



# سراج منیر

Darolelam.blogfa.com

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد و هابیت (۳) - پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیهم السلام

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سرپرست هیئت تحریریه: حسین رجبی

سر دبیر: حسن اسکندری

مدیر داخلی: سید محمد اخلاقی

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: سید اکبر موسوی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه قیمت: ۲۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: باقری

نشانی: قم - خیابان شهداء (صفائیه) - نبش کوچه آمار - پلاک ۶۱۸

ص.پ: ۱۱۶۶-۳۷۱۳۵ تلفکس: ۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است،  
و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

## ﴿فراخوان مقاله﴾

پژوهش نامه سراج نیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

### محورهای پژوهش نامه:

۱. تبارشناسی وهاییت
۲. مبانی فکری وهاییت
۳. نقد عقاید عام وهاییت
۴. نقد عقاید خاص وهاییت
۵. جریان‌شناسی وهاییت
۶. رویدادهای معاصر وهاییت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع وهاییت.

## ◆ راهنمای تنظیم مقالات

### از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم YBadr و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به کار رفته در متن، با فونت YBadr نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در پانزده صفحه ۳۵۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود. (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود)
۸. مقالات در صورت امکان تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب پژوهش‌نامه با ذکر منبع مانعی ندارد.

### از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۳. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۴. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۵. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، نام و نام خانوادگی مترجم یا محقق، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:  
وهابیگری: حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

## فهرست مطالب:

- سخنی با خوانندگان ... ۷
- گزارش دیدار اعضای موسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت عليه السلام
- با حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه) ... ۱۱
- رابطه وهابیت و مذاهب اسلامی / حسین رجبی ... ۱۵
- جایگاه ابن تیمیّه در علم حدیث و رجال
- با نگاهی به کتاب منهج السنه / سید حسن آل مجدّد ... ۴۱
- سلفیه و امواج بیداری اسلامی / احمد ربیعی فر ... ۷۵
- دیدگاه وهابیت درباره حد و مکان برای خداوند
- و نقد و بررسی آن / رحمت الله ضیائی ... ۱۱۳
- توحید و شرک در نجد قبل از ظهور
- محمد بن عبدالوهاب / محمدعلی موحدی پور ... ۱۴۷
- اجتهاد از نگاه وهابیون / حامد محمدیان خراسانی ... ۱۸۷
- وهابیت و آل سعود
- از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه / حبیب عباسی ... ۲۱۵
- گفتگو با آیت الله نجم الدین طبسی ... ۲۴۵
- مقاله عربی**
- دراسة حول عقائد ابن تیمیة / روح الله فروغی ... ۲۶۳
- گزارش** ... ۲۷۹
- کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام / مهدی فرمانیان ... ۲۸۰
- سنگرهای نبرد نرم / احمد ربیعی فر ... ۲۹۵
- پرسش و پاسخ / حسین رجبی ... ۳۰۵





# سخنی با خوانندگان



عکف در که آن پرده نشستم شب و روز

تا به یک غمزه او قطره شود دریایی

سپاس بی کران، خداوندی را که توفیق داد پژوهش نامه سراج منیر به همت گروهی از اهل قلم به عرصه پژوهش های اعتقادی در حوزه نقد وهابیت بپیوندد. این تولد گرچه دیر اتفاق افتاد، امید است مبارک و پرثمر باشد و بتواند در میدان نمایاندن چهره واقعی وهابیت و دفاع از کیان تشیع، حرکتی شایسته و ارزشمند را بنیان نهد. در دوران حاضر و در پی افزایش اقبال انسان های آزاده در سراسر دنیا به مکتب اهل بیت علیهم السلام، فشارها و دشمنی های دشمنان این مکتب نیز به مراتب افزایش یافته است که در نتیجه، تکالیفی دشوارتر را نسبت به دوره های پیشین بر عهده پیروان این مکتب نهاده است. از طرفی برخاستن موج بیداری اسلامی در جهان اسلام و ناامیدی ملت های منطقه از جریان های وهابی و روی آوردن آنان به انقلاب اسلامی، ضرورت پرداختن به معارف اهل بیت علیهم السلام و پاسخ گویی به شبهات اعتقادی این سیل پرخروش را دوچندان کرده است.

ضرورت چنین پژوهش نامه ای بر پژوهشگران عرصه دینی پوشیده نیست؛ زیرا وهابیت با نمایان شدن چهره حقیقی اش، دچار شکست های مداوم در سطح داخلی، منطقه ای و جهانی گردیده است و به عنوان خصم دیرین شیعیان در پی تضعیف جایگاه



والای شیعه در عرصه جهانی است. این فرقه با ایجاد موج شبهه‌ها و پرسش‌های نوپیدا، اذهان را در پیوستن به مکتب والای تشیع مشوش می‌کند. بر همگان آشکار است که مقابله با این شبهات و شناساندن ماهیت وهابیت، وظیفه‌ای بس بزرگ برای فرهیختگان میدان پژوهش‌های اسلامی است تا چراغ هدایت را برای ره‌پویان حقیقت بی‌فروزد و حجاب تاریکی جهل را کنار زنند.

مهم‌ترین نهاد و مرکزی که می‌تواند از لحاظ اعتقادی و فکری به تغذیه جوامع اسلامی و ملت‌های آزاده بپردازد، حوزه‌های علمیه سراسر کشور است.

با وجود این تغییرات گسترده جهانی و نیاز فراوان ملت‌ها، امسال نیز همچون سال‌های گذشته، جای خالی دروس کلام و عقاید در حوزه به چشم می‌خورد و در میان انبوه کلاس‌های فقه و اصول، طبق آمار رسمی حوزه علمیه قم فقط چهار کلاس عقاید وجود دارد، این در حالیست که تعداد دروس رسمی فقه و اصول فقط در سطح ۲ و ۳ به حدود یکصد درس می‌رسد و این تأمل دلسوزان حوزه را می‌طلبد. این خلأها و کمبودهای موجود در بخش کلام و عقاید را چه کسانی باید جبران کنند؟ چه کسانی باید به پرسش‌ها و شبهات اعتقادی جوانان پاسخ دهند؟ چه کسانی باید در مقابل وهابیت که همواره در حال تبلیغ و توسعه فعالیت‌های عقیدتی خویش است، چاره‌ای بیندیشند؟

برخی بر این باورند که حوزه‌ها فقط باید به فقه و اصول بپردازند و مباحثی غیر از این دو به مؤسسات و مراکز آموزشی حوزوی دانشگاهی واگذار شود. لازمه این سخن این است که برخی علوم پایه، از حوزه رخت بربندد و در جایی فرود آید که وسعت آموزشی و تناسب علمی کمتری در این عرصه نسبت به حوزه دارد. تجربه ثابت کرده است که آنچه از دروس معقول و منقول که از متن حوزه و با پشتوانه علمی حوزه پدید آمده است، به مراتب قوی‌تر، دقیق‌تر و مفیدتر از مؤسسات آموزشی بوده است.

امروز حتی اگر ما نخواهیم، انواع و اقسام وسایل و ابزارهای اطلاع‌رسانی جمعی و رسانه‌ها به قدری در دسترس همگان قرار گرفته که هرکس به راحتی می‌تواند مرام و مکتب خویش را تبلیغ و در دل مردم رخنه کند نه هر چه حجم این تبلیغات و

شبهه‌افکنی‌ها بیشتر شود و در برابر آن کار جدی صورت نگیرد، شبهات به آرامی جایگاه خویش را می‌یابند و ایمان جوانان را می‌ربایند.

سخن آخر اینکه امروز وهابیت خطری جدی برای کل جهان اسلام است و ترویج اندیشه و عقاید سلفی‌گری، همانند آتشی در میان گروه‌ها و اقوام مختلف مسلمان است که اگر خاموش نشود، عالم‌سوز می‌شود و جمود فکری آنها ریشه اسلام را می‌خشکاند. این فرقه یکی از مهم‌ترین عوامل فتنه در میان مسلمانان است، بذر فتنه و نفاق را در میان امت اسلام می‌پراکند و آنان را مشغول نزاع‌ها و درگیری‌های قومی و مذهبی می‌سازد.

یکی از مهم‌ترین وظایف امروز مسلمانان، پرداختن بیش از پیش به این فرقه ضاله و مبارزه با آن است تا در آینده‌ای نزدیک، به‌مدد الهی و به‌دست ملت‌های مسلمان با نابودی این فرقه، اتحاد اسلامی برقرار گردد و زیر سایه این اتحاد، نزاع و درگیری میان مسلمین جای خود را به برادری و بحث‌های مفید علمی بدهد.

پژوهش‌نامه سراج منیر حاصل تلاش پژوهشگرانی است که به دعوت مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام)، نتایج تحقیقات علمی و تخصصی خود را در زمینه‌های مختلف شناخت وهابیت و نقد آن ارائه کرده‌اند که الحمدلله مورد توجه مراجع و اساتید حوزه‌های علمیه قرار گرفته است.

فعالیت مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت (علیهم‌السلام) در حال گسترش است و بدین منظور در پی برگزاری نشست علمی با محوریت نقد وهابیت، تأسیس سایت تخصصی و انجام تحقیقاتی در موضوعات خاص است.

امیدواریم بضاعت ناچیز حاضر، مورد عنایت حق تعالی قرار گیرد و مقبول نظر فضیلت‌مداران و صاحبان علم و کمال قرار گیرد.

﴿إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثِبَ أَدَامِكُمْ﴾

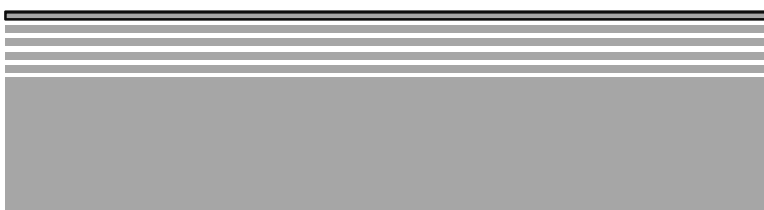


# گزارش

دیدار مدیران و اعضای

مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت علیهم السلام

با حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدینه ظلّه)



### ◆ در برابر وهابیت باید حالت تهاجمی داشت، نه حالت تدافعی

مدیر و جمعی از محققان مؤسسه تحقیقاتی دارالاعلام لمدرسة أهل البيت عليه السلام، با حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، از مراجع تقلید جهان تشیع، دیدار کردند. در این دیدار، آیت الله العظمی مکارم شیرازی <sup>(مدظله)</sup>، ضمن قدردانی از تلاش محققان این مؤسسه، فعالیت‌های این مؤسسه را امیدوارکننده دانستند و زحمات دست‌اندرکاران پژوهش‌نامه *سراج منیر* را که مورد توجه بزرگان حوزه قرار گرفته، ستودند.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی <sup>(مدظله)</sup> فعالیت‌های مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت عليه السلام را گامی در جهت برطرف کردن خلأ حوزه در عرصه مقابله با وهابیت خواندند و آن را کاری نوپدید، غیرتکراری و بسیار خوب و جذاب دانستند و محققان را به مطالعه آن توصیه کردند.

ایشان در رهنمودهای خود به مسئولان و محققان این مرکز به نکات مهمی اشاره فرمودند که از جمله آنها تأکید بر تهاجمی بودن مقابله با وهابیت و نه تدافعی بودن آن است. ایشان افزودند: اندیشه وهابیان از نظر محتوا توخالی و اطلاعات آنان از کتاب و سنت و به‌طور کلی از اسلام محدود است و محصول کار آنها پرورش افراد تروریست است که آن خود معرف این مکتب است. ایشان در ادامه افزودند:

جنايات اينها در طول تاريخ بي سابقه بوده است و همين عامل سبب منفوريت آنان شده است.

ايشان ظرفيت پيشرفت اسلام را در دنيا بسيار بالا دانسته و اسلام معرفي شده به دست وهابيت را برابر با آدم كشي دانستند و تأكيد كردند: ما بايد با شناساندن چهره صحيح از اسلام به دنيا كه دين رافت و رحمت و محبت است، اين تلقى را كه اسلام مساوى با آدم كشي است، از اذهان جهانيان پاك كنيم و شيعه و سنى بايد در اين هدف با يكديگر مشاركت كنند.

آيت الله العظمى مكارم شيرازى<sup>(مد ظله)</sup> در ادامه، با بيان اينكه بنيان گذار اين فرقه انساني بي سواد بوده و علمائى آنان نيز بي سواد هستند، رديپه‌هاى اهل سنت بر وهابيت را بسيار بيشتر از شيعه دانستند و تأكيد كردند كه بايد به اين نکته توجه بيشترى شود تا همگان بدانند كه اكثريت قاطع اهل سنت نيز همانند شيعه، با وهابيت و افكار انحرافى وهابيان مخالف‌اند.

ايشان در ادامه متذكر شدند كه روش آنان در برخورد با مسائل مربوط به توحيد و شرك، توسل، شفاعت، علم غيب و مانند اينها گزينشى است و فقط به آيات و رواياتى استناد مى‌كنند كه اهداف آنان را تأمين كند و از پرداختن به آياتى كه بنيان‌هاى اعتقادى آنان را متزلزل مى‌سازد، پرهيز مى‌كنند. به عبارتى ديگر آنان اصلاً جويابى حقيقت و اسلام ناب نيستند و در همان آيات مورد استناد نيز دچار انحراف و تفسير به‌رأى شده‌اند و بر شما لازم است كه اين مسائل را روشن نماييد. اين مرجع عالى قدر جهان تشيع، به تعامل با سنى‌هاى غير وهابى و مراکز علمى اهل سنت مانند الأزهر اشاره كردند و مشاركت با آنها را از جمله نكات مهم در حوزه نقد و مبارزه با وهابيت دانستند. ايشان در حوزه پژوهشى نقد وهابيت از محققان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت<sup>(عليه السلام)</sup> خواستند با پاسخ‌گويى مناسب،


به شبهات وهابیت در زمینه‌های شفاعت، تقیه، توسل و زیارت قبور بپردازند و توحید واقعی و اسلام ناب را به آنان معرفی کنند.

خاطر نشان می‌شود در ابتدای این دیدار حجت الاسلام و المسلمین مهدی مکارم، ریاست مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت عليه السلام، و حجت الاسلام و المسلمین حسین رجبی، معاون پژوهشی مؤسسه، گزارشی از فعالیت‌های این مؤسسه را به ایشان تقدیم کردند.

حجت الاسلام و المسلمین رجبی در تشریح مهم‌ترین فعالیت‌های مؤسسه دارالاعلام، به ایجاد کتابخانه تخصصی وهابیت‌شناسی که در حال حاضر کم‌نظیر یا بی‌نظیر است و انتشار پژوهش‌نامه تخصصی نقد وهابیت با نام "سراج منیر"، اشاره کردند.

معاون پژوهشی مؤسسه با اشاره به نیاز جامعه در این باره، به طرح‌های پیش روی این مرکز، از جمله طراحی سایت ویژه نقد علمی وهابیت، ایجاد نشست‌های علمی مورد نیاز طلاب در این عرصه، برگزاری نشست‌های علمی برای ائمه جمعه و اهل سنت و برگزاری دوره‌های نقد وهابیت برای دبیران و دانش‌آموزان در سراسر کشور، تدوین کتابچه‌های متعدد برای زائرین بیت الله الحرام و برگزاری دوره‌های فوق تخصص تربیت محقق در زمینه نقد وهابیت اشاره کردند.

در پایان این دیدار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله) برای کلیه دست‌اندرکاران این مؤسسه پژوهشی، توفیق هر چه بیشتر و دستیابی به اهداف عالی پیش‌رو را از خداوند متعال مسئلت کردند.



# رابطه ولایت و مذاهب اسلامی

\* حسین رجیبی



---

\* .استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

### ◆ چکیده

در این نوشتار به دیدگاه وهابیت و نویسندگان این فرقه درباره مذاهب اهل سنت پرداخته شده است؛ زیرا امروزه برخی چنین می‌اندیشند که وهابیت فقط با شیعه مخالف است؛ در حالی که هجمه آنان به مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت کمتر از مذهب شیعه نیست. در این نوشتار نمونه‌هایی از هجمه علمای وهابیت علیه مذاهب اهل سنت بیان شده است. این فرقه تنها خود را اهل سنت و سایر مذاهب را اهل بدعت می‌داند.

◆ **کلید واژگان:** مذاهب، اهل سنت، وهابیت، سنت، بدعت



## ◆ مقدمه

با توجه به این که فرقه وهابیت خود را حق مطلق و سایر فرقه‌های اسلامی را اهل بدعت و خارج از اسلام می‌داند و گاه با تغییر تاکتیک و شیوه‌های تبلیغی برای جذب پیروان مذاهب اهل سنت، تنها به شیعه امامیه حمله می‌کند. این در حالی است که در تبیین معیارهای سنت و بدعت، فرقه‌های کلامی و فقهی اهل سنت را نیز اهل بدعت می‌شمرد. از این رو، مناسب است به بررسی و تحقیق جامعی درباره نگاه وهابیت به مذاهب اسلامی و نگاه علمای مذاهب به وهابیت، پردازیم. در این نوشتار سعی می‌کنیم با استناد به منابع و کتاب‌های وهابیت، دیدگاه واقعی آنان را درباره مسلمانان و مذاهب نشان دهیم. پیش از پرداختن به اصل بحث، مذاهب و فرقه‌های اهل سنت و چگونگی پیدایش آنها را به اختصار بیان می‌کنیم.

## ◆ مذاهب اهل سنت

اهل سنت در تبیین مسائل نظری دین، به مذاهب و روش‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. اختلاف در مسائل اعتقادی و فقهی زمینه پیدایش مذاهب را پدید آورده است. از قرن چهارم به بعد چهار مذهب به صورت رسمی باقی مانده و تاکنون از آن چهار مذهب تقلید شده است: مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. اهل سنت در مسائل اعتقادی به اهل حدیث، معتزله، اشاعره و ماتریدیه تقسیم شده‌اند و هر یک از این مذاهب دارای روش خاصی می‌باشند؛ چنان که در پاره‌ای از مسائل هم با یکدیگر اختلاف دارند که در کتاب‌های کلامی و اعتقادی تبیین شده است. البته زیر مجموعه‌های دیگری در درون مذاهب اهل سنت، خواه با انگیزه‌های فکری و اعتقادی و یا با انگیزه‌های سیاسی، به مرور به وجود آمده است؛ نظیر فرقه دیوبندی و فرقه

بریلوی‌ها در هند، مودودی‌ها در پاکستان، اخوان المسلمین و سایر گروه‌ها و فرقه‌ها که با حفظ اصول مذهب در مسائل فراوان دیگر با یکدیگر اختلاف دارند.<sup>۱</sup>

با نگاهی به تاریخ اسلام این حقیقت روشن می‌شود که اختلاف مسلمانان از صدر تاکنون موجود بوده و این اختلافات سرچشمه‌های گوناگونی داشته که یکی از مهم‌ترین آنها اجتهادات و برداشت‌های مختلف صحابه و تابعان و سپس علما و اندیشمندان اسلامی بوده است. گرایش به رأی و ظواهر نصوص قرآن و سنت در مسائل نوظهور در هر عصری موجب شد تا طیف‌ها و گروه‌های گوناگون در برابر یکدیگر صف‌آرایی کنند. این برداشت‌ها و صف‌آرایی‌ها به مرور زمان همراه اختلافات سیاسی و حکومتی به پیدایش مذهب منتهی می‌شد. این روند همواره استمرار داشته است. از گروه دوم به اهل حدیث یاد شده است که تنها به ظواهر قرآن و احادیث استناد می‌کردند و با هرگونه بحث استدلالی و عقلی مخالف بودند. آنان علم کلام را از اساس انکار و در آنچه در قرآن و روایت وجود ندارد، توقف می‌کردند و غیر این روش را بدعت می‌شمردند. این جریان تا دوران ابوالحسن اشعری استمرار داشت و قبل از آن گروه معتزله با روش عقل‌گرایی در برابر گرایش حدیث، صف‌آرایی کرده بودند و در بُعد فقهی نیز اهل رأی در قبال اهل حدیث قرار داشتند.

در مقابل همه این گرایش‌ها، گرایش به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که بدون مراجعه به رأی و یا توقف، حقایق دین را بیان می‌کردند. درگیری‌ها و اختلافات اهل حدیث با اهل رأی از یک سوی و از سوی دیگر با معتزله، موجب شد تا ابوالحسن اشعری مکتب اشاعره را پایه‌گذاری کند. اشعری روش اهل حدیث

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: چگونگی شکل‌گیری مذاهب اسلامی.

را تعدیل کرد و پس از آن راه و روش استدلال و منطق عقل برای دفاع از معارف دینی مورد توجه قرار گرفت و به تدریج بیشتر علمای اهل سنت از آن پیروی کردند؛ به گونه‌ای که این مذهب رسمی شد و امروزه بیشتر اهل سنت در بُعد اعتقادی، اشعری مذهب‌اند. گرچه همزمان با ابوالحسن اشعری، ابومنصور ماتریدی نیز معارف دین را با نگاه عقلانی بررسی و معرفی کرد و برای عقل نقش فراوانی را قائل شد.

لازم است یادآوری شود در عصری که معتزله با اهل حدیث درگیر بودند، مبانی هر دو فرقه تبیین شد و چهره سرشناس اهل حدیث احمد بن حنبل بود. این روش حنبله پس از ابوالحسن اشعری به گونه‌ای تعدیل شد، اما در عین حال گروه حنبله به روش اهل حدیث پای‌بند بودند و در مقابل، اشاعره رشد نداشت. تا اینکه در قرن هشتم ابن تیمیه روش اهل حدیث را با حرکت جدید آغاز و تحولی در اهل حدیث ایجاد کرد. گرچه خود او حنبلی بود، اما با روش جدید صاحب مذهب شد و خود را به عنوان مجتهد مطلق مطرح ساخت. حرکت ابن تیمیه به گونه‌ای شروع شد که مذاهب دیگر به ویژه مذاهب کلامی و فقهی را مورد انتقاد قرار داد و آنان را اهل بدعت و اهل هوا معرفی کرد. او متکلمان را اهل بدعت و گرایش‌های تصوف و عرفان را منحرف و مخالف خود شمرد و خود و کسانی را که گرایش اهل حدیث داشتند، اهل سنت و جماعت دانست. روزگاری واژه اهل سنت در مقابل اهل عقل و عقل‌گرایان مطرح بود و در روزگار ابن تیمیه به پیروان خودشان منحصر دانستند. حرکت ابن تیمیه به شدت با اعتراض و نقد علمای مذاهب مواجه شد و افکار او را انحراف در دین اسلام دانستند. چنان‌که در تاریخ به خوبی بیان شده است و نیازی به نقل آنها نیست.

مخالفت‌ها با ابن تیمیه به گونه‌ای بود که مانع رشد افکار او شد؛ گرچه برخی از شاگردان وی مثل ابن قیم و سپس ابن کثیر افکار او را بیان کردند. در قرن دوازدهم جریان محمد بن عبدالوهاب پدید آمد. این جریان با استفاده از افکار ابن

تیمیه و هماهنگی با حکومت سعودی توانست بار دیگر در برابر مذاهب اسلامی صف‌آرایی کند و امروزه با امکانات و توانایی‌های اقتصادی و در اختیار داشتن حرمین شریفین به ترویج روش و افکار خود پردازد. این فرقه، با هجوم به مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت، آنان را مخالف اهل سنت بلکه اهل بدعت معرفی کرد. کتاب *بدعت‌التعصب* و کتاب‌هایی که در بحث بعد ذکر می‌شوند، بهترین شاهد بر این ادعاست. در کتاب *بدعت‌التعصب* علیه تقلید از چهار مذهب فقهی و مردود دانستن آن سخن گفته است.

وهابیت نیز مانند فرقه‌های اشعری، ماتریدی و اهل حدیث زیر مجموعه یکی از مذاهب اهل سنت به نام حنبلی است. بیشترین پیروان مذهب احمد بن حنبل در سرزمین حجاز هستند. محمد بن عبدالوهاب پایه‌گذار وهابیت و حنبلی مذهب بود و از درون این مذهب برخاست و با روش جدید در پاره‌ای از مسائل اعتقادی مخالفت خویش را با مسلمانان دیگر ابراز کرد.

سرچشمه افکار وهابیت، احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه است.<sup>۲</sup>

۲. *السلفية بين اهل السنة والامامية*، ص ۲۱۱.

ابن تیمیه، که در حقیقت افکار و عقاید فرقه وهابیت، از او نشئت گرفته، تحصیلات اولیه خود را در زادگاه خود حران به پایان رساند. وی پس از حمله مغول به اطراف شام همراه خانواده‌اش به دمشق آمد و در آنجا اقامت گزید. ۳۳ ساله بود که آثار انحراف‌های فکری او همچون تجسیم نمایان شد؛ به طوری- که انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف آن غوغایی به پا کرد و باعث شد که بسیاری از علمای اهل سنت در برابر او موضع‌گیری و حتی او را تکفیر کنند. بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت بر رد او کتاب‌های حجیمی نوشتند؛ از جمله تقی‌الدین سبکی که دو کتاب به نام‌های *شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام و الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیة* را نوشت. نیز ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، ابن شاکر کتبی (ت ۷۶۴)، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳)، ملاقاری حنفی (م ۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری (م ۱۳۷۱)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نهبانی (م ۱۲۶۵) و حصنی دمشقی (م ۸۲۹)، که هر کدام کتابی در ردّ ابن تیمیه نوشتند. ©

سیر تاریخ روشن می‌کند که اهل حدیث خود را اهل سنت می‌شمردند و مخالفان خود را از مذاهب دیگر نظیر اشاعره، ماتریدیه، حنفی، مالکی، شافعی اهل بدعت می‌دانستند و امروزه نیز وهابیان فقط خود را اهل سنت و مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت و شیعه را اهل بدعت می‌دانند. این خطری است که مذاهب و فرقه‌های اهل سنت را تهدید می‌کند، ولی متأسفانه تاکتیک و روش جدید وهابیت به گونه‌ای است که با فریب و حيله تلاش می‌کنند تا فرقه‌های اهل سنت را به خود جذب کنند. آنان در مناطق سنی‌نشین با امکانات مالی و اقتصادی، کتاب و جزوه و کارهای خیریه تلاش می‌کنند که نفوذ کنند. البته اقدامات آنان با نام وهابیت نیست، بلکه به نام فرقه‌های مورد قبول هر منطقه وارد می‌شوند و از این طریق آنان را با افکار و عقاید خود آشنا و به مرور زمان آنان را وهابی می‌کنند. گاهی از شیعه‌هراسی و با تهمت‌ها و دروغ‌ها، اهل سنت را در قبال مسلمانان شیعه قرار می‌دهند تا به اهداف خود برسند.

ابن حجر هیثمی که از علمای اهل سنت است، درباره ابن تیمیه می‌گوید: «خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است و پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند و اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب را نیز در بر گرفته است... سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش است و او فردی بدعت‌گذار، گمراه، گمراه‌گر و غیر معتدل است. خداوند با او به عدالت خود رفتار کند و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند» (الفتاوی‌الحدیثیه، ص ۸۶).

همچنین سبکی، از محققان برجسته و معاصر ابن تیمیه، درباره او می‌گوید: «او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات او است، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملتزم شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت» (الدرة المضيئة فی الرد علی ابن تیمیه، ص ۵).

در هر صورت امروزه تمام سعی و تلاش وهابیون این است که خود را مسلمان، و سایر فرق و مذاهب اسلامی را مخالف و اهل بدعت معرفی کنند. در اینجا نمونه‌هایی را به نقل از نویسندگان وهابی و مذاهب اهل سنت می‌آوریم:

### ♦ دیدگاه وهابیت درباره فرقه‌های اهل سنت

وهابیون در فتاوا و کتاب‌های خود سخنان تندی را درباره مذاهب اسلامی (شیعه، اشاعره، ماتریدیه، قادریه، نقشبندیه، کوثریه، اخوانیه و غیر آنها) به کار برده‌اند. گاهی تعبیر به اهل بدعت و مخالف اهل سنت و گاه به جهمی بودن و تعبیرهای دیگری یاد کرده‌اند که در اینجا برخی از عبارات آنان را نقل می‌کنیم:

۱. در شرح عقیده واسطیه، تألیف ابن تیمیه، آمده است: ماتریدیه و اشعریه - که از مهم‌ترین فرقه‌های کلامی اهل سنت‌اند - مخالف اهل سنت‌اند. عثیمین می‌گوید:

از سخن ابن تیمیه استفاده می‌شود که هر کس با روش آنان مخالفت کند، از اهل سنت و جماعت بیرون است. به‌طور مثال، اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت به‌شمار نمی‌آیند؛ زیرا روش آنان مخالف پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب است. از این رو، اشتباه می‌کنند کسانی که اهل سنت را به سه گروه سلفی، اشاعره و ماتریدیه تقسیم کرده‌اند. چگونه تمام این گروه‌ها اهل سنت‌اند، در صورتی که با یکدیگر اختلاف دارند؟ درحالی‌که غیر از حق چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست... از این رو، امکان ندارد این گروه‌ها در حق جمع شوند؛ چنان‌که دو ضد با یکدیگر قابل جمع نیستند. پس چگونه مخالفان سنت را جزء اهل سنت بدانیم.<sup>۳</sup>

۳. «و علم من کلام المؤلف (ابن تیمیه) انه لا یدخل فیهم (اهل السنّة و الجماعة) من خالفهم فی طریقتهم. فالأشاعرة مثلاً و الماتریدیة لا یعدّون من أهل السنّة و الجماعة فی هذا الباب، لأنهم مخالفون لما کان علیه النبی ﷺ و أصحابه... و لهذا یخطی من یقول: أن أهل السنّة و الجماعة»

وی در جای دیگر کتاب نیز تصریح می‌کند که اشاعره و ماتریدیه از اهل سنت نیستند<sup>۴</sup> و آن دو خلاف طریق سلف را رفته‌اند.

با توجه به اینکه بیشتر اهل سنت را فرقه اشاعره تشکیل می‌دهد، بعد از شیعه، بیشترین هجمه علیه اشاعره بوده؛ به‌گونه‌ای که وهابیان کتاب‌های مستقلی را در رد این فرقه نوشته‌اند.

۲. ابن الحنبلی، کتابی درباره قرآن و کلام الهی به نام *الرسالة الواضحة*

*فی الرد علی الأشاعرة* نوشته. نویسنده وهابی کتاب که فقط خود را اهل سنت و جماعت می‌داند، اشاعره و ماتریدیه را از اهل سنت به شمار نیاورده و هرگاه مسئله را بیان کرده، دیدگاه اشاعره، معتزله، ماتریدیه و سایر فرقه‌ها را در مقابل قول اهل سنت قرار داده؛ مثلاً گفته: اشاعره بر این عقیده‌اند و اهل سنت با آن مخالف‌اند.<sup>۶</sup>

او همچنین نظر اشاعره را درباره قرآن مانند نظر مشرکین دانسته<sup>۷</sup> و آنها را

اهل بدعت و مخالف قرآن و سنت معرفی کرده و گفته:

به تحقیق اشاعره به سبب بدعت‌هایشان، با صریح قرآن، سنت پیامبر،

⊕ ثلاثة: سلفيون، و أشعريون و ماتريدون، فهذا خطأ، نقول: كيف يكون الجميع أهل السنة و هم مختلفون؟! فماذا بعد الحق إلا الضلال... هذا لا يمكن إلا إذا أمكن الجمع بين الضدين... لننظر كيف نسى من خالف السنة أهل السنة «شرح العقيدة الواسطية، ص ۲۲».

۴. همان، ص ۴۶۳.

۵. همان.

۶. ر.ک: *الرسالة الواضحة فی الرد علی الأشاعرة*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۷. «مقارنة بين قولي الأشاعرة و المشركين في كلام الله» *الرسالة الواضحة فی الرد علی الأشاعرة*، ج ۲، ص ۳۸۸.

عقل و اجماع ادیان الهی مثل یهود و نصارا مخالفت کرده‌اند و از کفار  
قریش در تکذیب قرآن فراتر رفته‌اند.<sup>۸</sup>

۳. عثیمین در پاسخ این سؤال که آیا تقسیم اهل سنت به گروه‌های ابن  
تیمیه، اشاعره و ماتریدیه صحیح است، می‌نویسد:

اختلاف در روش این گروه‌ها بسیار روشن است و امکان ندارد که واژه  
اهل سنت را بر دو روش متغایر و متضاد به کار برد. از این رو، اهل  
سنت مخصوص مدرسه ابن تیمیه است، نه مدرسه اشاعره و ماتریدی،  
و هر دو گروه را از اهل سنت شمردن ظلم و جمع بین ضدین است که  
تحقق آن محال است.<sup>۹</sup>

۴. محمد بن ابراهیم آل شیخ، یکی دیگر از علمای وهابی، در پاسخ اینکه  
آیا اقتدای اهل سنت در نماز جماعت به امامت اشاعره جایز است، می‌گوید:  
امامت مبتدع (اشاعره) جایز نیست.<sup>۱۰</sup> همچنین او معتقد است کسانی که

۸. «فقد خالفت الأشاعرة ببدعتهم نص الكتاب و صريح السنة و أدلة العقول و إجماع أهل الملل من اليهود  
و النصارى و الزيادة على كفار قریش فى تكذیب القرآن...» (الرسالة الواضحة فى الرد على الأشاعرة،  
ج ۲، ص ۳۹۷).

۹. «و هل تقسیم اهل السنة الى قسمين: مدرسة ابن تیمية و تلاميذه و مدرسة الأشاعرة و الماتريدية  
تقسيم صحيح؟ و ما موقف المسلم من العلماء المؤولین؟ ... من المعلوم ان بين هاتين المدرستين  
اختلافاً بيناً فى المنهاج فيما يتعلق بأسماء الله و صفاته فالمدرسة الاولى یقرّر معلومها و جوب إبقاء  
النصوص على ظواهرها فيما يتعلق بأسماء الله و صفاته... و المدرسة الثانية یقرّر معلومها و جوب  
صرف النصوص عن ظواهرها و هذان المنهاجان متغایران تماماً... و انما المقصود بیان أن وصف (اهل  
السنة) لا يمكن أن يعطى لطائفتين يتغایر مناهجهما غاية التغایر... و على هذا فيتعين أن يكون وصف  
أهل السنة خاصاً بهم لا يشارکهم فيه أهل المدرسة الثانية لأن الحكم بمشاركتهم اياهم جور، و جمع  
بين الضدين و الجور ممتنع شرعاً و الجمع بين الضدين ممتنع عقلاً» (مجموعه فتاوى و مسائل  
العثيمين، ج ۱، رقم ۵۰).

۱۰. «لا يجوز تقديم مبتدع اماماً فى الصلاة و ان كان نص الواقف و شرطه كما ذكرت فان فاء الله



فرقه ناجیه را سه فرقه: اهل حدیث، اشاعره و ماتریدییه دانسته‌اند، اشتباه کرده‌اند، چنان که سفارینی گفته است: «و هذا قول باطل، لأنهم من أهل الوعيد؛ لمخالفتهم أهل السنة. فليسوا من أهل السنة، بل هم من المبتدعة الضلال».<sup>۱۱</sup>

۵. دکتر عبدالرحمن بن صالح محمود، در مقدمه کتاب خود، دو گروه را برای اسلام خطرناک دانسته: اول گروه روشنفکر و ناسیونالیسم که به اسلام اعتقادی ندارند؛ دوم پیروان متکلمین و تصوف. وی آن‌گاه فرقه‌های کلامی اشعری و صوفی را خطرناک‌تر از این گروه شمرده است. در اینجا قسمتی از گفتار این وهابی را برای آگاهی علاقه‌مندان نقل می‌کنیم:

و فی العصر الحاضر نشأت إضافة إلى الفرق و الطوائف القديمة تيارات فكرية متعددة و أخطر ما يواجه مسيرة المسلمين اليوم تياران كبيران: أحدهما تيار القوميین و العلمانیین الذین لا یرفضون الاسلام صراحة... و التیار الثانی: تیار أهل البدع من أهل الاعتزال و الكلام و التصوف... و أخطر ما یمثل هذا التیار، الأشعرية و الصوفية؛ حیث أن لهما امتداداً عریضاً فی اماکن مختلفة من العالم الإسلامی، و ساعد علی ذلك امور من أهمهما:

۱. تبنی کثیر من الجامعات و المراجع العلمية للمذهب الأشعری أو الماتریدی علی أنه المذهب الحق الذی یرب أن یربکون ضمن مناهج التعليم.
۲. استمرار تبنی هذا المذهب من خلال دروس المشایخ فی بعض البلاد منذ قرون مضت و ربطه فی الغالب بالمذاهب الفقهية

⊕ احق و شرط الله اوثق و غیر خاف علیکم حکم امامة الفاسق فكيف بالمبتدع»، (رسائل و فتاوی محمد بن ابراهیم آل الشیخ، ج ۱، ص ۶۸۵).

۱۱. اللالی البهیة فی شرح عقيدة الطحاوی، ج ۲.

المشهوره، بحيث أصبح أمراً معهوداً و طريقة مسلمة.  
٣. وفرة الكتب و المراجع المخطوطة و المطبوعة التي تخدم هذا المذهب.

٤. الترابط أو الإمتزاج الذي وقع بين المذهب الصوفي و الأشعري، مما جعل الطرق الصوفية... و لكن هذه التيارات بإمكاناتها الكبيرة و جهودها المتواصلة يقابلها تيار قوى، منتشر في أنحاء العالم الاسلامي يتبنى عقيدة السلف و منهجهم في الإستدلال.

سپس می نویسد: بین مذهب سلف (اهل سنت و جماعت) و اهل بدعت و اهل هوا خلط شده است و ما به تأسف است که مذهب اشاعره در بین بسیاری از مردم مذهب اهل سنت و جماعت مشهور شده است. او در ادامه می گوید که مذهب اشاعره همواره در حال گسترش است. از این رو، در رد آن باید به کتابهای ابن تیمیه مراجعه کرد. او در پایان مقدمه می نویسد:

و لاشک أن البحوث حول كل من ابن تیمیه و جهوده العلمية المختلفة و حول الاشاعرة و اعلامهم و عقایدهم كثيرة جداً؛ كما أن لعلمائنا الأفاضل ردود متنوعة على الأشاعرة و بیان ما خالفوا فيه مذهب السلف.<sup>١٢</sup>

همچنین وی از قول ابن تیمیه نقل می کند که از اشاعره نسبت به مذهب

١٢. «قلما يتصدى احد للرد على المعتزلة او الأشاعرة أو المتصوفة أو الرافضة أو غيرهم الا و يكون جل اعتماده في ذلك بعد الكتاب و السنة و اقوال السلف، على ردود و مناقشات هذا الإمام العظيم... و اخيراً فيما يلاحظ أن ردود شيخ الإسلام على كثير من الطوائف التي كانت اشد إنحرافاً من الأشاعرة؛ كالفلاسفة و غلاة الصوفية و المعتزلة» (موقف ابن تیمیه من الاشاعره، ج ١؛ نیز ر. ک: مقاله عبدالعزيز بن باز در مجله مجتمع الكويتية، ش ٩٥٨).

سلف آگاه نبودند از این رو حدیث فرقه ناجیه و سواد اعظم را بر اهل حدیث و کسانی که افکار و روش آنان را پذیرفته، حمل می‌کنند.<sup>۱۳</sup>

۶. دکتر شمس‌الدین سلفی در کتاب *جهود علماء الحنفية في ابطال عقاید القبورية* درباره علمای مورد قبول اهل سنت می‌نویسد:  
**یک.** تفتازانی و جرجانی و ماتریدی جهمی‌اند:<sup>۱۴</sup>

و سایرهم کثیر من المتکلمین من الماتریدیة الحنفیة و الأشعریة الکلائیة بسبب العکوف علی کتبهم الفلسفیة، فتأثروا بعقائدهم القبوریة حتی صاروا دعاة الی القبوریة و الجهمیة فی آن واحد: امثال: التفتازانی فیلسوف الماتریدیة و القبوریة (۷۹۲ق) و الجرجانی الحنفی الصوفی الخرافی الکلامی (۸۱۶ق).<sup>۱۵</sup>

نویسنده در پاورقی، در معرفی ماتریدی می‌گوید: «اتباع ابی منصور الماتریدی الحنفی الجهمی».

**دو.** مولوی رومی، صاحب *مثنوی*، ملحد و زندیق است:

و قد عرف هؤلاء المداحة الزنادقة بالصوفیة الحلولیة و الاتحادیة القبوریة الخرافیة؛ أمثال الحلاج (۳۰۹ق) و ابن الفارض (۶۳۲ق) و ابن عربی (۶۳۸ق) و ابن سبعین (۶۶۹ق) و المولوی الرومی الحنفی

۱۳. «فأهل الحدیث مرادف لأهل السنّة، یقول اللالكائی: فلم نجد فی کتاب اللّٰه و سنّة رسوله و آثار صحابته الا الحث علی الاتباع و ذم التکلف و الإختراع...» (مجموع الفتاوی، ج ۱، ص ۲۶).

۱۴. جهمی به پیروان جهم بن صفوان متوفای (م ۱۲۸ق) گفته می‌شود. وی شاگرد جعد بن درهم است که در اواخر دوران بنی‌امیه کشته شد. از مهم‌ترین عقاید آنان، جبرگرایی است و اینکه ایمان تنها با معرفت حاصل می‌شود (ر.ک. ملل و نحل؛ الفرق بین الفرق).

۱۵. جهود علماء الحنفیة، ج ۱، ص ۲۴.

صاحب المثنوى (٦٧٢ق) و القونوى و التلمسانى (٦٩٠ق) و خواجه  
نقشبند امام نقشبندية (٧٩١ق) و عبدالكريم الجبلى (٨٧٢ق) و  
الجامى الحنفى شارح الكافية و الفصوص (٨٩٨ق) و الشعرانى  
(٩٧٣ق) و النابلسى الحنفى (١٤٣ق).<sup>١٦</sup>

سه. اكثر حنفى ها بدعت گذارند:

فاكثر القبورىة فى الحنفية لكثرة عددهم و كثرة الفرق المبتدعة فيهم و  
كثرة الملوك و الامراء و القضاة القبورىة فيهم. ثم فى المالكية و  
الشافعية. و نزر قليل من الحنابلة...<sup>١٧</sup>

**چهار.** جماعت تبليغى، اخوانى هاى مصرى و مكتب زاهد كوثرى اهل بدعت اند:  
و قد وصل الأمر بسبب ذلك و سكوت السلفيين المثالجين الى ان  
الدعوات البدعية المستوردة من الهند كالديوبندية التبليغية و من  
الترك كالكوثرية الجهمية و من مصر كاخوانية السياسية و من غيرها  
كالصوفية القبورىة و نحوه قد دفعت عقيدتها فى هذه البلاد الطاهرة  
الى ان تأثر بها بعض اهل التوحيد فنصروها و كرهوا الرد عليها.<sup>١٨</sup>

**پنج.** روش برخى اتباع مذاهب (حنفيه)، همانند يهود است:

لقد صدق هؤلاء العلماء الحنفية فى أن بعض المقلدين من الغلاة  
الجامدين. يرفعون الأئمة فوق منزلتهم؛ كانهم رسل و أنبياء بل  
يجعلونهم أرباباً يعدونهم من دون الله بالطاعة المطلقة فيعرضون  
نصوص الكتاب و السنة على أقوالهم. فما وافق قولهم قبلوه و ما

١٦. همان، ص ٢٦.

١٧. همان.

١٨. جهود علماء الحنفية، ج ١، ص ٣٠.

خالفه أولوه أو ردّوه، بل وصل ببعضهم الحال إلى حد الإعتراف بأن الحق كذا، و لكن اتباع المذهب واجب. فرد الحق بعد ما عرفه لأجل المذهب و هذا نوع من دأب اليهود. نسأل العافية. و قد وصل الغلوّ بالشيخ محمود الحسن الملقّب عند الديوبندية بشيخ الهند و صدر المدرسين بجامعة ديوبند و أحد كبار أئمتهم...<sup>۱۹</sup>

**شش.** فلاسفه مشرک یونانی، رهبران بزرگ دیوبندی‌اند:<sup>۲۰</sup>

«و الفلاسفة اليونانية الوثنية المشركة من أعظم السلف للديوبندية في الاستفاضة من القبور».<sup>۲۱</sup>

**هفت.** غزالی از اشعری‌های جهمیه، و رازی از رهبران جهمیه و معطله و غالیه‌اند: و قال راداً علی خرافات الغزالی حجة إسلام الصوفية و القبورية و الأشعرية الجهمية (۵۰۵ ق) و الرازی فیلسوف الأشعرية و أحد أئمة الجهمية المعطلة المشككة الغلاة (۶۰۶ ق).<sup>۲۲</sup>

در پاورقی می‌نویسد: «انظر المرجع السابق لتعرف حقيقة هذا الرازی و أمثلة من إلحاده و تخريفه و خرافاته».

**هشت.** اهل سنت، اهل بدعت‌اند. نویسنده جهود العلماء الحنفیه، در جای دیگر اهل سنت را اهل بدعت می‌شمرد و دلیل او آن است که آنها اهل قبور و بدعت‌اند، نه اهل سنت:

أقول: یجدربی أن أسوق نصوص بعض القبورین بحرفها و فصها فی

۱۹. همان، ص ۱۰۷.

۲۰. مقصود از دیوبندیه، فرقه مهم مذهبی در شبه قاره هند است که اکثر اهل سنت هند و پاکستان و شرق ایران پیرو این فرقه‌اند.

۲۱. جهود علماء الحنفیه، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲۲. جهود علماء الحنفیه، ج ۱، ص ۴۶۵ - ۴۶۶.

تقرير هذه الشبهة ليظهر للمسلمين تهوّرهم في دركات البهتان و تطوّرهم:

۱. قال ابن عابدين الشامي (۱۲۵۲ق) مبيناً تعريف الخوارج مدرجاً فيهم أئمة الدعوة السلفية معلقاً على قول الحصكفي (۱۰۸۸ق): «... و خوارج: و هم قوم لهم منعة خرجوا عليه (أى الامام) بتأويل يرون أنه على باطل: كفر أو معصية توجب القتال بتأويلهم و يستحلون دمائنا و أمواتنا و يسبون نساءنا و يكفّرون أصحاب نبينا ﷺ، كما وقع في زماننا فى أتباع ابن عبد الوهاب الذين خرجوا من نجد و تغلبوا على الحرمين و كانوا ينتحلون مذهب الحنابلة لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون و أن من خالف اعتقادهم مشركون و استباحوا بذلك قتل أهل السنة. و قتل علماءهم حتى كسر الله شوكتهم و ضرب بلادهم. و ظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث و ثلاثين و مائتين».<sup>۲۳</sup>

نویسنده جهود در پاورقی می نویسد: آنان که کشته شدند، اهل بدعت بودند، نه اهل سنت. پس بر اساس گفتار ابن عابدين، وهابیان، قتل اهل سنت را مباح می دانند. مقصود از اهل سنت در کلام ابن عابدين، اشاعره، ماتریدیه، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی است.

۷. عبدالرحمن بن محمد بن قاسم در کتاب الدرر السنیة که مشتمل بر افکار وهابیت است، اقوال بزرگان وهابی را در زمینه های مختلف بیان کرده است. او به نقل از محمد بن عبدالوهاب درباره فرقه های اهل سنت می گوید:

اصل ششم: رد شبهه ای که شیطان آن را برای کنار نهادن قرآن و سنت و پیروی از صاحبان دیدگاه های مختلف و پراکنده، ایجاد کرد و شبهه آن است که: قرآن و سنت فقط به وسیله مجتهد مطلق قابل فهم هستند،

۲۳. همان، ص ۵۱۷.

البته مجتهد وصف شده به شرایط و ویژگی‌هایی که شاید در ابوبکر و عمر هم نتوان یافت! پس اگر انسان چنین مجتهدی نباشد، قطعاً باید از آن دو (قرآن و سنت) دوری کند و ایرادی هم در این کار نیست و کسی که خواستار هدایت از طریق آن دو (قرآن و سنت) است، او یا زندق است و یا دیوانه، به دلیل سخت بودن فهم آن دو.<sup>۲۴</sup>

۸. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در رد اشاعره و ماتریدیه که از آنان به

عنوان فرقه مرجئه یاد می‌کنند، می‌نویسد:

گروه اشاعره مرجئی می‌گویند: کلام خداوند نفسی و قائم بالذات است و متعلق به مشیت و اراده او نیست. کلام خدا نه از مقوله حرف و نه صداست و آن مفهوم واحدی است که تعدد در آن راه ندارد. در ادامه می‌گویند: به درستی که ولیّ خدا می‌تواند با خدا صحبت کند و صدای او را بدون واسطه بشنود. در جای دیگر می‌نویسد: برای مثال، اشاعره مرجئی مذهب، برای اثبات دیده شدن خدا در آخرت به آیات قرآن و سنت استدلال می‌کنند... و ابوالحسن اشعری می‌گوید: زمانی که خداوند در قرآن نظر و وجه را کنار هم قرار داده، مقصودش نگاه با چشم بوده است؛ چنان که در قرآن فرموده است: «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی، برگردانیم»... پس واژه وجه را آورده... سپس اشاعره می‌گویند: خداوند در آخرت بدون صورت دیده می‌شود که لازمه آن

۲۴. «الأصل السادس: رد الشبهة التي وضعها الشيطان، في ترك القرآن و السنة و اتباع الآراء و الأهواء المتفرقة المختلفة، و هي أن القرآن و السنة لا يعرفهما إلا المجتهد المطلق، و المجتهد هو الموصوف بكذا و كذا و أوصافاً لعلها لا توجد تامة في أبوبكر و عمر! فإن لم يكن الإنسان كذلك، فليعرض عنهما فرضاً حتماً لا شك و لا إشكال فيه، و من طلب الهدى منهما فهو إما زنديق و إما مجنون؛ لأجل صعوبة فهمهما! فسبحان الله و بحمده كم بين الله سبحانه شرعاً و قدراً، خلقاً و امراً في رد هذه الشبهة الملعونة من وجوه شتى بلغت إلى حد الضروريات العامة» (الدرر السننية، ج ۱، ص ۱۷۴).

نفی دیدن خداوند است و در پی آن رد بر ادله‌ای که خود در ابتدا بر آن استدلال می‌کردند، در نتیجه اشاعره دچار سردرگمی و شک و تناقض در گفته‌ها و باورهای خود گردیده‌اند.<sup>۲۵</sup>

او در ادامه می‌گوید:

مرجئه نصوص را گرفته‌اند در عین حال در آن اهمال می‌کنند. از طرف دیگر معتزله و خوارج عکس ایشان عمل کرده‌اند. مرجئه می‌گویند: مردم در ایمانشان بر دیگری برتری ندارند و مؤمن و فاسق آنها در ایمان مساوی‌اند. در نتیجه ایمان ملائکه، رسولان، پیامبران و همگی مردم یکی است و تفاوتی در آن نیست و کردار هر شخصی داخل در ایمان او نمی‌باشد. مرجئه در باب ایمان بر سه دیدگاه‌اند: ۱. ایمان فقط شناخت است. این دیدگاه مرجئه جهیمیه است. ۲. ایمان همانا اقرار زبانی است. این دیدگاه مرجئه کرامیه است. ۳. ایمان فقط تصدیق است. این نظر جمهور مرجئه است، برخی به این نظر کشیده شده‌اند که اقرار، شرط اجرای احکام دینی است.

او در جای دیگری از کتاب می‌گوید:

و اما توحید در دیدگاه ماتریدی، بدین معناست که خداوند متعال ذاتاً

۲۵. «الأشاعرة من المرجئة يقولون: إن كلام الله كلام نفسي قائم بالذات ليس متعلق بالمشيئة و الإرادة و على أنه ليس بحرف و لاصوت و أنه معنى واحد لا يتعدد. ثم يقولون: إن الولي يستطيع أن يكلم الله و يسمع منه بدون واسطه». در جای دیگر می‌نویسد: «و من الأمثلة أن الأشاعرة من المرجئة تستدل على إثبات رؤية الله في الآخرة بأدلة من القرآن و السنة... و يقول أبو الحسن الأشعري: و لما قرب الله النظر بذكر الوجه، أراد نظر العينين اللتين في الوجه؛ كما قال تعالى: ﴿قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك...﴾ فذكر الوجه... ثم بعد ذلك يقول الأشاعرة أن الله يرى في الآخرة لاجهة. فلازم قولهم نفى الرؤية و بالتالي رد الأدلة التي استدلوا في البداية على اثباتها فجمعوا بين التردد الشك و التناقض في الأقوال و المعتقدات» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹-۱۹۱).



یکی است و قسمت و جزء بردار نیست، در صفاتش شبیهی ندارد و در افعالش وحدانیت دارد، چنان که با سایر موجودات شباهت ندارد، و ضدی برای او نیست. بنابراین دیدگاه کسانی که خدا را جسم و عرض می‌دانند، باطل است؛ چرا که این دو محل و تکیه‌گاه اشیا می‌باشند و زمانی که بطلان آنچه به مخلوقات نسبت داده شده ثابت شد... گفتار آنها در نهایت به تعطیلی صفات خداوند منجر می‌شود و محور چرخ آسیاب توحید آنها، انکار حقیقت اسما و صفات خداوند می‌شود. توحید در نگاه اشاعرهٔ مرجئی مذهب، توحید ربوبی است و بر گفتار خداوند در قرآن استناد می‌شود که فرمود: «أيا من پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: آری». اشاعره می‌گویند: مگر خداوند نفرموده: آیا من خدای (اله) شما نیستیم؟ و اینان به توحید ربوبی خداوند اکتفا کرده و گمان برده‌اند اولین چیزی که بر انسان عاقل و بالغ در هنگام رسیدن به بلوغ شرعی واجب می‌شود، قصد یک عقیده صحیح است. به همین دلیل اشاعره گمان برده‌اند توحید همان معرفت با دقت نظر و فصد (میل) به آن است... بدین جهت در مشکل بزرگی افتاده‌اند؛ چرا که آنها توحید الوهی را همان توحید ربوبی معنا کرده‌اند و فرق است بین این دو! در حقیقت آنها صفات خداوند عزوجل را از سویی نفی کرده و از دیگر سو در مقام اثبات برخی از آنها برآمده‌اند و این همان تناقض است.<sup>۲۶</sup>

۲۶. «فالمرجئة تأخذ بنصوص الوعد و تهمل بنصوص الوعيد، و المعتزلة و الخوارج علی عکس ذلك. فهم يقولون أن الناس لا يتفاضلون في إيمانهم و أن برهم و فاجرهم في الإيمان سواء... فإيمان الملائكة و الرسل و الأنبياء و الناس جميعاً واحد لا تفاوت فيهما و أن العمل غير داخل في مسمی. الإيمان عند المرجئة علی ثلاثة أقوال: ۱. الإيمان هو المعرفة فقط، قول مرجئة الجهيمية. ۲. الإيمان هو الإقرار باللسان، و هو قول مرجئة الكرامية. ۳. الإيمان هو التصديق فقط و هو قول جمهور المرجئة. و ذهب بعضهم إلى أن الإقرار شرط لإجراء الأحكام الدينوية» (تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة، ص ۱۸۹). «اما التوحيد عند الماتريدية فيعني أنه تعالى واحد في ذاته لا قسم له و لاجزاء له، واحد في صفاته لاشبيه له و واحد في أفعاله لاشريك له ... و واحد بالتوحد»

۹. یکی دیگر از نویسندگان وهابی در نقد اشاعره و ماتریدیه می‌نویسد:

زمانی که به سوی گروه کلاییه، اشاعره و ماتریدیه برویم، آنان را در حالی می‌یابیم که دقیقاً همان روش معتزله را در پیش گرفته‌اند، بدین معنا که (روش) عقلی را اصل قرار داده‌اند و نقل را فرع و تابع آن. ایشان در امور اعتقادی، امور مشتبه عقلیه را قطعی قلمداد کرده‌اند و ادله کتاب و سنت را از ظنیات.

او سپس نمونه‌هایی را از علمای اشاعره نظیر ابن فورک، عبدالقاهر بغدادی، جوینی و غزالی نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید:

با اینکه اشاعره و ماتریدیه در دلیل عقلی به عنوان اصل مقدم بر نقل، با معتزله همراه شدند، اما روش آنها در اصل مذکور متناقض و پریشان است. شاهد آن تقسیماتی است که در حوزه اصول اعتقادی‌شان وجود دارد. نتیجه اینکه آنان در اثبات وجود خدا اسما و صفات الهی، عقل را دلیل حاکم قلمداد کرده و در بحث آخرت (معاد) مأموریت عقل را تعطیل کرده‌اند. ایشان در رؤیا سفر می‌کنند. اگر روش سلف صالح را پیش می‌کشیدند، می‌یافتند که هیچ منافات و تعارضی بین عقل صریح و نقل

عن الأشباه والأضداد و لذلك بطل القول فيه بالجسم والعرض؛ إذ هما تأویلا الأشياء. و إذ ثبت ذا، بطل تقدير جميع ما يضاف إليه من الخلق... فيؤدى قولهم في النهاية إلى تعطيل الله عزوجل. فقطب رحى التوحيد عندهم جحد حقائق أسماء الله و صفاته. و أما التوحيد عند الأشاعرة من المرجئة، فهو توحيد الربوبية و يستدلون بقوله تعالى: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى﴾ فيقولون أن الله عزوجل لم يقل أَلَسْتُ بِإِلَهِكُمْ و اكتفى منهم بتوحيد الربوبية. فهم يزعمون أن أول واجب على العاقل البالغ باستكمال سن البلوغ أو الحلم شرعاً، القصد إلى النظر الصحيح. فزعموا أن التوحيد هو المعرفة مع النظر و القصد إلى النظر... فوقعوا في خلل كبير حيث جعلوا توحيد الألوهية هو توحيد الربوبية و شتان بين الإثنين! مع نفهم لصفات الله عزوجل و إثباتهم لبعضها و هذا عين التناقض عندهم» (تناقض أهل الأهواء والبدع في العقيدة، ص ۳۲۴).

صحيح وجود ندارد.<sup>۲۷</sup>

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که با این نگاه و روش جدید وهابیت، باید آینده مذاهب اربعه و سایر مذاهب کلامی اهل سنت را تیره و تار دید. بدین جهت علمای اهل سنت باید موضع خود را برای پیروانشان بیان کنند.

#### ◆ دیدگاه علمای اهل سنت درباره وهابیت

پس از نقل دیدگاه وهابیان درباره مذاهب اهل سنت، اینک مناسب است دیدگاه برخی از علمای اهل سنت را درباره وهابیت بیان کنیم. علمای تمام مذاهب اهل سنت حتی مذهب حنبلی کتاب‌های فراوانی در نقد و رد شیوه‌ها و افکار و آرای وهابیان نوشته‌اند. نخستین کتاب *الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية* است که برادر محمد بن عبدالوهاب که خود حنبلی بوده، نوشته است. کتاب‌های دیگر عبارت‌اند از: *صحيح شرح العقيدة الطحاوية و كتاب الإغاثة في جواز الاستغاثه* هر دو از حسن بن علی سقاف، *شفاء السقام* از تقی الدین سبکی، *فتنه وهابیت و الدرر السنیه* از احمد زینی دحلان، *مخالفة الوهابية للقرآن و السنة* از عمر عبدالسلام، و ده‌ها کتاب دیگر. البته کتاب دیگری به نام *الرد على*

۲۷. «و إذا انتقلنا إلى الكلاية من الأشاعرة و الماتريدية، نجدهم يسلكون نفس المنهج الذي سلكه المعتزلة حيث جعلوا العقل أصلاً و النقل فرعاً تابعاً له، و جعلوا شبهاتهم العقلية، قطعية و أدلة الكتاب و السنة، ظنية في مسائل الاعتقاد» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۲)؛ «و مع اتفاق الأشاعرة و الماتريدية مع المعتزلة في اعتبارها سموه العقل هو الأصل المقدم على النقل، لكن منهجهم في ذلك متناقض مضطرب يدل على ذلك تقسيمهم لأصول العقيدة فالحاصل أنهم جعلوا العقل في إثبات وجود الله و صفاته حاكماً، و في إثبات أمور الآخرة جعلوه عاطلاً و في الرؤيا مسافراً. و لو سلكوا منهج السلف الصالح، لعلموا أنه للمنافات و لاتعارض بين العقل الصريح و النقل الصحيح اصلاً» (منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل، ج ۲، ص ۴۵۹).

الوهابیه فی القرن العشرین نوشته شده که در آن از برخی نویسندگان قرن بیستم که فرقه وهابیت را نقد و بطلان افکار آنها را ثابت کرده‌اند، یاد شده است. یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت که افکار و کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب را نقد علمی کرده است، آقای حسن بن فرحان مالکی است. وی در کتاب *داعیه و لیس نبیاً* به بیان حقایق در بطلان این فرقه پرداخته است.<sup>۲۸</sup> برای روشن شدن بیشتر گفتار برخی از نویسندگان را نقل می‌کنیم.

مولوی محمد عبدالجلیل می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب نجدی برای ایجاد مذهب خود بعضی از مسائل را از طرف خود ساخته و اکثر مسائل را از کتب مذاهب مخالف اهل اسلام مانند خوارج و معتزله و غیر آنها جمع کرده و مذهب مستقل قرار داده و کتابی را در این باب به نام *التوحید* تألیف و مردم را بر پیروی از آن مجبور ساخته است. پس در باب عدم ایصال ثواب به ارواح اموات، مذهب معتزله را برگزیده و استدلال ایشان را اخذ کرده است. تعجب است از لامذهبان هند که با وجود ادعای عمل به حدیث، احادیث صحیحه صریحه را با آنکه ادعای صحت آن را دارند، رها می‌کنند و استدلال معتزله را که شیخ محمد بن عبدالوهاب به آن تمسک کرده،<sup>۲۹</sup> می‌پذیرند.

سپس دلایلی را از روایات و گفتار علما بر ایصال ثواب به اموات بیان می‌کند و در ادامه در سؤال هفتم می‌گوید:

چه می‌فرمایند علمای امت و مفتیان ملت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (کَرِهَمُ اللهُ) اندرین مسئله که یا رسول الله و امثال آن گفتن، جایز است یا خیر؟ اگر

۲۸. دانشگاه ادیان ترجمه این اثر را عرضه کرده است.

۲۹. *سیف المقلدین*، ص ۳۷۸.

باشد، به کدام دلیل و اگر نباشد، به کدام دلیل. پس در این صورت گوینده آن گنهگار است یا کافر؟ بینوا لوجه الله أجرکم علی الله.

الجواب: أقول و من الله الوصول إلى ما هو المقبول عند العلماء الفحول که گفتن یا رسول الله و یا نبی الله در حضور روضه مقدسه و نائباه، در هر دو حالت جایز و صحیح است و قائل آن نه گنهگار است و نه کافر، بلکه مکفر وی کافر است به موجب حدیث صحیحین که نسبت دهنده کفر به مسلمان را کافر می شمرد.

در این باره روایاتی را نقل می کند از جمله حدیث ابن ماجه و سنن نسائی را می آورد:  
قال ابن ماجة قال أبو اسحق، هذا حدیث صحیح عن عثمان بن حنیف ان أعمی قال: یا رسول الله ادع الله أن یکشف لی بصری. قال: فانطلق فتوضأ ثم صلی رکعتین. ثم قال: اللهم انی أسئلك و أتوجه إليك بنبیك محمد ﷺ نبی الرحمة یا محمد انی أتوجه بک إلى ربک أن یکشف عن بصری. اللهم شفعه فی. قال: فرجع و قد کشف الله عن بصره.

در این حدیث در غیبت آن حضرت به ندای یا محمد ﷺ تصریح شده. اگر ندای در غیبت آن حضرت صحیح است، در پس از رحلت آن حضرت نیز ثابت است؛ چنان که روایت شده که پس از رحلت آن حضرت، فردی برای برآورده شدن حاجت خود در زمان خلافت خلیفه سوم این دعا را خوانده و حاجت او برآورده شد. در شرح/بن ماجه آمده است:

و الحدیث یدل علی جواز التوسل و الاستشفاع بذاته المکرم فی حیاتة و أما بعد مماتة، فقد روی الطبرانی فی الکبیر عن عثمان بن حنیف المتقدم أن رجلاً کان یختلف إلى عثمان بن عفان فی حاجة له فکان لا یلتفت الیه و لا ینظر فی حاجتة. فلقی ابن حنیف فشکی

إليه. فقال له ابن حنيف أئت الميضاة. فتوضاً ثم أئت المسجد فصل  
 ركعتين. ثم قل اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمد ﷺ  
 نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه إليك إلى ربك فتقضى حاجتي... .  
 این روایت طولانی است. محدث دهلوی در جنب القلوب آورده که ابن  
 ابی شیبہ به سند صحیح آورده است که در زمان خلیفه دوم قحطی  
 بود. شخصی نزد قبر شریف نبوی ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله  
 استسق لأمتک؛ فانهم قد هلكوا... ۳۰.

افزون بر این در هر نماز بر پیامبر اکرم ﷺ سلام و تحیت داده می‌شود. پس  
 تکفیرکنندگان در این صورت به مرتبه‌های عالی از کفر می‌رسند؛ زیرا الفاظ تحیات  
 به نحو انشا صادر می‌شود، نه اخبار و حکایت از آن چیزی که در شب معراج بین  
 آن حضرت و خدا و فرشتگان واقع شد. در در المختار می‌نویسد:

و يقصد بالفاظ التشهد معانيها مرادة له على وجه الإنشاء، كأنه يحيى  
 الله و يسلم على نبيه و على نفسه و أوليائه لا الإخبار عن ذلك.

نویسنده سیف می‌گوید: در منادا به «یا» لازم نیست که مدخول «یا»، موجود  
 باشد یا بشنود؛ زیرا در لغت و عرف عرب به کار رفته است و دخول «یا» بر مندوب  
 در کلام عرب شایع است و مندوب به کسی گفته می‌شود که از دنیا رفته است و  
 برای بزرگ شمردن مرگ او و اظهار دردمندی از «یا» استفاده می‌شود؛ مثل یا  
 حسرتاه، یا مصیبتاه. و گاه برای اظهار اشتیاق و محبت گفته می‌شود: یا رسول الله.  
 در مقدمه شرح عقیده اصفهانیه آمده است:

ابن تیمیه در برخی از عقاید، احکام، آیات مربوط به صفات خدا و  
 احادیث وارد شده در ذیل آن آیات، توسل و وسیله قرار دادن برای

رسیدن به قرب خدا، رفتن برای زیارت قبور، سوگند بر طلاق و موارد دیگر، آرای ویژه‌ای دارد که در آنها مخالفت با جمهور علماست.<sup>۳۱</sup>

حافظ ذهبی نیز می‌گوید: «من ابن تیمیه را معصوم نمی‌دانم، بلکه در مسائل اصول و فروع با او مخالفم».<sup>۳۲</sup>

گفتنی است که ابن تیمیه برخلاف ضروریات دین و همچنین برخلاف شیوه و روش پیامبر و صحابه فتوا صادر کرد و مورد انزجار و براءت امت اسلامی قرار گرفت و علما حکم به گمراهی او کردند و توبه را بر او واجب دانستند و در نهایت او را به زندان افکندند.

---


۳۱. «و كانت لابن تیمیة آراء خالف فيها ما عليه جمهور العلماء في بعض العقائد والأحكام و في آيات الصفات والأحاديث الواردة في التوسل والوسيلة و شد الرحال لزيارة القبور و في الحلف بالطلاق و غير ذلك» (شرح العقيدة الاصفهانية، مقدمه).

۳۲. همان.

## ◆ منابع

١. الإغاثة في جواز الإستغاثة: حسن بن علي سقاف، بي جا، بي تا.
٢. البدر الطالع: شوكاني، بي جا، بي تا.
٣. تناقض أهل الأهواء و البدع في العقيدة: عفاف حسن محمد مختار، رياض، بي تا.
٤. جهود علماء الحنفية في إبطال عقائد القبورية: شمس الدين السلفي، رياض، چاپ اول، بي تا.
٥. چگونگی شکل گیری مذاهب اسلامی: حسين رجبی.
٦. الدرّة المضيئة في الردّ على ابن تيمية: نور الدين هروي حنفي، بيروت: دارالكتب، بي تا.
٧. الدرر السننية في الأجوبة النجدية: سليمان بن صالح الخراشي، دار العربية للموسوعات، بي جا، بي تا.
٨. دفع شبهة من شبه و تمرّد: ابن جوزي، دارالنووي، بي جا، بي تا.
٩. الرسالة الواضحة في الرد على الأشاعرة: ابن حنبلي، رياض: مكتبة الرشد، بي تا.
١٠. السلفية بين أهل السنة و الإمامية: سيد محمد كنيزي، بيروت: دارالفكر، بي تا.
١١. سيف المقلدين على أعناق المنكرين: عبدالجليل خليل، بي جا، بي تا.
١٢. شرح العقيدة الواسطية لابن تيمية: شرح محمد بن صالح عثيمين، بي جا، ١٤٢٨ق.
١٣. شرح العقيدة الاصفهانية: تقى الدين ابن تيمية، بي جا، بي تا.
١٤. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكي، حيدرآباد، بي تا.
١٥. صحيح شرح العقيدة الطحاوية: حسن بن علي سقاف، اردن: دار الامام النووي، بي تا.
١٦. الفتاوى الحديثية: ابن حجر هيثمي، بيروت: دارالفكر، بي تا.
١٧. الفرق بين الفرق: بغدادى، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
١٨. الآلى البهية في شرح عقيدة الطحاوى: سفاريني، بي جا، بي تا.
١٩. مجموع الفتاوى: شيخ الاسلام ابن تيمية، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
٢٠. مجموعة فتاوى و مسائل العثيمين: محمد بن صالح عثيمين، رياض، بي تا.
٢١. ملل و نحل: جعفر سبحاني، قم: موسسه امام صادق عليه السلام، بي تا.
٢٢. منهج السلف و المتكلمين في موافقة العقل للنقل: جابر ادريس على امير، اضواء السلف، بي جا، بي تا.
٢٣. موقف ابن تيمية من الأشاعرة: عبدالرحمن بن صالح محمود، رياض: مكتبة الرشد، بي تا.





جایگاه ابن تیمیہ در علم حدیث و رجال  
با نگاهی به کتاب منهاج السنه

\* حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدّد شیرازی



---

\* .استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم

### ◆ چکیده

ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ق) از دانشمندان معروف اهل تسنن است که دیدگاه‌های او در کتاب *منهاج السنّة النبویة* و دیگر آثارش در زمینه ارزیابی احادیث، محور بحث‌های مختلف بوده است.

نویسنده در این مقاله، ابتدا به بیان دیدگاه دانشمندان اهل سنت درباره ابن تیمیه و معرفی *منهاج السنّة* می‌پردازد و پس از آن، روش‌های برخورد وی با احادیث پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بررسی می‌کند و ضمن ذکر نمونه‌هایی، به نقد علمی آن روش‌ها می‌پردازد.

◆ **کلید واژگان:** ابن تیمیه، حدیث صحیح، توثیق، راوی ضعیف، فضایل

اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

## ◆ مقدمه

تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام معروف به ابن تیمیه حرّانی حنبلی (۶۶۱-۷۲۸ق) <sup>۱</sup> یکی از حلقه‌های وصل بسیار مهم جریان سلفی‌گری و از نمادهای شاخص این حرکت محسوب می‌شود.

بعضی از اندیشه‌های اعتقادی و برخی از نظریات و فتاوی‌های فقهی او که مخالف با رأی مذاهب مشهور است، تا به امروز مورد نقد و بررسی بوده و طرف‌دارانی نیز داشته است. ایشان علاوه بر تأثیرگذاری نسبی در فقه، در مباحث رجالی و حدیثی نیز دارای نظریات خاصی بوده که امروزه مورد استناد عده‌ای از سلفی‌ها واقع شده است.<sup>۲</sup>

ذهبی در تذکرة الحفّاظ<sup>۳</sup> از وی چنین تعبیر می‌کند: «الشیخ الإمام العلامة الحافظ الناقد (الفقیه) المجتهد المفسر البارع شیخ الإسلام...»<sup>۴</sup> لیکن با کاوش در آثار ابن تیمیه به خوبی مشخص می‌شود که بسیاری از چنین القاب و اوصافی، به دور از واقعیت است.

## ◆ ابن تیمیه و اهانت به خاندان پیامبر ﷺ

پیش از ورود به اصل بحث باید گفت که ابن تیمیه از هواداران و طرف‌داران

۱. تذکرة الحفّاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶-۱۴۹۷.

۲. احادیثی که ابن تیمیه درباره آنها اظهار نظر کرده است در کتابی به نام شیخ الإسلام ابن تیمیه و جهوده فی الحدیث به همت عبدالرحمن بن عبدالجبار فریوایی گردآوری و چاپ شده است.

۳. تذکرة الحفّاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶.

۴. علامه محمد زاهد کوثری در پاورقی کتاب لحظ الألباط بديل تذکرة الحفّاظ (ص ۳۱۶) تألیف محمد بن فهد مکی، از سخاوی نقل می‌کند که او در احوال شیخ علاءالدین محمد بن محمد بن محمد بخاری حنفی - که از بزرگان شاگردان علامه تفتازانی بود چنین گفته است: «لما سكن العلامة البخاری دمشق کان يُسأل عن مقالات ابن تیمیه التي انفرد بها فیجیب بما یظهر له من الخطأ فیها و ینفر قلبه عنه، إلى أن استحكّم أمره عنده و صرّح بتبديعه له... ثم بتكفيره ثم صار یصرّح فی مجلسه بأن من أطلق علی ابن تیمیه شیخ الإسلام یكفر بهذا الإطلاق».

سرسخت بنی‌امیه و اموی‌ها و از نواصب به شمار می‌آید؛ چنان‌که این امر به وضوح از کتاب *منهاج السنّة النبویّة* که در حقیقت باید آن را «*منهاج البدعة الأمویّة*» نامید، آشکار است، بلکه او متهم به نفاق نیز شده است. ابن حجر عسقلانی در *الدرر الكامنة*<sup>۱</sup> از ابن تیمیه نقل می‌کند که:

إِنَّ عَلِيًّا أَخْطَأَ فِي سَبْعَةِ عَشَرَ شَيْئًا، ثُمَّ خَالَفَ نَصَّ الْكِتَابِ، مِنْهَا اعْتَدَادَ الْمَتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا أَطْوَلَ الْأَجَلَيْنِ، وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى النِّفَاقِ لِقَوْلِهِ: إِنَّ عَلِيًّا كَانَ مَخْذُولًا حَيْثَمَا تَوَجَّهَ، وَ إِنَّهُ حَاوَلَ الْخِلَافَةَ مَرَارًا فَلَمْ يَنْلُهَا وَ إِنَّمَا قَاتَلَ لِلرِّئَاسَةِ لَا لِلدِّيَانَةِ، وَ لِقَوْلِهِ: إِنَّهُ كَانَ يَحِبُّ الرِّيَاسَةَ، وَ إِنَّ عَثْمَانَ كَانَ يَحِبُّ الْمَالَ، وَ لِقَوْلِهِ: أَبُو بَكْرٍ أَسْلَمَ شَيْخًا يَدْرِي مَا يَقُولُ، وَ عَلِيٌّ أَسْلَمَ صَبِيًّا، وَ الصَّبِيُّ لَا يَصِحُّ إِسْلَامُهُ عَلَيَّ قَوْلًا؛<sup>۲</sup>

علی در هفده مورد دچار اشتباه شد، و با نصّ قرآن مخالفت کرد، که یکی از آنها درباره عدّه زن شوهر مرده است که باید طولانی‌ترین زمان از عدّه وفات و وضع حمل را عدّه خود قرار دهد. بعضی به جهت سخنان زشتی که درباره امیرمؤمنان بیان داشته است، وی را منافق دانسته‌اند؛ چون وی گفته است: علی بن ابی‌طالب عليه السلام بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ‌های او برای دیانت‌خواهی نبود، بلکه برای ریاست‌طلبی بود، و عثمان مال را دوست داشت و اسلام ابوبکر از اسلام علی که در دوران طفولیت بود با ارزش‌تر است؛ زیرا اسلام آوردن طفل بنابر قولی صحیح نیست.

البته این نمونه بسیار کوچکی از یاوه‌گویی‌ها و اهانت‌های آشکار ابن تیمیه به

۱. *الدرر الكامنة*، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲. *البرهان الجلی*، ص ۵۵-۵۶.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب *أخطاء ابن تیمیة فی حق رسول الله و اهل بیته علیهم السلام* رجوع کرد.

دشمنی و کینه‌توزی ابن تیمیه در برابر خاندان رسالت و پیروان آنان در کتاب *منهاج السنّة* به خوبی آشکار است و او با تمام توان تلاش می‌کند تا فضایل آنان را از اعتبار بیندازد تا آنها را کم ارزش جلوه دهد. ابن حجر می‌گوید: «و کم من مبالغة لتوهين كلام الرافضی أدته أحياناً إلى تنقیص علی رضی الله عنه».<sup>۱</sup>

با چنین پیشینه و روحیه‌ای پر واضح است که ایشان در قبال احادیث فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه موضعی خواهد داشت و آیا در این صورت احکام صادر شده از طرف او درباره این‌گونه احادیث اصولاً ارزش علمی دارند؟!

برای بسیاری از منصفین روشن است که ابن تیمیه در برخورد با این قسم از احادیث، جانب تفریط را در پیش گرفته و تمام کوشش خود را برای ردّ این قبیل روایات به کار برده است؛ به طوری که بعضی از سلفی‌های معاصر مانند البانی نیز برخی از این احکام نابحق و جائزانه را نپذیرفته و خطای ابن تیمیه را آشکار ساخته‌اند؛ چنان که ذکر خواهد شد.

البته ابن حجر عسقلانی برای این رفتار ظالمانه ابن تیمیه عذری آورده و گفته: *لکنه ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد التي لم يستحضر حالة*

۱. «و چه بسیار افراط در ردّ سخنان علّامه حلی، ابن تیمیه را به تنقیص شخصیت علی علیه السلام کشانده است» (*لسان المیزان*، ج ۶، ص ۳۱۹-۳۲۰).

۲. ابن حجر می‌گوید: «و أوعب من جمع مناقبه - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - من الأحادیث الجیاد النسائی فی کتاب الخصائص». (*فتح الباری*، ج ۷، ص ۹۳). همچنین می‌گوید: «و تتبع النسائی ما خُصّ به من دون الصحابة فجمع من ذلك شيئاً کثیراً بأسانید أكثرها جیاد» (*الإصابة*، ج ۲، ص ۵۰۸).

التصنيف مظانها؛ لأنه كان - لا تساعه في الحفظ - يتكل على ما في صدره، و الإنسان عائد للنسيان؛<sup>۱</sup>

اما ابن تیمیه هنگام تألیف کتاب خود، بسیاری از احادیث خوب را که درباره آنها حضور ذهن نداشته، رد کرده است؛ چرا که او بر محفوظات خود تکیه می‌کرد و انسان در معرض فراموشی است.

قضاوت درباره این سخن به خوانندگان محترم واگذار می‌شود، لیکن جای این سؤال باقی است که آیا جایز است انسان حدیثی را که سندش را به یاد ندارد، رد کند و حکم قطعی به بطلان و ساختگی بودن آن بدهد؟ یا باید تحقیق و تفحص کند تا حجت بر او تمام شود؟ چگونه است که این امام حافظ با آن همه محفوظات وسیع خود - چنان که ادعا می‌شود - بیشتر اوقات در این گونه احادیث صحیح و مشهور، دچار فراموشی و غفلت می‌شده است؟ در حقیقت آنچه ابن حجر در مقام دفاع از عملکرد ناشایست ابن تیمیه اظهار کرده، عذر بدتر از گناه است و اهل علم به‌خوبی می‌دانند که روش ابن تیمیه در این دسته از احادیث، عامدانه و آگاهانه بوده است. منصفان خود قضاوت کنند!

این سخت‌گیری ابن تیمیه درباره برخی راویان و گونه‌ای از روایات که ناشی از روحیه ناصبی‌گری او است، موجب شده تا او را در ردیف دیگر سخت‌گیران در احادیث قرار دهند. لکنه‌نوی در *الرفع و التکمیل* می‌گوید:

اعلم أن هناك جمعاً من المحدثين لهم تعنت في جرح الأحاديث بجرح روايتها، فيبادرون إلى الحكم بوضع الحديث أو ضعفه بوجود قرح - ولو يسيراً - في روايته، أو لمخالفته لحديث آخر... منهم ابن الجوزي... و الشيخ ابن تيمية الحرّاني مؤلف منهاج السنّة.<sup>۲</sup>

۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲. «بدان که شیوه بعضی از محدثین در وارد کردن اشکال بر احادیث چنین است که بر راویان آن

همچنین در کتاب *الأجوبة الفاضلة* پس از آنکه ابن تیمیه را از سخت‌گیران در حدیث نام می‌برد، می‌گوید:

إنه جعل بعض الأحاديث الحسنة مكذوبة و كثيراً من الأخبار الضعيفة موضوعة تبعاً لابن الجوزي و غيره، بل ادعى في كثير من الموضوعات المختلف في وضعها و الضعيفة المتفق على ضعفها الاتفاق على وضعها و كذبها؛<sup>۱</sup>

ابن تیمیه برخی از احادیث خوب را دروغ شمرده و بسیاری از اخبار ضعیف را ساختگی دانسته و این به تقلید از ابن جوزی و دیگران بوده، بلکه در بسیاری از احادیثی که در ساختگی بودن آنها اختلاف است و احادیث ضعیفی که همه متفق‌اند بر ضعف آنها، ادعای اجماع بر جعلی و دروغ بودن آنها کرده است.

پر واضح است حکم چنین افرادی درباره احادیث، چندان اعتبار و ارزش علمی ندارد؛ چنان‌که در جای خود بیان شده است، به‌خصوص فردی مانند ابن تیمیه که انگیزه او در ردّ احادیث فضایل و مناقب اهل بیت عليهم السلام بر ارباب علم و تحقیق پوشیده نیست.

ابن تیمیه احادیث دیگری را نیز ردّ و انکار کرده است که علامه محمد زاهد کوثری کتابی به‌نام *التعقب الحثيث لما ينفيه ابن تيمية من الحديث* را در بیان اشتباهات او نوشته است.

❶ احادیث اشکال می‌کردند و سپس به جعلی بودن یا ضعف آن احادیث حکم می‌کردند، آن‌هم فقط به دلیل وجود اشکالی ولو کوچک در روایت یا به‌سبب مخالفتش با حدیث دیگر؛ از جمله این محدثین ابن جوزی است و شیخ ابن تیمیه مؤلف کتاب *منهاج السنة* «الرفع و التكميل في الجرح و التعديل، ص ۳۲۰-۳۳۰».

۱. *الاجوبة الفاضلة*، ص ۱۷۴.

## ◆ ابن تیمیه و راویان حدیث

ابن تیمیه با راویان حدیث نیز غرض ورزانه برخورد می‌کرد؛ مثلاً عبدالرحمن بن مالک بن موهول را ضعیف می‌شمرد.<sup>۱</sup>

ظاهر این عبارت این است که ضعف ابن موهول شدید نیست بلکه مانند سایر راویان ضعیفی است که اگر از روایتشان متابعت شوند، ضعف آنان دیگر موجب ردّ روایت نمی‌شود. این در حالی است که این شخص دروغ‌گو بوده و حدیث جعلی می‌ساخته است؛ چنان‌که ذهبی در *میزان الاعتدال* می‌گوید: «قال أحمد و دار قطنی: متروک، و قال أبو داود: کذاب، و قال مرة: يضع الحديث، و قال النسائی و غیره: لیس بثقة».<sup>۲</sup>

و در *لسان المیزان* آمده است:

ذکره العقيلي في الضعفاء، و قال ابن معين: ليس بثقة، و قال أبو حاتم: متروک الحديث، و قال أحمد: حرقنا حديثه منذ دهر، و قال الجوزجاني: ضعيف الأمر جداً، و قال الحاكم و أبوسعید النقاش: روى عن عبيد الله بن عمر و الأعمش أحاديث موضوعة، و قال أبونعیم: روى عن الأعمش المناكير، لاشيء، و ذكره الساجی و ابن الجارود و ابن شاهين في الضعفاء.<sup>۳</sup>

۱. رک: *منهاج السنّة*، ج ۱، ص ۳۴-۵۷.

۲. احمد و دارقطنی می‌گویند: متروک است؛ یعنی به روایتش اخذ نمی‌شود. ابوداود می‌گوید: بسیار دروغ‌گو است، و بار دیگر گفته است: جعل حدیث می‌کند و نسائی و غیر او گفته‌اند که او ثقة نیست.

۳. «عقيلي او را در شمار ضعفا ذکر کرده. ابن معين گفته: مورد اطمینان نیست. ابن حاتم گفته: حدیثش ترک می‌شود. احمد گفته: از قدیم روایاتش را سوزانده‌ایم. جوزجانی گفته: شدیداً در نقل حدیث ضعیف است. حاکم و ابوسعید نقاش گفته‌اند: از عبیدالله و اعمش احادیث جعلی نقل



تعجب از ابن تیمیه است که با این همه جرح‌های شدید، فقط از ضعف راوی سخن می‌گوید و از اقوال بقیه ائمه جرح و تعدیل - از جمله احمد بن حنبل امام ابن تیمیه حنبلی - چشم‌پوشی می‌کند. البته این تعجب زایل می‌شود اگر بدانیم ابن مهول سخنی را در مقایسه رافضه با یهود آورده<sup>۱</sup> و به دروغ به عامر شعبی نسبت داده است و چون تنها ناقل این سخنان دروغین عبدالرحمن بن مهول است، ابن تیمیه با تدلیس و تلبیس سعی کرده ضعف او را ناچیز جلوه دهد؛ زیرا این سخن دروغین خوشایند ابن تیمیه بوده است.

این در حالی است که لفظ «رافضه» به اقرار خود ابن تیمیه<sup>۲</sup> در خلافت هشام و به مناسبت داستان زید بن علی با پیروانش در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ ق اصطلاح شده است؛ در حالی که شعبی در اوایل خلافت هشام یا اواخر خلافت یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۵ ق یا نزدیک به آن وفات یافته است. پس در آن هنگام لفظ رافضه معروف نبوده و این خود دلیل دیگری بر جعلی بودن این نقل است.

از طرف دیگر ابن تیمیه در برابر راویان فضایل و مناقب آل الله ﷺ حساسیت بسیار شدید نشان می‌دهد و همواره تلاش می‌کند تا روایات آنان را از اعتبار ساقط کند؛ مثلاً درباره حدیث «لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ» می‌گوید: «من الكذب». سپس به سخنان خطابی در کتاب *شعار الدین* استناد می‌کند که در مورد این حدیث گفته است: «هو شيء جاء به أهل الكوفة عن زيد بن يسيع وهو متهم في الرواية منسوب إلى الرضا»<sup>۳</sup>.

➤ کرده است. ابونعیم گفته: از اعمش احادیث زشتی نقل کرده. ساجی، ابن جارود و ابن شاهین او را ضعیف می‌دانند. «لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۸».

۱. منهاج السنّة، ج ۱، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۸.

۳. «این چیزی است که اهل کوفه به نقل از زید بن یسیع آورده‌اند؛ درحالی‌که او در روایت کردن»

این در حالی است که جرحی درباره او نقل نشده است و ترمذی در سنن و نسائی در خصائص از او حدیث روایت کرده‌اند، بلکه عجلی گفته است: «تابعی ثقة»، و ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

همچنین در حدیث ردّ شمس، عبّاد بن یعقوب رواجی را جرح کرده است.<sup>۲</sup> رواجی کسی است که امام الائمه ابن خزیمه درباره او می‌گفت: «حدّثنا الثقة فی روایتہ...». ابوحاتم رازی نیز گفته است: «شیخ ثقة»، و دارقطنی گفته است: «شیعی صدوق»<sup>۳</sup> و ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: «صادق فی الحدیث».<sup>۴</sup>

با این وجود ابن تیمیه این شیخ حدیث را آن‌چنان تضعیف می‌کند که گویی هیچ‌گونه توثیقی ندارد.

از موارد دیگری که حاکی از بی‌اطلاعی ابن تیمیه در این زمینه است، سخن عجیب او درباره امام رضا علیه السلام و ابوالصلت هروی است که می‌گوید:

و لم يأخذ عنه - أي الرضا علیه السلام - أحدٌ من أهل العلم بالحدیث شیئاً، ولا روی له حدیث فی الكتب الستة، و إنما یروی له أبو الصلت الهروی و أمثاله نسخاً عن آبائه فیها من الأكاذیب...<sup>۵</sup>

➤ متهم بوده و رافضی است» (منهاج السنّة، ج ۵، ص ۶۳).

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲. منهاج السنّة، ج ۸، ص ۱۸۷.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۷۴-۷۵.

۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۷۹.

۵. «احدی از اهل علم از او یعنی از امام رضا علیه السلام حدیثی را دریافت نکرده‌اند و در کتب شش-گانه اهل سنت نیز حدیثی برای او ذکر نشده و فقط ابوصلت هروی و امثالش از او صحیفه هالی را نقل کرده‌اند که دروغ‌هایی را در بردارد» (منهاج السنّة، ج ۴، ص ۶۰).

سر تا پای این ادعا باطل است؛ زیرا:

اولاً، ابن حجر عسقلانی در *تهذیب التهذیب* می‌گوید: «روی عنه أئمة الحديث آدم بن أبي إياس و نصر بن علي الجهضمي و محمد بن رافع القشيري و غيرهم».<sup>۱</sup> پس چگونه ابن تیمیه می‌گوید: «لم يأخذ عنه أحدٌ من أهل العلم بالحديث شيئاً»؟  
ثانیاً، ابن ماجه قزوینی در کتاب *سنن* که یکی از کتب شش‌گانه حدیثی اهل سنت است، حدیث «الإيمان معرفة بالقلب، و قول باللسان، و عمل بالأركان» را از طریق امام رضا علیه السلام روایت کرده است.<sup>۲</sup> پس چگونه ابن تیمیه می‌گوید: «و لا روی له حدیث فی الكتب الستة»؟!  
ثالثاً، عبدالسلام بن صالح معروف به ابوالصلت هروی را عده‌ای از علمای جرح و تعدیل توثیق کرده‌اند. ابن معین می‌گوید: «ثقة صدوق إلا أنه يتشيع»،<sup>۳</sup> و نیز گفته: «ما عرفه بالكذب»،<sup>۴</sup> و «لیس ممن یکذب»،<sup>۵</sup> و حاکم نیشابوری گفته است: «أبو الصلت ثقة مأمون»،<sup>۶</sup> و أبوسعید هروی گفته است: «ثقة». <sup>۷</sup> و ذهبی نیز نوشته است:

«عبدالسلام بن صالح أبو الصلت الهروی الرجل الصالح إلا أنه شيعي جلد».<sup>۸</sup>

۱. «پیشوایان حدیث آدم بن ابی‌ایاس و نصر بن علی جهضمی و محمد بن رافع قشیری و غیرشان از او روایت کرده‌اند» (*تهذیب التهذیب*، ج ۴، ص ۲۴۳).
۲. *سنن ابن ماجه*، ج ۱، ص ۲۵-۲۶.
۳. «مورد اطمینان و راست‌گو است، فقط شیعه است» (*تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۴۸؛ *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۲۷).
۴. همان.
۵. *تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۵۰.
۶. *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۲۶.
۷. *تاریخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۵۱.
۸. *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۶۱۶. برای اطلاع بیشتر درباره توثیق ابوالصلت هروی رک: *فتح الملک العلی*.

گذشته از این، جمع زیادی از بزرگان اهل حدیث از او روایت کرده‌اند. از این توثیقات و اعتماد اهل حدیث بر او، نادرست بودن نظر ابن تیمیه درباره ابوالصلت معلوم می‌شود.

### ◆ تأثیر پذیری ابن تیمیه از ابن جوزی

نکته درخور توجه این است که ابن تیمیه در اکثر دیدگاه‌های حدیثی و رجالی خود از ابوالفرج ابن جوزی حنبلی صاحب کتاب *الموضوعات و العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه* تقلید می‌کند و چون ابن جوزی در این فن مهارت کافی را نداشته، اشتباهات زیاد او به ابن تیمیه سرایت کرده است. ذهبی گفته است: «ربما ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات أحادیث حسنة قویة»<sup>۱</sup> و سخاوی در *فتح المغیث* نوشته است: «ربما أدرج ابن الجوزی فی الموضوعات الحسن و الصحیح مما هو فی أحد الصحیحین فضلاً عن غیرهما»<sup>۲</sup>. به همین جهت ابن حجر عسقلانی درباره ابن جوزی گفته است: «حاطب لیل»<sup>۳</sup>.

اشکال اساسی کتاب *الموضوعات* ابن جوزی همان است که جلال الدین سیوطی در *الآلئ المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة*<sup>۴</sup> بیان کرده است. او می‌گوید:

۱. «ای بسا ابن جوزی در کتاب *الموضوعات* روایات حسن و قوی را ذکر کرده است» (تدریب الراوی، ج ۱، ص ۲۷۸).
۲. «چه بسا ابن جوزی در کتاب *الموضوعات* احادیث حسن و صحیح موجود در یکی از دو صحیحین را ذکر کرده، چه برسد به احادیث صحیح در غیر از صحیحین» (فتح المغیث، ج ۱، ص ۲۳۷).
۳. *لسان المیزان*، ج ۲، ص ۸۴. برای اطلاع بیشتر درباره عدم اعتماد بر ابن جوزی ر.ک: درء الضعف، ص ۹۱-۹۵؛ *الرفع و التکمیل*، ص ۳۲۵-۳۲۹.
۴. *الآلئ المصنوعة*، ج ۱، ص ۱۰۸.

اعلم أنه جرت عادة الحفاظ كالحاكم و ابن حبان و العقيلي و غيرهم أنهم يحكمون على حديث بالبطلان من حيثية سند مخصوص، لكون راويه اختلق ذلك السند لذلك المتن و يكون ذلك المتن معروفاً من وجه آخر و يذكرون ذلك في ترجمة ذلك الراوي يجرحونه به. فيغترّ ابن الجوزي بذلك و يحكم على المتن بالوضع مطلقاً و يورده في كتاب *الموضوعات* و ليس هذا بلائق، و قد عاب عليه الناس ذلك آخرهم الحفاظ ابن حجر؛

بدان که شیوه عده‌ای از حفاظ حدیث همچون حاکم نیشابوری، ابن حبان، عقیلی و غیر ایشان بر این جاری است که حکم به نادرست بودن حدیثی می‌کنند، از جهت یک سند خاص؛ به دلیل اینکه راوی آن حدیث آن سند را برای آن متن جعل کرده، درحالی‌که آن حدیث با سند دیگری معروف است، و این مطلب را در شرح حال وی ذکر می‌کنند، ولی ابن جوزی بدون توجه به این نکته، حکم به مجعول بودن آن متن می‌کند مطلقاً، نه از جهت سند خاص و حدیث را در کتاب *الموضوعات* وارد می‌کند و این امر از ایشان سزاوار و زیننده نیست و این اشکال را اهل حدیث بر او وارد کرده‌اند که آخرین آنها حافظ بن حجر عسقلانی بوده است.

#### ◆ شیوه مقلدانه و غیر کارشناسانه ابن تیمیه در علم حدیث

بر اساس مباحث پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که ابن تیمیه خود حدیث‌شناس نبوده، بلکه مقلد دیگران به‌ویژه ابن جوزی بوده، و در برخورد با آنچه موافق مراسم نبوده، از تمام موازین علمی عدول می‌کرده، و آنچه را که با هوای نفس سازگار می‌دیده، سعی می‌کرده آن را امری واقعی و ثابت و قطعی جلوه دهد. گواه بر این ادعا نمونه‌های ذیل است:

**نمونه اول:** درباره حدیث مؤاخاة می گوید:

۱. أما حدیث المؤاخاة، فباطل موضوع فإنّ النبی ﷺ لم یؤاخ أحداً...
۲. حدیث المؤاخاة لعلی و مؤاخاة أبی بکر لعمر من الأكاذیب...
۳. النبی ﷺ لم یؤاخ علیاً و لا غیره، بل کل ما روی فی هذا فهو کذب؛
۴. إنّ هذا الحدیث موضوع عند أهل الحدیث لا یرتاب أحد من أهل المعرفة بالحدیث أنّه موضوع...

● **پاسخ:** ترمذی حدیث مؤاخاة را در *الجامع الصحیح* روایت کرده و درباره

این کتاب گفته است:

صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و العراق و خراسان  
فرضوا به، و من كان في بيته هذا الكتاب فكانما في بيته نبي يتكلم.<sup>۵</sup>

ابن ماجه نیز در سنن حدیثی را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت  
فرمود: «أنا عبدالله و أخو رسوله...»<sup>۶</sup>

۱. «اما حدیث برادری باطل و جعلی است؛ چون پیامبر ﷺ با احدی برادری نکردند» (منهاج السنّة، ج ۴، ص ۳۲).
۲. «حدیث برادری پیامبر ﷺ با علی علیه السلام و برادری ابوبکر با عمر از دروغ هاست» (منهاج السنّة، ج ۵، ص ۷۱).
۳. «پیامبر ﷺ نه با علی علیه السلام و نه با غیر او برادری نکرده، بلکه هرچه در این باره روایت شده، دروغ است» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۱۱۷).
۴. «این حدیث نزد اهل حدیث جعلی است و هیچ یک از اهل شناخت حدیث در جعلی بودنش شک نمی کند» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۳۶۰).
۵. «این کتاب را نوشتم، پس آن را بر علمای حجاز و عراق و خراسان عرضه کردم. پس آنان به این کتاب رضایت دادند. این کتاب در خانه هرکه باشد، مانند این است که در خانه اش پیامبری در حال سخن گفتن است» (تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۶۳۴).
۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۵.

بوصیری در مصباح الزجاجة فی زوائد سنن ابن ماجه می گوید: «هذا إسناد صحیح رجاله ثقات، رواه الحاكم فی المستدرک و قال: صحیح علی شرط الشيخین». همچنین طبرانی از ابن عباس نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و الله إنی لأخوه و ولیّه و ابن عمّه و وارثه فمن أحقّ به منی؟»<sup>۱</sup>

هیثمی در مجمع الزوائد می گوید: «رجالہ رجال الصحیح»<sup>۲</sup>

باز طبرانی از أسماء بنت عمیس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «أثمّ أخی؟»<sup>۳</sup> در مجمع الزوائد می گوید: «رجالہ رجال الصحیح»<sup>۳</sup>

نیز احمد بن حنبل، امام ابن تیمیّه، در مسندش از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أنت أخی و صاحبی»<sup>۴</sup>

ابن عبدالبرّ می گوید:

أخی رسول الله صلی الله علیه و آله بین المهاجرین. ثمّ أخی بین المهاجرین و الأنصار و قال فی کلّ واحدة منهما لعلی: أنت أخی فی الدنيا و الآخرة، و أخی بینه و بین نفسه.<sup>۵</sup>

۱. «قسم به خدا من برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و ولیّ او و پسر عمویش و وارثش هستم. پس چه کسی از من به او سزاوارتر است؟».
۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.
۳. همان، ص ۲۱۰.
۴. «تو برادر و یار و همراه من هستی» (مسند/حمد، ج ۱، ص ۲۳۰).
۵. «رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا در میان مهاجرین و سپس در میان مهاجرین و انصار برادری ایجاد کرد و در هر کدام از این دو به علی علیه السلام گفت: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی، و بین علی و خودش ایجاد برادری کرد» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۵).

ابن اثیر می گوید:

أخو رسول الله ﷺ و صهره على ابنته... و آخاه رسول الله ﷺ مرتين،  
فإن رسول الله ﷺ آخى بين المهاجرين ثم آخى بين المهاجرين و  
الأنصار بعد الهجرة و قال لعلى فى كل واحدة منهما: أنت أختى فى  
الدنيا و الآخرة.<sup>١</sup>

ابن حجر عسقلانى نیز می گوید: «لَمَّا آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قَالَ لَهُ أَنْتَ  
أُخْتِي».<sup>٢</sup>

فضل بن روزبهان خُنْجى در *إبطال الباطل* می گوید: «حدیث المؤاخاة مشهور  
معتبر معولّ علیه».<sup>٣</sup>

بنابراین بی اساس بودن ادعای ابن تیمیه در مورد حدیث مؤاخات به صراحت  
ثابت می شود.

**نمونه دوم:** ابن تیمیه درباره حدیث سدّ الأبواب می گوید: «قوله: "سدّوا  
الأبواب إلّا باب علی"، فإنّ هذا ممّا وضعته الشيعة على طريق المقابلة...».<sup>٤</sup>

١. «علیؑ برادر رسول خدا و داماد او است و دو بار رسول خدا او را به برادری برگزید، چون  
ایشان یک بار میان مهاجرین و بعد از هجرت، بین مهاجرین و انصار ایجاد برادری کرد و در هریک از  
این دو بار به علیؑ فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی» (*أسد الغابة*، ج ٤، ص ٩١).

٢. «زمانی که پیامبر بین اصحابش ایجاد برادری کرد، به علی فرمود: تو برادر من هستی» (*الإصابة*،  
ج ٢، ص ٥٠٧).

٣. «حدیث برادری، حدیثی مشهور و معتبر است که به آن اعتماد می شود».

٤. «اینکه فرموده باشد: "بندید دربها را به جز درب علی"، به تحقیق این از جمله احادیثی است  
که شیعه در برابر آنچه درباره ابوبکر در این زمینه روایت شده است، جعل کرده است» (*منهاج  
السنة*، ج ٥، ص ٣٥).



● پاسخ: ابن حجر عسقلانی در فتح الباری این حدیث را از طریق سعد بن ابی وقاص نقل کرده و گفته است: «أخرجه أحمد و النسائی و إسناده قوى، و فی روایة للطبرانی فی الأوسط رجالها ثقات...». همچنین این حدیث را از طریق زید بن أرقم ذکر کرده و گفته: «أخرجه احمد و النسائی و الحاكم و رجاله ثقات». باز با نقل دو روایت از طریق ابن عباس نوشته: «أخرجهما أحمد و النسائی و رجالهما ثقات».

همچنین از طریق عبدالله بن عمر این حدیث را نقل کرده و گفته: «أخرجه أحمد و إسناده حسن».

وی روایت دیگری را از ابن عمر آورده و نوشته: «رجالہ رجال الصّحیح، إلّا العلاء بن عرار- راوی عن ابن عمر- و قد وثّقه یحیی بن معین و غیره». سپس گفته: «و هذه الأحادیث یقوی بعضها بعضاً و کلّ طریق منها صالح للاحتجاج فضلاً عن مجموعها»<sup>۱</sup> و بزّار در مسندش گفته است: «ورد من روایات أهل الكوفة بأسانید حسان فی قصة علی».

بنابراین حکم ابن تیمیه به دروغ بودن این حدیث ناشی از ناآگاهی او در این زمینه است. علاوه بر این، او در اینجا به دام تقلید از ابن جوزی افتاده است؛ زیرا او این حدیث را در کتاب الموضوعات آورده و گفته است: «هذه الأحادیث کلّها من وضع الرافضة قابلوا بها الحدیث المتفق علی صحّته فی سدّ الأبواب إلّا باب

۱. «برخی از این احادیث برخی دیگر را تقویت می‌کنند و هر طریق از طرق این احادیث برای استدلال صلاحیت دارند، چه رسد به مجموع آنها باهم» (فتح الباری، ج ۷، ص ۱۸-۱۹).

أبي بكر»<sup>۱</sup> و همین سخن ابن جوزی قبلاً در کلام ابن تیمیه گذشت.  
ابن حجر در جواب به این ادعای ابن جوزی می‌گوید: «و أخطأ في ذلك خطأً  
شنيعاً؛ فإنه سلك في ذلك ردّ الأحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة...»<sup>۲</sup>.

**نمونه سوم:** ابن تیمیه درباره حدیث: "أنت ولي في كل مؤمن بعدى"  
می‌گوید: «فإن هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحدیث»<sup>۳</sup>.

● **پاسخ:** سیوطی در کتاب *القول الجلی فی مناقب علی تصحیح ابن حدیث*  
را از ابن ابی شیبہ نقل کرده است.<sup>۴</sup> همچنین احمد بن حنبل، امام ابن تیمیه، این  
حدیث را در مسندش به سند صحیح آورده<sup>۵</sup> و ترمذی نیز با نقل این حدیث در  
سنن، آن را «حدیث حسن غریب» شمرده است. سیوطی در *جمع الجوامع* و ابن  
جریر طبری و حاکم نیشابوری در *مستدرک حکم* به صحت این حدیث کرده‌اند.  
حاکم می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه»<sup>۶</sup>.

ابن حجر هیتمی مکی که در تعصب کم نظیر است، این حدیث را در شرح  
همزیه تصحیح کرده و ابن عبدالبرّ در *الاستیعاب* پس از نقل این حدیث از طریق

۱. «تمام این احادیث را شیعیان جعل کرده‌اند تا با حدیث صحیح مورد اتفاق درباره بستن درها  
به جز در ابوبکر، مقابله کنند» (*الموضوعات*، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۶).  
۲. «و اشتباه آشکاری را در این موضوع مرتکب شده است؛ چون او به دلیل توهم معارضه و تنافی،  
احادیث صحیحی را رد کرده است» (*فتح الباری*، ج ۷، ص ۱۹).  
۳. «این روایت بنا به اتفاق اهل شناخت حدیث جعلی می‌باشد» (*منهاج السنّة*، ج ۵، ص ۳۵-۳۶).  
۴. *القول الجلی*، ص ۶۰.  
۵. *مسند احمد*، ج ۴، ص ۴۳۸.  
۶. *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۱۰.

أبو داود طيالسی گفته: «هذا إسناد لامطعن فيه لأحد، لصحته وثقة نقلته».<sup>۱</sup>

البانی نیز در سلسله الأحادیث الصحیحة می گوید:

فمن العجیب حقاً أن یتجرأ شیخ الإسلام علی إنکار هذا الحدیث و  
تکذیبه فی منهاج السنّة... فلا أدری بعد ذلك وجه تکذیبه للحدیث  
إلا التسرع و المبالغة فی الردّ علی الشیعة.<sup>۲</sup>

**نمونه چهارم:** ابن تیمیه درباره حدیث تشبیه می گوید: «هذا الحدیث کذب

موضوع علی رسول الله ﷺ بلاریب عند أهل العلم بالحدیث...».<sup>۳</sup>

• **پاسخ:** این حدیث را ابن مغزلی در مناقب و عاصمی در زین الفتی با سندهای متعدد از انس بن مالک، و ابن شاهین با سند در کتاب السنّة از ابوسعید خدری، ابن بطّه عکبری حنبلی با سند از ابن عباس و حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور با سند از ابوالحمراء روایت کرده اند. در این زمینه هم ابن تیمیه در ادعای جعلی بودن این حدیث از ابن جوزی تقلید کرده است. او در کتاب الموضوعات می گوید: «هذا حدیث موضوع، و أبو عمر متروک».<sup>۴</sup> این شخص ظاهراً همان عبدالرحمن بن عائذ حمصی است که حدیث او در سنن چهارگانه اهل سنت آمده است و نسائی و ابن حجر او را

۱. «این سندی است که به دلیل صحت و مورد اطمینان بودن رجالش احدی نمی تواند در آن خدشه ای وارد کند» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۸).

۲. «واقعاً عجیب است که ابن تیمیه جرئت بر انکار و تکذیب این حدیث در کتاب منهاج السنّة کرده است! من دلیلی را برای تکذیب این حدیث از سوی ابن تیمیه جز شتاب و مبالغه در ردّ شیعه نمی شناسم».

۳. «این حدیث نزد اهل علم به حدیث، بدون شک دروغ بوده و بر رسول خدا ﷺ جعل شده است» (منهاج السنّة، ج ۵، ص ۵۱۰).

۴. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰.

توثیق کرده‌اند و ابن حبان نیز او را در *الثقات* ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

**نمونه پنجم:** ابن تیمیه حدیث ساختگی «لو لم أبعث فيكم لبعث عمر» را در *منهاج السنّة*<sup>۲</sup> نقل می‌کند، بدون آنکه هیچ‌گونه اشاره‌ای به جعلی بودن آن کند و این حاکی از برخورد دوگانه وی در برابر احادیث و تبعیت از هوا و هوس است، نه پیروی از قواعد و ملاکات علمی.

• **پاسخ:** ابن جوزی این حدیث را آورده و آن را حدیث صحیحی نشمرده و گفته: در سند آن زکریا بن یحیی وقار آمده: «کان من کبار الکذابین، و قال ابن عدی: کان یضع الحدیث».<sup>۳</sup>

همچنین ذهبی در *میزان الاعتدال* نوشته: «کذبه صالح جزرة»<sup>۴</sup> و در *المغنی* گفته: «اتّهم بالكذب».<sup>۵</sup>

شوکانی و دیگر علما نیز که احادیث ساختگی را جمع‌آوری کرده‌اند، این حدیث را در ضمن احادیث موضوعه قرار داده‌اند.

با این وصف، ابن تیمیه که ادعای او در دفاع از سنت نبوی گوش فلک را کر کرده است، این حدیث را مانند بقیه احادیث سابق نقل می‌کند؛ به طوری که گویی هیچ اشکالی در آن نیست. معلوم نیست چگونه ابن تیمیه در اینجا دست از تقلید از ابن جوزی برداشته و اجتهاد خویش را شکوفا ساخته و به آن عمل کرده است؟

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲. «اگر من در میان شما مبعوث نمی‌شدم، عمر مبعوث می‌شد» (*منهاج السنّة*، ج ۶، ص ۵۵).

۳. *الموضوعات*، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴. *میزان الاعتدال*، ج ۲، ص ۷۷.

۵. *المغنی فی الضعفاء*، ج ۱، ص ۲۴۰.

**نمونه ششم:** ابن تیمیه درباره حدیث تقلین می‌گوید: «و الحدیث الذی فی

مسلم إذا كان النبى ﷺ قد قاله...»<sup>۱</sup>

و باز می‌گوید:

و أما قوله: «و عترتی (أهل بیتی) و إنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»، فهذا رواه الترمذی و قد سئل عنه أحمد بن حنبل فضغفه، و ضغفه غیر واحد من أهل العلم و قالوا: لا یصح.<sup>۲</sup>

● **پاسخ:** خواننده محترم می‌نگرد که چگونه ابن تیمیه، برای ردّ این حدیث بسیار مهم تلاش می‌کند و اقدام به هر کاری می‌کند، حتی اگر زیر پا گذاشتن یکی از باورهای اساسی اهل سنت باشد.

نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم می‌گوید: «تفق العلماء علی أنّ أصحّ الكتب بعد القرآن العزیز، الصحیحان: البخاری و مسلم و تلقّتهما الأمة بالقبول»<sup>۳</sup> ولی ابن تیمیه به دلیل دشمنی با ثقل اصغر، این اتفاق و اجماع را مدّ نظر قرار نمی‌دهد و در روایت مسلم تشکیک می‌کند.

از سوی دیگر او سعی دارد چنین بنمایاند که روایت «و عترتی أهل بیتی...»

۱. «و حدیث تقلین که در صحیح مسلم است اگر پیامبر ﷺ آن را فرموده باشد» (منهاج السنّة، ج ۷، ۳۱۸).

۲. «و اما این قول ایشان را که: «و عترتم (اهل بیتم)، این دو جدا نمی‌شوند تا نزد حوض کوثر بر من وارد شوند» ترمذی روایت کرده است و از احمد بن حنبل درباره آن سؤال کردند، پس او و عده‌ای دیگر از اهل علم، این حدیث را تضعیف کردند و گفتند که صحیح نیست» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۳۹۴-۳۹۵).

۳. «علما اتفاق نظر دارند که صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن عزیز دو صحیح بخاری و مسلم هستند و امت مسلمان نیز این دو را پذیرفته‌اند» (شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰).

ضعیف و ناصحیح است؛ در حالی که ذهبی در تلخیص المستدرک علی الصحیحین<sup>۱</sup> با حاکم نیشابوری در تصحیح این حدیث موافقت کرده و سمهودی در جواهر العقیدین گفته: «و فی الباب عن زیادة علی عشرين من الصحابة».<sup>۲</sup>

علاوه بر این، جماعتی از محدثین قبل و بعد از ترمذی، حدیث ثقلین را با لفظ «و عترتی» یا «أهل بیتی» روایت کرده‌اند، از جمله آنان است احمد بن حنبل، امام ابن تیمیه، در چندین مورد در مسندش.<sup>۳</sup>

همچنین محمد ناصرالدین البانی، محدث بزرگ سلفی‌های معاصر و مرجع آنان در علم حدیث، این حدیث شریف را با همین لفظ هم در صحیح الجامع الصغیر به شماره‌های ۲۴۵۳، ۲۴۵۴، ۲۷۴۵، ۷۷۵۴ و در سلسله الأحادیث الصحیحة (ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۸) به شماره: ۱۷۶۰ تصحیح کرده است.

**نمونه هفتم:** ابن تیمیه درباره حدیث طیر می‌گوید: «حدیث الطیر لم یروه أحد من أصحاب الصحیح و لا صحَّحه أئمة الحدیث...».<sup>۴</sup>

● **پاسخ:** ترمذی این حدیث را در سنن روایت کرده و حاکم آن را صحیح شمرده.<sup>۵</sup> آیا حاکم از ائمه حدیث نیست؟!

شمس‌الدین ذهبی در تذکرة الحفاظ می‌گوید: «و أما حدیث طیر فله طرق كثيرة

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. «حدیث ثقلین از بیش از بیست نفر از صحابه روایت شده است» (جواهر العقیدین، ص ۲۳۴).

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹.

۴. «حدیث طیر را احدی از اصحاب صحیح روایت نکرده است و بزرگان حدیث نیز آن را صحیح ندانسته‌اند» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۳۷۱).

۵. تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

جداً، قد أفردتها بمصنّف، و مجموعها و جب أن يكون الحديث له أصل»<sup>۱</sup>.  
و در تاریخ الإسلام می گوید: «له طرق كثيرة عن أنس متكلم فيها و بعضها على شرط السنن»<sup>۲</sup>. و شاگردش تاج الدین عبدالوهاب سُبکی در طبقات الشافعية می گوید: «و أما الحكم على حديث الطير بالوضع فغير جيد»<sup>۳</sup>.  
بلکه خاتم حافظان و محدثان ابوالفیض احمد بن محمد بن صدیق غُماری می نویسد:  
حديث الطير الذي فاق حدّ التواتر و لم يوجد حديث يوازيه في كثرة رواته إلا حديث «من كذب...» الذي اتفقوا على تواتره، مع أنّ كلّاً منهما روى من نحو مائة طريق، ذاك عن أنس و هذا بإطلاق...<sup>۴</sup>.  
همچنین علامه محدث معاصر محمود سعید ممدوح در تصحيح این حدیث کتابی نوشته است به نام /تحاف الأكابر بتصحيح حديث الطائر.

**نمونه هشتم:** ابن تیمیه درباره سخنی که از احمد بن حنبل درباره فضایل امیر

مؤمنان عليه السلام نقل شده است، می گوید:

أحمد بن حنبل لم يقل: إنه صحّ لعلیّ من الفضائل ما لم يصح

۱. «و اما حدیث الطیر از راه های گوناگونی روایت شده که من آنها را در یک کتاب جداگانه جمع آوری کرده ام و مجموع این راه ها ایجاب می کند که این حدیث دارای اصل باشد» (تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۲-۱۰۴۳).

۲. تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۳۳.

۳. «و اما حکم کردن به جعلی بودن حدیث طیر پسندیده نیست» (طبقات الشافعية الكبرى، ج ۴، ص ۱۵۵).

۴. «حدیث طیر که از حد تواتر تجاوز کرده است و حدیثی یافت نمی شود که در فراوانی روایانش همپای آن باشد، مگر حدیث «من کذب» که علما بر تواترش اتفاق دارند، با اینکه هر دوی آنها از حدود صد طریق روایت شده اند» (درء الضعف، ص ۵۸).

لغيره، بل أحمد أجلّ من أن يقول مثل هذا الكذب، بل نُقل عنه أنه قال: روى له ما لم يُروَ لغيره.<sup>١</sup>

و باز می گوید: «قول من قال: "صح لعلی من الفضائل ما لم یصح لغيره" کذب لا یقوله أحمد و لا غیره من أئمة الحدیث...».<sup>٢</sup>

• پاسخ: آنچه ابن تیمیه بر انکار آن اصرار دارد، به طور صریح ابن ابی یعلی، یکی از بزرگان حنبله، آن را در کتابش از محمد بن منصور طوسی نقل می کند و می گوید: سمعت أحمد بن حنبل یقول: ما روى فی فضائل أحد من أصحاب رسول الله ﷺ بالأسانید الصحاح ما روى فی علی بن أبی طالب عليه السلام.<sup>٣</sup> همچنین ابوالولید بن شحنه می گوید: «قال أحمد بن حنبل لم یصح فی فضل أحد من الصحابة ما صح فی فضل علی».<sup>٤</sup>

و ابن حجر نیز می گوید: «قال أحمد و إسماعیل القاضی و النسائی و أبوعلی النیشابوری: لم یرد فی حق أحد من الصحابة بالأسانید الجیاد أكثر ممّا جاء فی علی».<sup>٥</sup>

١. «أحمد بن حنبل نگفته است: فضایلی برای علی عليه السلام صحت دارد که برای غیر او صحت ندارد، بلکه احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی را بگوید، بلکه از احمد نقل شد که گفته است: فضایلی برای او روایت شده است که برای غیرش روایت نشده» (منهاج السنّة، ج ٧، ص ٣٧٤).
٢. همان، ج ٨، ص ٤٢١.
٣. «آنچه در فضایل علی عليه السلام با سندهای صحیح روایت شده است، در فضایل هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است» (طبقات الحنابلة، ج ٢، ص ١٠٦).
٤. «آن روایات صحیحی که در فضیلت علی عليه السلام وارد شده است، در فضیلت هیچ کدام از صحابه با سند صحیح نیامده است» (روضّة المناظر، ترجمه امیرالمؤمنین عليه السلام).
٥. «وارد نشده است در حق هیچ یک از صحابه با سندهای خوب، بیشتر از آنچه درباره حضرت ﷺ»



**نمونه نهم:** ابن تیمیه درباره حدیث: «أنا مدينة العلم و علي بابها» می‌گوید: حدیث «أنا مدينة العلم و علي بابها» أضعف و أوهن، و لهذا إنما يُعدّ في الموضوعات و إن رواه الترمذی، و ذكره ابن الجوزی و بین أن سائر طرقه موضوعة.<sup>۱</sup>

• **پاسخ:** در اینجا نیز ابن تیمیه چشم بسته، از ابن جوزی، تقلید محض کرده، و در همان دامی افتاده است که قبلاً او افتاده بود. ابن تیمیه در حالی چنین ادعایی می‌کند که عده‌ای از بزرگان اهل حدیث قبل و بعد از او، این حدیث را تصحیح یا تحسین کرده‌اند؛ از جمله یحیی بن معین، امام اهل جرح و تعدیل، این حدیث را صحیح شمرده است و حاکم نیشابوری گفته: «هذا حدیث صحیح الإسناد و لم یخرجاه».<sup>۲</sup>

همچنین حافظ سمرقندی این حدیث را در کتاب *بحر الأسانید فی صحاح المسانید* که مخصوص احادیث صحیح است، ذکر کرده است.

ابن جریر طبری نیز حدیث ترمذی را در کتابش<sup>۳</sup> تصحیح کرده، و خاتم حفاظ و محدثان احمد غماری (م ۱۳۸۰ق) کتابی بس ارزشمند به نام *فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی* در اثبات صحت این حدیث شریف نوشته است.

گذشته از این، گروه زیادی از علما و محدثین این حدیث را حسن شمرده‌اند،

۱. علی بن ابی‌طالب روایت شده است» (فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۸۹. نیز رک: الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۱).

۲. منهاج السنّة، ج ۷، ص ۵۱۵.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۹.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۵. تهذیب الآثار، ج ۴، ص ۱۰۴.

مانند صلاح‌الدین علائی، ابن حجر عسقلانی<sup>۱</sup> و شاگردش سخاوی.

**نمونه دهم:** ابن تیمیه درباره حدیث غدیر می‌گوید:

و أما قوله: «من كنت مولاة فعلى مولاة» فليس هو فى الصحاح، لكن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس فى صحته، فنقل عن البخارى و إبراهيم الحربى و طائفة من أهل الحديث أنّهم طعنوا فيه و ضعفوه، و نقل عن أحمد بن حنبل أنّه حسّنه كما حسّنه الترمذى...<sup>۲</sup>

● **پاسخ:** این سخن تعجب‌آور ابن تیمیه یا ناشی از شدت تعصب او است یا حاکی از بی‌اطلاعی مفرط او در علم حدیث است، هر کدام که باشد، برای او منقصت به‌شمار می‌آید.

ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه، از ذهبی نقل می‌کند که او درباره این حدیث گفته است: «صدر الحديث متواتر أتيقن أنّ رسول الله ﷺ قاله، و أمّا "اللهم وال من والاه" فزيادة قويّة الإسناد».<sup>۳</sup>

و جلال‌الدین سیوطی این حدیث را از احادیث متواتره شمرد و آن را در

۱. تنزیه الشریعة المرفوعة، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲. «و اما این حدیث که فرموده: «من كنت مولاة فعلى مولاة» در صحاح ذکر نشده و از روایاتی است که علما آن را نقل کرده‌اند و مردم در صحت آن دچار نزاع شده‌اند. پس، از بخاری و ابراهیم حربی و عده‌ای از اهل حدیث نقل شده است که آنان به این روایت طعن زده و آن را ضعیف شمردند و نقل شده است که احمد بن حنبل این روایت را حسن شمرد؛ همچنان‌که ترمذی نیز این روایت را حسن می‌دانسته» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۳۱۹-۳۲۰).

۳. «صدر حدیث به‌گونه‌ای متواتر است که یقین دارم رسول خدا ﷺ آن را گفته است و اما (اللهم وال من والاه) زیادی است که باسند قوی روایت شده است» (البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴).

کتاب‌هایش: *الفوائد المتکاثرة*، *الأزهار المتناثرة* و *قطف الأزهار المتناثرة* که در آنها احادیث متواتر را گرد آورده، ذکر کرده است. همچنین عده‌ای دیگر از علما این حدیث را جزء احادیث متواتر دانسته‌اند.

ذهبی نیز می‌گوید: «حدیث "من كنت مولاه" له طرق جيدة».<sup>۱</sup>

و شمس‌الدین محمد جزری در کتاب *أسنى المطالب* پس از آنکه این حدیث را به سندش از *أمیر المؤمنین علیؑ* روایت می‌کند، می‌گوید:

هذا حدیث حسن من هذا الوجه، صحیح من وجوه كثيرة، متواتر  
أیضاً عن النبی ﷺ رواه الجمّ الغفیر عن الجمّ الغفیر، و لآعبرة بمن  
حاول تضعیفه ممن لا اطلاع له فی هذا العلم.<sup>۲</sup>

نیز می‌گوید: «و صحّ عن جماعة ممن يحصل القطع بخبرهم».

هیثمی درباره روایت احمد از طریق رباح بن الحارث می‌گوید: «رجال احمد ثقات».<sup>۳</sup>  
باز درباره روایت احمد از ابو الطفیل می‌نویسد: «رجاله رجال الصحیح غیر فطر بن  
خلیفة و هو ثقة».<sup>۴</sup> همچنین درباره روایت سعید بن وهب می‌گوید: «رواه أحمد و  
رجاله رجال الصحیح».<sup>۵</sup> وی درباره روایت زید بن یثیع نیز بیان می‌کند: «رواه

۱. *تذکرة الحفاظ*، ج ۳، ص ۱۰۴۳.

۲. «این حدیث از این طریق حسن است و از وجوه زیادی صحیح به‌شمار می‌رود و همچنین به-  
صورت متواتر عده زیادی آن را از عده زیاد دیگر به نقل از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند و کسانی  
که خواسته‌اند این روایت را ضعیف قلمداد کنند، اطلاعی از این علم ندارند و به سخنشان اعتباری  
نیست» (*أسنى المطالب*، ص ۳-۴).

۳. *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴. همان.

۵. همان.

البزار و رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة و هو ثقة<sup>۱</sup>. درباره حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: «رواه أبو یعلی و رجاله وثقوا»<sup>۲</sup>. و موارد دیگر. ابن حجر عسقلانی گفته است:

و أما حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» فقد أخرجه الترمذی و النسائی و هو كثير الطرق جداً، و قد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد، و كثير من أسانيدھا صحاح و حسان<sup>۳</sup>.

در عصر حاضر محدث بزرگ سلفی محمد ناصرالدین البانی این حدیث را در سلسله الأحادیث الصحیحة حدیث شماره ۱۷۵۰ تصحیح کرده، و گفته:

و جملة القول إن حدیث الترجمة صحیح بشرطیه، بل الأول منه متواتر عنه صلى الله عليه وآله كما يظهر لمن تتبّع أسانیده و طرقه<sup>۴</sup>.

وی در ردّ بر ابن تیمیه می نویسد:

كان الدافع لتحرير الكلام على الحديث و بيان صحته أنى رأيت شيخ الإسلام ابن تیمية قد ضعف الشطر الأول من الحديث، و أما الشطر الثاني فزعم أنه كذب، و هذا من مبالغاته الناتجة - في تقديرى - من

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همان.

۳. «و اما حدیث "من كنت مولاة فعلى مولاة" را ترمذی و نسائی روایت کرده اند و این حدیث به طرق زیادی نقل شده است و ابن عقده در یک کتاب تمام این طرق را جمع کرده است که بیشتر سندهای آن صحیح و حسن هستند» (فتح الباری، ج ۷، ص ۹۳).

۴. «در مجموع، هر دو قسمت صدر و ذیل این حدیث صحیح است، بلکه صدر این روایت متواتر است؛ چنان که برای هر کس که سندها و طرقش را مطالعه کند روشن می شود» (سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۳۴۳).

تسرعه في تضعيف الأحاديث قبل أن يجمع طرقها و يدقق النظر فيها.<sup>١</sup>

**نمونه یازدهم:** ابن تیمیه درباره حدیث «أقضاكم على» می گوید: «هذا الحديث

لم يثبت و ليس له إسناد تقوم به الحجة».<sup>٢</sup>

• **پاسخ:** ابن ماجه در سنن حدیث شماره های ۱۵۴ و ۱۵۵ بسند صحیح از انس

روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «أرحم أمتي بأمتي... و أقضاهم على بن

أبي طالب».<sup>٣</sup>

ابن عبدالبر نیز این حدیث را با سند از طریق ابومحجن ثقفی روایت کرده است

که پیامبر ﷺ فرمود: «و أقضاها على علي»، و باز با سند از طریق ابوسعید خدری

روایت کرده بلفظ: «و أقضاهم على»،<sup>٤</sup> و در التفسیر صحیح بخاری و الاستیعاب از

عمر روایت شده است: «أقضاننا على».<sup>٥</sup>

ابن حجر نوشته است: «له شاهد صحیح من حدیث ابن مسعود عند الحاكم».<sup>٦</sup>

بنابراین تشکیک در ثبوت این مضمون کاملاً بی دلیل است.

۱. «آنچه مرا برانگیخت تا در مورد این حدیث سخن گویم و صحتش را بیان کنم، این بود که شیخ الاسلام ابن تیمیه صدر این حدیث را تضعیف و ادعا کرده است که ذیل این حدیث کذب است و البته این کلام او از مبالغات او است که ناشی از سرعت او در تضعیف احادیث است، قبل از آنکه تمام سندهای حدیث را مطالعه کند و به دقت در آنها بنگرد» (سلسلة الأحایث الصحیحة، ج ۴، ص ۳۴۴).

۲. «این حدیث ثابت نشده است و سندی ندارد که بتوان به آن احتجاج کرد» (منهاج السنّة، ج ۷، ص ۵۱۳).

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵.

۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۷-۸.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۹-۵۰.

۶. فتح الباری، ج ۷، ص ۹۳.

**نمونه دوازدهم:** ابن تیمیہ درباره حدیث ردّ شمس می‌گوید: «المحققون من أهل العلم و المعرفة بالحديث يعلمون أن هذا الحديث كذب موضوع»<sup>۱</sup>. باز می‌گوید: هذا الحديث ليس في شيء من كتب الحديث المعتمدة: لا رواه أهل الصحيح و لا أهل السنن و لا المسانيد أصلاً، بل اتفقوا على تركه و الإعراض عنه...<sup>۲</sup>

● **پاسخ:** جلال‌الدین سیوطی در *الآلئ المصنوعة* می‌گوید:

صرّح جماعة من الأئمة و الحفاظ بأنّه صحيح، قال القاضي عياض في الشفاء أخرج الطحاوي في مشكل الآثار عن أسماء بنت عميس من طريقتين... قال الطحاوي: و هذان الحديثان ثابتان و رواتهما ثقات. و حكى الطحاوي أن أحمد بن صالح كان يقول: لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حفظ حديث أسماء؛ لأنه من علامات النبوة.<sup>۳</sup>

خود سیوطی رساله‌ای در تصحیح این حدیث دارد به نام *كشف اللبس في حديث ردّ الشمس*؛ همان‌گونه که حاکم حسکانی نیز کتابی در تصحیح این حدیث نوشته است.<sup>۴</sup>

۱. «محققین از اهل علم و شناخت حدیث می‌دانند که این حدیث دروغ و جعلی است» (منهاج السنّة، ج ۸، ص ۱۶۵).

۲. «این حدیث در هیچ‌یک از کتب حدیثی مورد اعتماد نقل نشده است، نه کتب صحاح و نه کتب سنن و نه کتب مسانید این حدیث را روایت نکرده‌اند بلکه آنان بر ترک این حدیث و روبرگرداندن از آن اتفاق نظر دارند» (منهاج السنّة، ج ۸، ص ۱۷۷).

۳. «جماعتی از پیشوایان و حفاظ به صحت این حدیث تصریح کرده‌اند. قاضی عیاض در *الشفاء* می‌نویسد: طحاوی در *مشکل الآثار* این روایت را از دو طریق از اسماء بنت عمیس نقل کرده است. طحاوی می‌گوید: این دو حدیث ثابت‌اند و رواشان ثقه‌اند و طحاوی حکایت می‌کند که احمد بن صالح می‌گفته است کسی که راهش علم است، سزاوار نیست که از حفظ حدیث اسماء تخلف کند؛ زیرا این حدیث از علامات نبوت است» (الآلئ المصنوعة، ج ۱، ص ۳۰۹).

۴. *تذکرة الحفاظ*، ج ۳، ص ۱۲۰۰. برای اطلاع بیشتر رک: *كشف الرمس عن حديث رد الشمس*.

هیثمی درباره حدیث أسماء بنت عمیس می‌گوید: «رواه کله الطبرانی بأسانید، و رجال أحدها رجال الصحيح عن إبراهيم بن حسن و هو ثقة، وثقه ابن حبان».<sup>۱</sup>

ابن حجر در الصواعق المحرقة<sup>۲</sup> می‌گوید:

حدیث ردّها صحّحه الطحاوی و القاضي فی الشفاء<sup>۳</sup> و حسّنه شیخ الإسلام أبوزرعة<sup>۴</sup> و تبعه غیره و ردّوا علی جمع قالوا: إنّه موضوع.

و خود ابن حجر نیز این حدیث را در شرح همزیه<sup>۵</sup> صحیح دانسته است.

همچنین عبدالحی لکهنوی گفته است: «و منهم من حکم بصحتها أو حسنها، و هو الرأى المتین عند الواقف علی کلام الفریقین».<sup>۶</sup>

مخفی نماند پاسخ‌هایی که در اینجا ذکر کردیم، بسیار فشرده و مختصر بود، و الاً هر یک از این شبهات جواب‌های مفصل و مبسوطی دارد که خارج از حوصله این مقاله است.

### ◆ جمع‌بندی

با این بررسی اجمالی به روشنی معلوم شد که ابن تیمیه، یا واقعاً از حدیث و

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۹۷.

۲. «حدیث رد شمس را طحاوی و قاضی در شفاء صحیح دانسته‌اند و شیخ الاسلام ابوزرعه این حدیث را حسن می‌داند و غیر او نیز از او تبعیت کرده‌اند و کسانی‌را که قائل به جعلی بودن این حدیث هستند، رد کرده‌اند» (الصواعق المحرقة، ص ۱۲۸).

۳. الشفاء، ج ۱، ص ۵۴۸.

۴. طرح التثریب، ج ۷، ص ۲۴۷.

۵. شرح الهمزیة، ص ۲۶ و ۳۰۳.

۶. ظفر الأمانی، ص ۴۲۵.

رجال اطلاعی نداشته و در این گونه مسائل مقلد بوده است، یا آنکه در نظریات خود درباره این دسته از احادیث تعصب داشته است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup> هر انگیزه که باشد، اطمینان به سخنان او سلب می‌شود و برای جویندگان حقیقت آشکار می‌گردد که آنچه به صورت مبالغه‌آمیز و افراطی درباره او گفته شده، بسیار دور از واقعیت است.

به نظر می‌رسد برای برجسته‌شدن بیشتر این مسئله، باید با استقصای فضایل و مناقبی که ابن تیمیه در منهج رد کرده و باطل دانسته، درباره هر کدام تحقیقی عالمانه و برجسته بر طبق اصول و قواعد علم حدیث صورت بگیرد تا نقاب از چهره این فرد که امروزه بسیاری از افراد مسلمان فریب او را خورده‌اند، به‌طور کامل بیفتد و برای آنان روشن شود که ابن تیمیه ادعاهای غیر واقعی و بی‌پایه بسیاری را مانند واقعیت و امری مسلم جلوه می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که حقیقت جز این نیست. شیوه او موجب گمراهی آنان - که نظر خوش‌بینانه‌ای را به او دارند و چشم بسته از وی در تمام زمینه‌ها تقلید می‌کنند - شده است.


البته چنین پژوهشی خدمت بسیار بزرگی به اهل بیت علیهم‌السلام و جامعه علمی خواهد بود. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ اللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.**



## ◆ منابع


١. الأُجوبة الفاضلة للأسئلة العشرة الكاملة: محمد عبدالحى لكهنوى، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية، ١٤٠٤ ق.
٢. أُسد الغاية فى معرفة الصحابة: على بن محمد جزرى، دارالشعب، بى جا، ١٣٩٣ ق.
٣. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: يوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبى، بى جا، بى تا.
٤. الإصابة فى تمييز الصحابة: احمد بن على بن حجر عسقلانى، بى جا، چاپ اول، ١٣٢٨ ق.
٥. البرهان الجلى: احمد بن محمد بن الصديق، مصر: مكتبة القاهرة، بى تا.
٦. تاريخ الاسلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٩ ق.
٧. تاريخ بغداد: احمد بن على بن ثابت بغدادى، مصر، ١٣٤٩ ق.
٨. تدریب الراوى بشرح تقريب النواوى: جلال الدين سيوطى، بى جا، بى تا.
٩. تذكرة الحفاظ: شمس الدين ذهبى، حيدرآباد، ١٣٧٧ ق.
١٠. تنزيه الشريعة المرفوعة عن الاحاديث الشنيعة الموضوعه: حسن بن على بن عراق كنانى، بيروت: دارالكتب العلمية، بى تا.
١١. تهذيب الآثار: محمد بن جرير طبرى، تحقيق محمد محمود شاکر، مدنى، بى جا، بى تا.
١٢. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، بيروت: دارالإحياء التراث العربى، ١٤١٢ ق.
١٣. جواهر العقدين فى فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٤ ق.
١٤. درء الضعف: احمد بن محمد بن الصديق، بى جا، بى تا.
١٥. الدرر الكامنة فى اعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلانى، بى جا، بى تا.
١٦. الرفع و التكميل فى جرح و التعديل: محمد عبدالحى لكهنوى، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية، بى تا.
١٧. سلسلة الأحاديث الصحيحة: محمد ناصرالدين البانى، بى جا، بى تا.
١٨. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى، بيروت: دارالفكر، بى تا.
١٩. شرح صحيح مسلم: يحيى بن شرف نووى، اميريه، بى جا، ١٣٠٦ ق.

٢٠. صحيح الجامع الصغير: محمد ناصرالدين الباننى، بى تا، بى جا.
٢١. الصوائق المحرقة على أهل البدع و الزندقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، قاهرة: مكتبة القاهرة، چاپ دوم، ١٣٨٥ق.
٢٢. طرح التثريب فى شرح التقریب: عبدالرحيم حسين عراقى، بى جا، بى تا.
٢٣. ظفر الأمانى بشرح المختصر الجرجانى: محمد عبدالحى لكهنوى، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية، بى تا.
٢٤. فتح البارى بشرح صحيح البخارى: ابن حجر عسقلانى، مصر: دارالريان، ١٤٠٧ق.
٢٥. فتح المغیث بشرح الفیه الحديث: محمد بن عبدالرحمن سخاوى، بى تا، بى جا.
٢٦. اللآلئ المصنوعة فى الأحاديث الموضوعه: جلالالدين سيوطى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.
٢٧. لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، حيدر آباد، ١٣٣١ق.
٢٨. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: على بن أبى بكر هيثمى، قاهرة: قدسى، ١٣٥٢ق.
٢٩. المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، حيدر آباد، ١٣٤٤ق.
٣٠. مسند احمد: احمد بن محمد بن حنبل شيبانى، قاهرة: ميمنىة، ١٣١٣ق.
٣١. منهاج السنه النبويه فى تقض الكلام الشيعة القدرية: احمد بن تيمية حرانى، تحقيق محمد رشاد سالم، بى جا، بى تا.
٣٢. الموضوعات: عبدالرحمن بن على بن جوزى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ق.
٣٣. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمسالدين محمد بن احمد ذهبى، بى جا، بى تا.



# سلفیه و امواج بیداری اسلامی

\* احمد ربیعی فر



---

\* . دانش آموخته و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

## ◆ مقدمه

سلفیت و وهابیت در دهه‌های اخیر در قالب شاخه‌ها و مناهج مختلف، تأثیرات و حوادث مختلفی را در سطح جهان اسلام رقم زده است و به‌ویژه با در نظر داشتن حمایت همیشگی وهابیت از حکام عرب، ضروری است تا با نگاهی دقیق تحرکات و سیاست‌های این طیف در میدان بیداری اسلامی، نقد و بررسی شود. این نوشتار با بررسی تحولات اخیر جهان اسلام در قالب بیداری اسلامی، موضع سلفیه و فعالیت گروه‌های مختلف این تفکر را در میدان بیداری اسلامی بیان و نقد و ارزیابی می‌کند.

تحولات شگرف کنونی در کشورهای اسلامی، باعث جلب توجه جهانیان و تحلیل‌گران سیاسی و تغییر ساختار حکومت‌ها و نهادهای سیاسی، اجتماعی گردیده، تا جایی که آینده تمام تعاملات منطقه‌ای را به خود وابسته کرده است. از این‌رو، همه بینش‌ها، تفکرات، نحله‌های سیاسی و مذهبی، دستگاه‌های دیپلماتیک، نخبگان سیاسی و شخصیت‌های مؤثر جهانی، ناگزیر از موضع‌گیری در خصوص این پدیده‌اند و به ایفای نقش در آن می‌پردازند.

این تحولات با نام بیداری اسلامی الصّحوة الإسلامیة یا انقلاب‌های عربی

الثورات العربیة خوانده می‌شود که البته گروه‌های مختلف سلفی<sup>۱</sup> نیز با رویکردهایی متفاوت و با حداکثر توان از ابزارهای رسانه‌ای و نیروهای انسانی، وارد این عرصه شده و درصدد تأثیرگذاری بر این تغییرات مهم در جهت اهداف خویش‌اند. در دهه‌های اخیر جهان اسلام و حتی غرب شاهد اثرگذاری تفکر سلفی از جنبه‌های مختلف بر جوامع خود بوده‌اند که این امر لزوم رصد تحرکات گروه‌های سلفی را بیشتر می‌کند، به‌ویژه به تحرکات آنان در قبال بیداری اسلامی که اهمیت مضاعفی نسبت به سایر تحولات دارد، باید توجه بیشتری شود. چون جریان بیداری اسلامی دارای شتاب و سرعت غیرمنتظره‌ای است و گستردگی بالایی دارد، لازم است ابتدا به‌طور خلاصه و گذرا به ماهیت این جریان نگاهی کنیم.

بیداری اسلامی پدیده‌ای اجتماعی است و به معنای بازگشت بیداری و هوشیاری امت اسلامی است، تا به خودباوری برسد و به دین و کرامت و استقلال سیاسی، اقتصادی و فکری خود مباحثات کند، و در جهت ایفای نقش طبیعی خود به‌عنوان «بهترین امت برای مردم» تلاش کند.<sup>۲</sup>

این تحولات بر اثر نارضایتی مردم از حکومت‌ها صورت گرفته و عوامل عمده این نارضایتی عبارت است از:

۱. حقارت و فقری که حکام کشورهای عربی بر ملت‌هایشان تحمیل کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. سلفیه اصطلاحاً به گروه‌هایی گفته می‌شود که ادعای تبعیت از صحابه و بازگشت به احکام اصلی اسلام را دارند و در عصر حاضر به سه بخش اصلی سلفیه تقلیدی، جهادی و معتدل تقسیم می‌شوند.

۲. سایت باشگاه اندیشه، عدنان بن عبدالله القحطان، ۱۴/۹/۱۳۸۶ش،

<http://www.bashgah.net/fa/content/show/۱۳۵۸۴>

۳. فقر و بیکاری عاملی بود که باعث آغاز این انقلاب‌ها از تونس و سقوط بن علی، پادشاه تونس، شد. ©

۲. استبداد دستگاه حاکم و فسادهای مالی و اخلاقی‌ای که در میان سران کشورها و خانواده و اطرافیان‌شان رواج داشته است.<sup>۱</sup>
۳. دوری از فرهنگ و تفکر اسلامی و تن دادن به فرهنگ و تمدن غربی؛<sup>۲</sup>
۴. سرسپردگی سران این کشورها در برابر غرب و پذیرش قراردادهای ننگین با رژیم اسرائیل.<sup>۳</sup>

☞ جوان فروشنده دوره‌گرد تونسی که روز جمعه ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰م در اعتراض به بیکاری و مصادره چرخ دستی‌اش و سیلی خوردن به‌دست یکی از نیروهای پلیس، خود را به آتش کشید، با این اقدام توانست تظاهراتی را در این کشور به راه بیندازد و باعث قیام هزاران تونسی معترض به بیکاری، نبود عدالت اجتماعی و رشد فساد در حکومت شود و در پی این تظاهرات، حکومت تونس سقوط کرد. (سایت جام جم آنلاین، «دوره‌گردی سوخت و تونس را شعله‌ور کرد»، ۱۳۸۹/۱۰/۵)

<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=۱۰۰۸۳۲۳۱۲۳۲>

۱. از مهم‌ترین اتهاماتی که حسنی مبارک رئیس جمهور مخلوع مصر در دادگاه این کشور با آن مواجه است، واریز وجوه کتابخانه اسکندریه به حساب‌های شخصی محرمانه، فراهم کردن زمینه غارت بیت المال، بخشیدن اراضی دولتی به «حسنی سالم»، یکی از نزدیکان خود، و از دست دادن میلیون‌ها جنیه (دینار) مصری به‌دلیل فروش ارزان گاز به رژیم صهیونیستی است. مبارک و خانواده‌اش تنها در شعبه مصر جدید بانک الاهلی مصر سپرده‌هایی به ارزش ۲۵۰ میلیون جنیه (دینار) مصری داشتند. آنان با سوء استفاده از موقعیت خود میلیون‌ها دلار از بیت المال را به حساب‌های شخصی خود در بانک‌های مصری و خارجی واریز کردند. از سوی دیگر دادستانی مصر در نامه‌ای به مقامات آمریکایی اعلام کرد: جمال مبارک با نقض قوانین ممنوعیت تصرف در اموال عمومی ۷۵ تن طلای مصر را از بانک مرکزی آمریکا خارج کرده است. (روزنامه ایران، «خاندان مبارک پشت میله‌های زندان»، ۱۳۹۰/۱/۲۵، ش ۴۷۶۶، صفحه ۶، به نقل از روزنامه الأهرام مصر).

۲. امام خمینی علیه السلام اوضاع منطقه را از لحاظ فرهنگی این‌گونه تحلیل می‌کنند: «استعمارگران برای اغراض شوم خود به‌دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگی اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غرب‌زده کردند» (ولایت فقیه، ص ۳۸).

۳. کمپ دیوید نام پیمانی است که با تلاش انور سادات رئیس جمهور وقت مصر، و مناخیم بگین، نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی، در تاریخ ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۷۸م (۲۶ شهریور ۱۳۵۷) به

حکام کشورهای اسلامی طی سالیان دراز در قالب حکومت‌هایی مستبد و غربگرا

فشارهای فراوانی را بر ملت‌های مسلمان وارد آوردند. امام خمینی رحمته الله علیه می‌نویسد:

استعمارگران به‌دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کردند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند.<sup>۱</sup>

حضور علما و جنبش‌های اسلامی همچون اخوان المسلمین، وجود نمادهای مذهبی و سردادن شعارهای اسلامی مانند شعار الله اکبر و اقامه نمازهای جمعه و جماعت، شواهدی است که باعث شده تا تحلیل‌گران، این قیام‌ها را اسلامی بدانند. این شواهد نشان‌دهنده بیداری عمومی ملت‌ها در جهت حذف سکولاریسم از جوامع اسلامی است.

---

➔ امضا رسید. (سایت باشگاه اندیشه، «کمپ دیوید معاوده ننگین»، به نقل از روزنامه جمهوری، ۱۳۸۶/۶/۲۶، <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۱۳۲۵۳>)

از نظر غرب کمپ دیوید به‌نوعی پایان جهان اسلام محسوب می‌شد. فکر می‌کردند دنیای اسلام با این قرارداد تمام شد و پس از آن تسلط همه جانبه اسرائیل بر منطقه آغاز خواهد شد (روزنامه خراسان، گفتگو با محمدعلی آذرشب، ۱۳۹۰/۲/۱۰).

از آن به بعد عقب نشینی‌های بی‌دری جهان عرب در مقابل صهیونیسم آغاز شد و از زمان انعقاد پیمان کمپ دیوید، مصر سالانه حدود ۱/۵ میلیارد دلار کمک نظامی از آمریکا دریافت کرده است تا مرزهای اسرائیل را امن نگه دارد و ضامن بقای اسرائیل باشد (روزنامه اطلاعات، «تاثیر قیام‌های مردمی در کشورهای عربی بر تغییر معادلات سیاسی»، حسین علایی، ۹۰/۱/۱۵، شماره ۲۴۹۹۷)؛ تا آنجا که در جنگ ۳۳ روزه لبنان علیه اسرائیل طبق گزارش پارلمان رژیم صهیونیستی: بخش مهمی از جهان عرب، اسرائیل را در این جنگ تأیید کرد (خبرگزاری فارس، «پارلمان رژیم صهیونیستی: بخش مهمی از جهان عرب ما را تأیید کرد»، ۸۸/۴/۲۴، شماره ۸۸۰۴۲۴۰۸۵۲).

۱. ولایت قفقیه، ص ۳۷.

اما دیدگاه سلفیون در مورد بیداری اسلامی چیست و چه تأثیراتی را در میدان بیداری اسلامی ایجاد کرده است؟

### ◆ دیدگاه سلفیه درباره بیداری اسلامی

سلفیون در مواجهه با جریان بیداری اسلامی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. سلفیه جهادی؛<sup>۲</sup> ۲. سلفیه معتدل و اخوانی‌ها؛<sup>۳</sup> ۳. سلفیه تقلیدی (وهابیت درباری).

#### ۱. سلفیه جهادی

عنصر جهاد در ایدئولوژی سلفیه جهادی اهمیت بسیار فراوانی دارد به طوری که آن را از سایر عبادات مانند نماز و روزه و حج مهم‌تر می‌دانند. سلفیه جهادی، استقرار جامعه اسلامی، حفاظت از مستضعفین امت و جلوگیری از فاسد شدن سرزمین مسلمان را از جمله عوامل جهاد می‌داند،<sup>۱</sup> اما دایره دشمنان اصلی خود را به آمریکا، یهود و شیعه محدود می‌کند.<sup>۲</sup> از این رو، فعالیت‌های این دسته از سلفی‌ها به مبارزه با این دشمنان محدود است و بمب‌گذاری‌ها و مبارزات مسلحانه آنها در کشورهای اسلامی طبق این دیدگاه انجام می‌گیرد. تحرکات سلفیه جهادی طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ در عربستان سعودی، شامل مبارزات مسلحانه، گروگان‌گیری و بمب‌گذاری بوده است. آنان خواهان اخراج نیروهای غربی و آمریکایی از عربستان سعودی بودند.<sup>۳</sup>

به دو دلیل سلفیه جهادی در تحولات تونس، مصر، یمن و لیبی حضور و یا اظهار نظر خاصی نداشته است: نخست اینکه هدف این دسته از سلفیه، مبارزه با غرب، یهود و شیعیان است و فقط در صورتی با سران کشورهای اسلامی درگیر

۱. القاعده از پندار تا پدیدار، ص ۹۳.

۲. القاعده از پندار تا پدیدار، ص ۹۶.

۳. اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی، ص ۲۰۴.



می‌شوند که آنها به غرب و یهود یا به شیعیان متمایل شوند. دوم اینکه تحولات بیشتر این کشورها، با روش سلفیه جهادی در تنافی است؛ زیرا سلفیه جهادی از راه مبارزات مسلحانه، بمب‌گذاری و گروگان‌گیری اهدافش را پیش می‌برد و این روش با انقلاب‌های مسالمت‌آمیز در تنافی است.<sup>۱</sup>

## ۲. سلفیه معتدل و اخوانی‌ها

این دسته از سلفی‌ها را می‌توان مسلمانانی دانست که در برابر تهاجم فکری و فرهنگی غرب و دین‌زدایی از جوامع اسلامی به‌پا خاسته‌اند و خواهان اسلام اصیل و پویا در مقابل اسلام منزوی و ظاهرگرا بودند. ابوالاعلی مودودی، حسن البنا و سید قطب را می‌توان از بزرگان این طیف شمرد.

بر اساس این مبانی فکری، در جریان بیداری اسلامی حضور فعال سلفیه معتدل را در کنار مردم کشورهای اسلامی و نمونه بارز آن را در انقلاب مصر مشاهده می‌کنیم. از همین رو کمیته علمای شریعت حزب عمل اسلامی اردن (شاخه سیاسی گروه اخوان المسلمین اردن) اعلام کرد که تظاهرات علیه ظلم واجب شرعی است. این فتوا در واکنش به فتوای علمای وهابی عربستان بود که شرکت در تظاهرات را حرام اعلام کرده بودند.<sup>۲</sup>

## ۳. سلفیه تقلیدی (وهابیت درباری)

سلفیه تقلیدی وجود خویش را مدیون دو گروه است: گروه اول خاندان آل سعود که حکومتش با کمک انگلیس تولد یافت و با کمک آمریکا این حکومت نامشروع تاکنون ادامه یافته است و درطول حیاتش از روزی که محمد بن سعود و محمد بن

۱. تحولات الخطاب السلفی، ص ۱۱۶.

۲. روزنامه کیهان، «اخوان المسلمین: خروش علیه حکام عرب واجب شرعی است»، ۸۹/۱۲/۳، ش ۱۹۸۷۰.

عبدالوهاب هم‌پیمان شدند تا به حال، از هر جهت سلفیه تکفیری را حمایت کرده است و در مقابل، از حمایت آنها برخوردار بوده است؛ چنان‌که علمای وهابی حاکمان آل سعود را حاکم اسلامی نامیده و خروج بر آنان و حتی انتقاد از آنان را حرام دانسته و به این ترتیب به حکومت آل سعود مشروعیت بخشیده‌اند. گروه دوم نیز مفتی‌ها و بزرگان وهابیت هستند که با فتوا به کفر و شرک مسلمانان، ریختن خون آنها را مباح و هر که غیر از خود را کافر می‌دانند. گروه دوم به سلفیه درباری<sup>۱</sup> نیز مشهورند، زیرا به افعال حاکمان ظالم عرب مشروعیت بخشیده، و مردم را از قیام علیه این دیکتاتوری‌ها برحذر می‌دارند.<sup>۲</sup>

#### ◆ تفاوت‌های سلفیه معتدل با سلفیه تقلیدی (وهابیت درباری)

۱. سلفیه معتدل دور از جریان تکفیر است و در تمسک به آیات و روایات از عقل و منطق نیز کمک می‌گیرد و فهم خود را از آیات و روایات محدود به ظواهر نمی‌کند، برخلاف سلفیه تقلیدی که هرگونه تأویل و کمک از عقل و منطق را در فهم آیات و روایات رد می‌کنند<sup>۳</sup> و کسانی را که با آنان هم‌عقیده نباشند، کافر می‌دانند. ۲. سلفیه معتدل دارای فعالیت‌های حزبی و سیاسی است و حضور در این عرصه‌ها را ابزاری مهم برای رواج فرهنگ اسلامی و جلوگیری از نفوذ تفکر غربی در جوامع مسلمین قلمداد می‌کند. از این‌رو، حسن‌البناء در دوره هجوم مدرنیته غربی به کشورهای اسلامی، جمعیت اخوان المسلمین را برای مقابله با روند غرب‌زدگی و

۱. السلفية الملكية.

۲. سایت الجزيرة، «فقر التعصب التدين الیابس»، محمد بن مختار شقیطی، ۲۱/۱۲/۲۰۰۹م، <http://www.aljazeera.net/KnowledgeGate/Templates/Postings/detailedpage.aspx?FRAMELESS=false&NRNODEGUID=:/VBD5B402FE-203F-4687-9512-...>

۳. تحلیلی نو بر عقاید وهابیان، ص ۸۸.

دین‌زدایی در مصر تأسیس کرد،<sup>۱</sup> اما سلفیه تقلیدی تأسیس احزاب سیاسی را در کشورهای اسلامی موجب افتراق امت می‌دانند و آن را جایز نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

۳. سلفیه تقلیدی اطاعت از حاکم کشور اسلامی را واجب می‌دانند، هرچند انسان فاجر و گناهکاری باشد، و فقط در صورتی که امر به معصیت خدا کند، اطاعت از او را در آن زمینه واجب نمی‌دانند؛ به طوری که انتقاد به حاکم مسلمان را از محرمات و قیام در برابر او را خروج از دین می‌شمرند و در مقابل، صبر بر ظلم او را از واجبات می‌دانند، هرچند در اجرای قوانین بر طبق احکام اسلامی عمل نکند،<sup>۳</sup> اما در جهتی کاملاً مخالف با این فتاوا، سلفیه معتدل جامعه‌ای را که قانونش بر اساس قانون الهی (شریعت الله) استوار نیست، جامعه اسلامی نمی‌داند، حتی اگر افراد آن جامعه ادعای مسلمانی کنند و نماز و روزه و حج و ... را به‌جای آورند.<sup>۴</sup> سلفیه معتدل در مرحله بعد، نام جامعه جاهلی را بر چنین جامعه‌ای می‌نهد و نخستین وظیفه خویش را ایجاد تحول در این جامعه می‌داند.<sup>۵</sup>

بنابراین دور از انتظار نیست که سلفیه تکفیری در جریان بیداری اسلامی، موضعی کاملاً متناقض با ملت‌های مسلمان برگزیند. از این رو، در این تحولات دیدیم که علما و بزرگان وهابیت درباری به حمایت از دیکتاتورهایی همچون مبارک و بن علی

۱. اخوان المسلمین مصر، ص ۱۵.

۲. سایت کل السلفیین، «فتوی اللجنة الدائمة للإفتاء و الدعوة و الإرشاد فی الفتوی المرقمة ۵۶۵۱، ۴۰۸-۴۰۷/۲۳، مهوره بتوقيع الشيخ عبد الله بن قعود، و الشيخ عبد الله بن غديان، و الشيخ عبد الرزاق عفيفی، و الشيخ عبد العزيز بن عبد الله بن باز».

<http://www.kulalsalafiyeen.com/vb/showthread.php?t=۲۷۶۵۴>

۳. الشيخ الألبانی و منهجه فی تقرير مسائل الاعتقاد، ص ۶۳۲-۶۳۵.

۴. پیامبر و فرعون، ص ۵۲.

۵. همان، ص ۵۴.

برخاستند و مردم را از قیام و انقلاب برحذر داشتند؛<sup>۱</sup> چنان که صالح لحدیدان، از بارزترین علمای سعودی، در کلاس درس فقه خود تظاهرات مردم مصر را فتنه خواند و این تظاهرات را غیر شرعی اعلام کرد؛ به این دلیل که تظاهرات مردم مصر برضد حکومت، موجب فساد، اتلاف اموال عمومی و ریختن خون‌ها می‌شود.<sup>۲</sup>

هیئت کبار العلماء در عربستان سعودی که از هیجده عضو از علمای بزرگ وهابی تشکیل شده است نیز در تاریخ ۱۴۳۲/۳/۳۰ ق با صدور اطلاعیه‌ای، مردم عربستان را از تظاهرات منع و تظاهرات را حرام اعلام کرد؛ به این دلیل که باعث ایجاد فتنه و تفرقه بین مسلمین می‌شود.<sup>۳</sup>

همچنین عبدالعزیز آل‌الشیخ، مفتی عام در عربستان سعودی، تظاهرات مردم مسلمان در برخی کشورهای عربی را برنامه‌ریزی شده و هدف‌دار دانست و مدعی شد: «دشمنان اسلام در نظر دارند کشورهای عربی و اسلامی را تجزیه و آنها را که کشورهای بزرگ و قدرتمندی‌اند به چند کشور کوچک تبدیل کنند». او در خطبه‌های نماز جمعه در مسجد ترکی بن عبدالله در ریاض، کسانی را که در تظاهرات شرکت و یا آن را بر پا می‌کنند، جهادگران در راه طاغوت<sup>۴</sup> خواند و جریان بیداری اسلامی را طرحی در جهت ضربه زدن به امت اسلامی و از بین بردن دین، اصول و اخلاق دانست.<sup>۵</sup>

۱. سایت العالم، «السلفية التكفيرية لم تقف مع قضايا الامة»، احمد عبده ماهر، ۲۰۱۱/۶/۱، <http://alalam.ir/salafist-did-not-stop-with-the-issues-of-nation>.

۲. سایت الجزيرة، «جدل فقهی سعودی بشأن ثورات العرب»، ۲۰۱۱/۲/۲۶، <http://www.aljazeera.net/NR/exeres/VDCE1F8B-C40C-47A2-9887...>

۳. سایت خبری نسیم، «علماء الوهابية يفتون بتحريم التظاهرات و الخروج على الحاكم في السعودية»، ۱۴۳۲/۴/۱، <http://www.nasimonline.ir/Ar/NSite/FullStory/News/?Id=3834>.

۴. مقاتلین فی سبیل الطاغوت.

۵. روزنامه الوطن عربستان، «المظاهرات خروج على الولاية و حملات الإصلاح تقاثل فی سبیل»

همچنین صالح بدیر، امام و خطیب نماز جمعه در مسجد نبوی، تظاهرات مردم را خروج بر حاکم اسلامی خواند و گفت بنابر مذهب سلفیه، خروج بر حاکم اسلامی حرام است.<sup>۱</sup>

در همان روز در مکه مکرمه امام جمعه و خطیب مسجد الحرام، أسامة بن عبدالله خیاط، تظاهرات و تجمعات مردم مسلمان را باب فتنه و راه ایجاد تفرقه خواند و دو نعمت سیری و امنیت را هدف نهایی از زندگانی در زمین دانست.<sup>۲</sup> صالح الفوزان، از علمای بزرگ سلفیه در عربستان سعودی و جزء هیئت کبار العلماء، در مقابل جریان بیداری اسلامی این چنین موضع گیری می کند:

دین ما دین هرج و مرج نیست، بلکه دین انضباط است. تظاهرات کار مسلمین نیست؛ چون اسلام دین رحمت است، نه هرج و مرج و اغتشاش. این تظاهرات ایجاد فتنه می کند و باعث ریخته شدن خون ها و تخریب اموال عمومی می شود.<sup>۳</sup>

بنابر اصل حرمت خروج بر حاکم، حتی بعضی از علمای سلفیه از قذافی، حاکم خونریز لیبی، حمایت کردند و قیام علیه قذافی را حرام شمردند.<sup>۴</sup>

شاید در نگاه ابتدایی این گونه به نظر آید که این موضع گیری ها برگرفته از مذهب سلفیه است که با دیدگاهی ظاهرگرا به سیره پیامبر می نگرد؛ چنانکه عبدالعزیز بن باز، مفتی سابق عربستان سعودی، تظاهرات را جایز نمی دانست؛ زیرا که نبی اکرم ﷺ

۱. الطاغوت»، ۲۰۱۱/۳/۱۲.

۲. روزنامه الوطن عربستان، «المظاهرات خروج علی الولاية و حملات الإصلاح تقاتل فی سبیل الطاغوت»، ۲۰۱۱/۳/۱۲.

۳. همان.

۴. روزنامه عكاظ، «الأئمة و العلماء: المظاهرات و الاعتصامات الرجالية و النسائية محرمة»، ۱۴۳۲/۴/۱ق.

۵. همان، «السلفيون و النفاق السياسي»، محمد علی الهرفی، ۱۴۳۲/۵/۱ق.

سیزده سال در مکه ماند، بی‌آنکه دست به تظاهرات زند یا کسی را دعوت به راهپیمایی کند و هیچ‌گاه آن حضرت تهدید نکرد که اموال عمومی تخریب شود.<sup>۱</sup> با نگاهی دقیق به مواضع سلفی‌های تکفیری متوجه اختلافات شدید در بین علما و بزرگان آنها می‌شویم و حتی به نفاق این اشخاص پی می‌بریم؛ به طوری که بعضی از علما و بزرگان این مذهب سلفی مانند محمد حسان در اوایل انقلاب مردم مصر، تظاهرات ملت را خروج بر حاکم می‌داند و فساد بزرگ قلمداد می‌کند و زمانی که این انقلاب به پیروزی می‌رسد، خود را به میدان تحریر می‌رساند و از انقلاب مردم حمایت می‌کند.<sup>۲</sup>

صلاح دسوقی، دبیرکل کنفرانس امداد رسانی عمومی در مصر، در گفتگو با شبکه العالم اظهار می‌دارد که سلفیه تقلیدی در انقلاب مردم مصر سهمی نداشته است، بلکه در آن زمان زیر پوست رژیم مبارک پنهان بود، و بعد از پیروزی انقلاب مردم مصر به میدان تحریر آمد.<sup>۳</sup>

هرچند سلفیه تقلیدی با مرکزیت عربستان سعودی در انقلاب‌های مردمی مصر، یمن، تونس و لیبی در کنار رژیم‌های فاسد و ظالم ایستاد و انقلاب را تحریم کرد، اما در مصر و تونس بعد از سقوط بن علی و مبارک، از تحرک باز نماند و به دنبال جایگاه‌سازی برای خود است و با ترفندهای مختلف به هدف اصلی خود یعنی ایجاد شکاف و تفرقه بین مسلمانان می‌پردازد.

۱. همان، «الأئمة والعلماء: المظاهرات والإعتصامات الرجالية والنسائية محرمة»، ۱/۴/۱۴۳۲ق.  
 ۲. برای نمایش فیلم سخنان محمد حسان مراجعه شود به:  
<http://www.youtube.com/watch?v=ZohvhXYeAM&feature=related>.  
 ۳. سایت العالم، «لامستقبل للسلفية التي تخدم الأهداف الإستعمارية بمصر»، ۸/۶/۲۰۱۱م،  
<http://alalam.ir/no-future-for-his-predecessors-that-serve-the-goals...>

نویسنده و تحلیل‌گر مصری، عبدالحلیم قنديل، در گفتگو با شبکه خبری العالم، تفکر وهابیت سعودی را خطرناک‌ترین بینشی دانست که در مصر در حال انتشار است. او به جایگاه وهابیت تقلیدی در رژیم مخلوع مبارک اشاره می‌کند و می‌گوید: «سلفیه تکفیری دارای طرح یا سیاست خاصی نیست، بلکه صرفاً ابزار عربستان برای نفوذ در مصر و حامی منافع آمریکا و اسرائیل است».<sup>۱</sup>

وجیه عیفی، مدیر مرکز تحقیقات عربی، با اشاره به توطئه‌های عربستان برای از بین بردن افکار معتدل اسلامی مصری‌ها، گفت: «عربستان تلاش دارد بر روند سیاسی مصر غلبه کند». او در گفتگوش با شبکه خبری العالم اظهار داشت: «عربستان با سوء استفاده از فقر و نداری مردم مصر و با صرف هزینه‌های کلان، در صدد تغییر روند سیاسی مصر است».<sup>۲</sup>

محمد علی هرفی در مقاله‌ای در روزنامه عکاظ عربستان با عنوان «السلفیون و النفاق السياسي» به تحلیل این رفتار منافقانه علمای سلفی می‌پردازد و می‌نویسد: «سلفیون نفاق سیاسی‌شان را نردبانی برای رسیدن به جاه و مقام قرار داده‌اند». وی سپس دلایل و شواهدی را بر این مدعا می‌آورد و در آخر می‌نویسد:

تمام سلفی‌ها ادعای تبعیت از سیره رسول اعظم ﷺ را دارند، اما سخنانشان با اعماشان مخالف است و در عمل تابع منافع خویش هستند و با هر باد به سمتی می‌روند که مصالح آنان اقتضا می‌کند.<sup>۳</sup>

۱. همان، «تحذیر من انتشار منهج الوهابية السعودية بمصر»، ۲۰۱۱/۵/۱۸.

<http://alalam.ir/warning-of-the-spread-of-the-wahhabi-approach-to-saudi-arabia-in-egypt>.

۲. همان، «السعودية بصدد السيطرة على مقدرات شعب مصر»، ۲۰۱۱/۵/۱۸.

<http://alalam.ir/saudi-arabia-wants-to-control-the-destiny-of-the-egyptian>

۳. روزنامه عکاظ، «السلفيون والنفاق السياسي»، محمد علی هرفی، ۱۴۲۲/۵/۱ ق.

اغتشاشات سوریه یکی دیگر از جریاناتی است که هر انسان تیزبین و منصفی را به فکر وادار می‌دارد و از جنبه دیگر نفاق و هابیت درباری پرده برمی‌دارد. در اغتشاشات سوریه، سلفیه تقلیدی به دلیل همسویی با غرب به ویژه آمریکا، موضعی متفاوت با موضع قبلی خود در سایر کشورهای اسلامی اتخاذ می‌کند و نه تنها خروج بر حاکم را حرام نمی‌داند، بلکه به دلیل حمایت حکومت سوریه از مقاومت اسلامی و رابطه خوبی که با ایران دارد، حاکم سوریه را آماج حملات خود قرار می‌دهد؛ تاجایی که برای توجیه شرعی بودن اغتشاشات در سوریه به راحتی حاکم سوریه را تکفیر می‌کند و حکم به وجوب جهاد در مقابل او می‌دهد؛ در حالی که قذافی، حاکم خونریز لیبی، را مسلمان می‌داند و از او حمایت می‌کند،<sup>۱</sup> غافل از اینکه محمد صالح عثیمین، از بزرگ‌ترین و مشهورترین علمای سلفیه درباری، بر طبق مبانی فقهی سلفیون تظاهرات در برابر حاکم کافر را هم جایز نمی‌داند و می‌گوید:

تظاهرات امر حادثی است که اولاً، نه در زمان نبی اکرم ﷺ معروف بوده است و نه در عهد خلفای راشدین و صحابه. ثانیاً، تظاهرات از این جهت که باعث هرج و مرج، اختلاط زن و مرد و تخریب اموال عمومی می‌شود، امری است منکر و فرقی ندارد که حاکم مسلمان باشد یا کافر.<sup>۲</sup>

واکنش سلفیت در مواجهه با عدالت‌خواهی مردم بحرین، یکی از چالش‌های اصلی این طیف به حساب می‌آید که نفاق و دروغ‌پردازی سلفیه درباری را به وضوح آشکار می‌سازد. از این رو، پرداختن به امواج بیداری اسلامی در کشور بحرین و تضارب سلفیت با این امواج، مجالی ویژه و گسترده را می‌طلبد.

۱. سایت الاسلام الیوم، «للحیدان: بشار نصیری و وجب الجهاد لإسقاطه»، ۱۴۳۲/۵/۱۹، <http://islamtoday.net/albasheer/artshow-۱۲-۱۴۹۵۲۵.htm>.

۲. روزنامه عکاظ، «الأئمة و العلماء: المظاهرات و الاعتصامات الرجالية و النسائية محرمة»، ۱۴۳۲/۴/۱.



## ◆ بیداری اسلامی در بحرین

بحرین کشوری است که در ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م در پی کشمکش میان دولت‌های ایران و انگلستان پدید آمد و سرانجام با همه‌پرسی سازمان ملل متحد و موافقت دولت ایران به استقلال رسید و تاکنون خاندان آل خلیفه به صورت سلطنت موروثی بر آن حکمرانی کرده‌اند. بسیاری از منابع، جمعیت مسلمان بحرین را ۹۸ درصد دانسته‌اند که اکثریت آنها شیعه‌اند و بسیاری از علما و بزرگان امامیه از آنجا برخاسته‌اند.<sup>۱</sup> با این حال، هنوز حکومت در این کشور در دست خانواده‌ای سنی است که از حمایت‌های دولت عربستان سعودی برخوردار بوده است. برای واکاوی بهتر جریان سلفی و اهداف آن در کشور بحرین، لازم است با نگاهی هرچند گذرا به تاریخ پر فراز و نشیب بحرین با جایگاه این سرزمین، مردمانش، حکومت و حرکت‌های سیاسی موجود در بحرین بیشتر آشنا شویم.

## ◆ ساکنان بحرین

بحرین قبل از ظهور اسلام از توابع دولت ساسانیان به شمار می‌آمد<sup>۲</sup> و ادیان مختلف از جمله دین حنفی ابراهیمی، مسیحیت، یهود و بت‌پرستی را در خود جای داده بود،<sup>۳</sup> اما پس از ظهور اسلام از اولین مناطقی بود که بدون جنگ و به صورت مسالمت‌آمیز در زمان حیات رسول خدا ﷺ دین اسلام را پذیرفت. پیامبر اسلام با فرستادن نامه‌ای به واسطه علاء حضرمی به منذر بن ساوی حاکم بحرین، او را به دین اسلام دعوت کردند. منذر پس از خواندن نامه، اسلام آورد و اغلب مردم بحرین نیز از

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۹۹.

۲. البحرین فی صدر الاسلام، ص ۱۵۳.

۳. البحرین درة الخلیج العربی، ص ۳۰.

آن زمان اسلام را برای آیین خود برگزیدند.<sup>۱</sup>

بحرین در طول تاریخ پذیرای اقوام و قبایل مختلفی از گوشه و کنار کشورهای عربی بوده است؛ مانند قبیله عبدالقیس که از ربیعه متفرع شده بودند، تمیم، بکر بن وائل و آزد، و همچنین اقوامی از ایران به نام قوم جیلان که در زمان کسرا به بحرین کوچ کرده بودند و بعد از ظهور اسلام و مسلمان شدن اغلب مردم بحرین، جیلان‌ها به عربی گرایش پیدا کردند و بیشتر با قبیله تمیم مخلوط شدند.<sup>۲</sup>

در اصطلاح به عموم ساکنین بحرین، «البحرانیون» و به ساکنین اصلی آن «البحارنه» گفته می‌شود که شیعیان، اغلب یا همگی «بحارنه» را تشکیل می‌دهند.<sup>۳</sup>

تشیع اهل بحرین از گذشته‌های دور معروف و مشهور بوده است و برخی علت روی آوردن آنان به تشیع را حکومت ابان بن سعید می‌دانند که مدتی در صدر اسلام حاکم بحرین بود و از موالیان امیر المومنین ع به‌شمار می‌آمد و همچنین حکومت عمر بن ابی سلمه نیز که او هم از محبین آن حضرت بود، در تشیع آنان مؤثر بود.<sup>۴</sup>

دکتر فلاح مدیرس، استاد علوم سیاسی در دانشگاه کویت، می‌نویسد:

شیعیان بیش از پنجاه درصد ساکنان بحرین هستند و سه دسته‌اند: ۱. بحارنه که ساکنان اصلی بحرین هستند؛ ۲. شیعیانی که به دلیل ظلم و هابیت در قرن نوزدهم از قطیف و احساء به بحرین هجرت کرده‌اند و اخباری مسلک هستند؛ ۳. شیعیانی که از قرن هفدهم از ایران آمده‌اند و اصولی مسلک هستند.<sup>۵</sup>

۱. البحرین فی صدر الاسلام، ص ۱۳۳.

۲. الخلیج العربی فی العصر الاسلامی، ص ۲۸۹.

۳. الحركة الوطنیة فی البحرین، ص ۶۴، به نقل از لوریمر در دلیل الخلیج.

۴. البحرین الأصالة و مظاهر التغبیر السیاسی، ص ۱۹.

۵. الحركات و الجماعات السیاسیة فی البحرین، ص ۸۶.

او سپس می‌نویسد:

با اینکه بیشتر جمعیت بحرین را شیعیان تشکیل می‌دادند، اما از سال ۱۷۸۳م آنان تحت حکومت سنی آل خلیفه بوده‌اند و در طول این حکومت بیشترین ظلم در حق آنان روا داشته شده است، لوریمر اوضاع شیعیان بحرین را این‌گونه وصف می‌کند: اوضاع شیعه تحت حاکمیت آل خلیفه کاملاً ذلیلانه است و مانند بندگانی هستند که اگر نتوانند محصولاتشان را به مقدار معینی برسانند، از خانه‌هایشان رانده می‌شوند. همچنین در اثنای سفر مقیم سیاسی انگلستان تریفور، به بحرین، شیعیان بحرین عریضه‌ای را به او دادند که در آن از اوضاع ذلت‌بار خود در بحرین گلایه و اظهار می‌کنند که حتی شهادت آنها در محاکم پذیرفته نمی‌شود و املاک و دارایی‌هایشان در معرض تجاوز و غصب است.<sup>۱</sup>

#### ◆ تحركات سياسى در بحرین

از سال ۱۹۲۰ بحرین شاهد قیام‌ها و اعتراضات متعددی در برابر ظلم و استبداد حکومت آل خلیفه بوده است؛ از جمله انتفاضه فوریه ۱۹۲۱م و اعتراضات و قیام‌هایی در سال‌های ۱۹۲۳م، ۱۹۵۶م، ۱۹۶۵م.<sup>۲</sup> یکی از مهم‌ترین قیام‌های شیعیان در سال ۱۹۲۲م رخ داد که تظاهرات مردم، اعتصاب بازاریان و بسته شدن بازار منامه را در پی داشت، تا جایی که حکومت انگلستان، حاکم وقت بحرین یعنی عیسی بن علی، را در سال ۱۹۲۳م عزل و حمد بن عیسی را جانشین او کرد.<sup>۳</sup> نکته مهمی که توجه هر تحلیل‌گر بی‌طرفی را به خود جلب می‌کند، این است

۱. همنان، ص ۸۸.

۲. البحرین الأصاله و مظاهر التغبیر السیاسی، ص ۳۸.

۳. الحركات و الجماعات السیاسیة فی البحرین، ص ۸۷.

که اتحاد شیعیان و اهل سنت در بحرین همیشه اهرم فشار و نقطه قوت ملت بحرین در برابر رژیم آل خلیفه بوده است. نمونه بارز این اتحاد را می‌توان در حزب الهيئة التنفيذية العليا مشاهده کرد. این حزب که اولین حزب سیاسی بحرینی به حساب می‌آید، در سیزدهم ماه تشرین الاول سال ۱۹۵۴م تشکیل شد و هر دو مذهب شیعه و سنی در آن حضور داشتند. اعضای اصلی آن صد نفر و لجنه تنفيذیه این حزب متشکل از چهار سنی و چهار شیعه بود که این حزب در جهت احقاق حقوق ملت فشارهای سیاسی چشم‌گیری بر رژیم آل خلیفه وارد کرد.<sup>۱</sup> از این‌رو، آل خلیفه پیوسته از آغاز حکومت خویش در صدد اختلاف‌افکنی در میان شیعیان و اهل سنت بحرین بوده است؛ به طوری که یکی از محققان می‌نویسد: «استواری پایه‌های حکومت آل خلیفه همواره از طریق القای تناقضات فکری و اختلافات میان شیعه و سنی از جانب این رژیم تأمین شده است».<sup>۲</sup> اولین نمونه این اختلاف افکنی‌ها زمانی بود که آل خلیفه برای تصرف بحرین از طریق ایجاد اختلاف میان مردم شیعه و سنی بحرین، آنان را تضعیف و سپس به آن دیار حمله کرد.<sup>۳</sup>

حادثه روز عاشورای سال ۱۹۵۳م از بارزترین مواردی است که آل خلیفه مستقیماً به ایجاد نزاع بین شیعیان و اهل سنت پرداخت. در مقطعی از تاریخ، بحرین شاهد نزدیکی و اتحاد روزافزونی بین شیعه و سنی بر محور محبت اهل بیت پیامبر ﷺ به‌ویژه امام حسین ﷺ بود و حتی شعرای سنی اشعاری در رثای امام حسین ﷺ می‌سرودند و در اشعار خود مبارزه آن حضرت را با ستمگران

۱. الحركة الوطنية فی البحرين، ص ۱۸۵.

۲. البحرين الأصالة و مظاهر التغيير السياسي، ص ۱۶.

۳. تاریخ البحرين السياسي، ص ۴۸.

بنی‌امیه می‌ستودند.<sup>۱</sup> در این هنگام آل خلیفه این اتحاد را به ضرر حکومت مستبد خویش دیدند و درصدد برآمدند که بار دیگر آتش نزاع را میان شیعه و سنی شعله‌ور سازند و سعی کردند این بار مبدأ اختلاف را از مرکز شعائر حسینی آغاز کنند که نقطه شکوفایی اتحاد بین مسلمانان بحرین بود و خطر بزرگی برای آل خلیفه محسوب می‌شد. از این رو، دعیج بن حمد که از بزرگان آل خلیفه بود و سرکردگی مأمورین امنیتی را به‌عهده داشت، به‌وسیله عناصری از نیروهای اطلاعاتی به دسته عزاداران حسینی در منامه نزدیک شد و با تحریک احساسات آنان درگیری شدیدی را در خیابان‌های منامه بین عزاداران حسینی و اهل سنت ترتیب داد. سپس دعیج بن حمد از این فرصت استفاده کرد و برای اینکه شعله‌های آتش این نزاع سراسر بحرین را در بر بگیرد، به محرق رفت و جمعی از سنیان متعصب را بر ضد شیعه تحریک کرد و این‌گونه اسباب فتنه‌ای بزرگ را فراهم آورد که یک تا دو سال به طول انجامید.<sup>۲</sup>

#### ◆ انقلاب مردم بحرین در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ م

مردم کشور بحرین که از بی‌عدالتی و استبداد آل خلیفه به ستوه آمده بودند، روز دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ ش/۱۴ فوریه ۲۰۱۱ م را روز خشم، نامیدند و برای اعتراض به حکومت خودخوانده این کشور به خیابان‌ها آمدند.<sup>۳</sup> معترضان خواستار استعفای خلیفه بن سلمان آل خلیفه، نخست وزیر، و همچنین خواستار قانون اساسی جدید و حقوق برابر میان شیعیان و سنی‌ها شدند. شیعیان بیش از هفتاد

۱. نشریه الوسط (بحرین)، «عاشوراء الحسین و عاشوراء البحرین»، منصور جمری، ۱۳/۳/۲۰۰۳ م، ۹ محرم

۱۴۲۴ ق، ش ۱۸۸. <http://www.alwasatnews.com/188/news/read/1996001>

۲. الحركات و الجماعات السياسية فی البحرین، ص ۹۱.

۳. روزنامه کیهان، «تظاهرات گسترده ضد دولتی در یمن و بحرین»، ۲۶/۱۱/۸۹، ش ۱۹۸۶۵.

درصد جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند، اما حکومت بحرین به شدت با آنها رفتار تبعیض‌آمیز دارد.<sup>۱</sup>

وقتی که تمام مردم بحرین اعم از شیعه و سنی به میدان لؤلؤه آمدند و حقوق اولیه و انسانی خویش را مطالبه کردند، عربستان حاکمیت وهابیت را در بحرین درخطر دید و برای جلوگیری از قدرت گرفتن اکثریت شیعه در بحرین وارد عمل شد. از طرفی آمریکا نیز منافع خود را در خطر دید و برای تثبیت پایگاه نظامی‌اش در بحرین، به عربستان سعودی متوسل شد و همین امر انقلاب مسالمت‌آمیز مردم بحرین را وارد مرحله دشوار و پیچیده‌ای کرد.

از آنجا که ورود نیروهای کشوری به کشور دیگر قبل از هر چیز نیازمند توجیهی است تا مجامع حقوقی و مردم مسلمان منطقه را اقناع کند تا با این حرکت به مقابله برنخیزند، بار دیگر رژیم آل سعود به مفتی‌های سلفی متوسل شد و سلفیه تقلیدی نیز به ایفای نقش خود یعنی مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های ظالمانه آل سعود پرداخت. رسانه‌های سلفی شروع به تبلیغ کردند و انقلاب مردم بحرین را خروج بر حاکم مسلمان خواندند و مسلمانان بحرین را به این دلیل، مه‌دور الدم دانستند.<sup>۲</sup> سلفیون سعی کرده‌اند برای جلوگیری از حمایت ملت‌های مسلمان از مردم مظلوم بحرین، انقلاب آنها را انقلابی شیعی و ضد اهل سنت نشان دهند و برای این منظور، یوسف قرضاوی، از علمای برجسته مصر، بیشترین کمک را به رسانه‌های سلفیه کرد. او طی سخنانی ادعا کرد که انقلاب مردم بحرین انقلابی مذهبی و گروهی است و قیام شیعه بر ضد اهل سنت است، نه یک انقلاب مردمی.<sup>۳</sup> از سوی

۱. همان، «مردم بحرین: تا سرنگونی رژیم در خیابان‌ها می‌مانیم»، ۸۹/۱۱/۲۸، شماره ۱۹۸۶۷.

۲. برای دیدن فیلم فتوای وهابیت مراجعه شود به:

<http://www.youtube.com/watch?v=GV0۵۷0۸۱goU>

۳. روزنامه الوطن (قطر)، «القرضاوی: البحرین تعانی فتنه طائفیة ولا تقارن بالثورات الأخری»،

دیگر نظامیان وهابی سعودی و اماراتی نیز از این فرصت استفاده کردند و در تاریخ دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۹ وارد کشور بحرین شده و به کشتار مردم مظلوم بحرین پرداختند.<sup>۱</sup>

در مقابله با انقلاب مسالمت‌آمیز مردم بحرین، وهابیت بار دیگر چهره خشن، بی‌رحم و خون‌ریز خود را نشان داد، اما نه در برابر دشمن اصلی مسلمانان، بلکه در برابر ملتی مظلوم و بی‌سلاح. از این رو، دویست تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران در بیانیه‌ای علاوه بر محکوم کردن جنایات وهابیان سعودی در منطقه تأکید کردند که ارتش عربستان اگر هنر و قدرتی دارد، در مقابل جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردم مظلوم فلسطین عرض اندام کند.<sup>۲</sup>

روزنامه *الوطن الجزائیری* در مقاله‌ای تحت عنوان «سلفیه افراطی چه بر سر اهل سنت معتدل آورد؟» به این مطلب می‌پردازد و سلفیه تقلیدی را نماد خشونت، تعصب، تفرقه، استبداد و ظلم معرفی می‌کند؛ سپس با اشاره به آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که خداوند کریم خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین خوش‌خوی و مهربان هستی، که اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند»، رفتار سلفیه تقلیدی را مخالف با این آیه شریفه و سیره نبی مکرم اسلام ﷺ می‌شمرد.<sup>۳</sup>

① ۲۰۱۱/۳/۱۹م؛ روزنامه *الشرق الاوسط* (عربستان سعودی)، «القرضاوی: ما يحدث فی البحرين لیس ثورة شعب بل ثورة طائفية»، ۲۰۱۱/۳/۱۹م، ش ۱۱۷۹۹.

۱. روزنامه *کیهان*، «گسیل نظامیان سعودی به منامه انقلاب بحرین وارد مرحله تازه‌ای شد»، ۸۹/۱۲/۲۴، شماره ۱۹۸۸۸.

۲. همان، «۲۰۰ نماینده مجلس: عربستان اگر جرئت دارد جلوی صهیونیست‌ها بایستد»، ۹۰/۱/۱۸، ش ۱۹۸۹۵.

۳. سایت نشریه الکترونیکی *الوطن الجزائیری*، «البحرین: ماذا فعلت السلفية المتطرفة بالفکر السنی»

با نگاهی به جنایاتی که نیروهای عربستان سعودی و امارات در کشور بحرین مرتکب شده‌اند، به‌خوبی می‌توان دریافت که منشأ این جنایات همان تفکرات سلفیه تقلیدی است که به وهابیت معروفند. جنایاتی همچون مقابله با شعائر حسینی، تخریب قبور مسلمین و ضریح اماکن مقدس، تخریب مساجدی که قبور علما در آن قرار دارد و...، تمام این جنایات نشئت گرفته از تفکر سلفی خشکی است که در عربستان سعودی اجرا می‌شود؛<sup>۱</sup> همان تفکری که به تخریب حرم اهل بیت علیهم‌السلام در بقیع حکم کرد.

در تحولات اخیر بحرین تنها حزبی که به مقابله با انقلاب مردم بحرین پرداخت و آن را محکوم کرد، حزب «جمعیة الاصلالة الاسلامیة» است که متعلق به طیف سلفی تقلیدی است. این حزب در تاریخ ۲۰۰۲/۵/۶م تأسیس شد و هم‌اکنون ریاست آن را غانم ابوالعینین بر عهده دارد.<sup>۲</sup> از آنجا که منشأ سیاست‌های این حزب، سلفیه تقلیدی عربستان سعودی است، باید دلیل مخالفت این حزب با انقلاب مردمی در بحرین را نیز در عربستان سعودی جستجو کرد.

با نگاهی به تفاوت‌های موضع سلفیه تقلیدی (درباری) عربستان سعودی در جریان‌ات بحرین و سوریه به‌خوبی می‌توان پی‌برد که سلفیه تقلیدی مجری سیاست‌های غرب، آمریکا و صهیونیست‌ها در کشورهای اسلامی است و در عمل با آمریکا و اسرائیل همسو بوده است و دشمن مجاهدانی است که به مبارزه با آمریکا و

المعتدل؟»، ۲۰۱۱/۵/۱۷، <http://www.elwatan.dz.com/societe/۱۴۵۷.html>

۱. روزنامه *الاخبار* (لبنان)، «أبارتید وهابی فی البحرین»، احمد صابر حسین الدرازی، ۲۰۱۱/۴/۲۶، شماره ۱۳۹۷.

۲. مراجعه به سایت آن حزب:

[http://www.alasalah-bh.org/main/index.php?option=com\\_content...](http://www.alasalah-bh.org/main/index.php?option=com_content...)



صهیونیست می‌پردازند. مقالات و اخبار برخی روزنامه‌های سعودی به خوبی این ادعا را اثبات می‌کنند؛ مطالبی همچون: انقلاب حلال و انقلاب حرام،<sup>۱</sup> معارض ایرانی در گفتگو با الشرق الاوسط: تهران برای جلوگیری از سقوط نظام جمهوری اسلامی در مسائل اعراب دخالت می‌کند،<sup>۲</sup> اوباما بر حمایت آمریکا از منامه تأکید کرد،<sup>۳</sup> حرکت پیشرو بحرینی... اهمیت‌های تاریخی.<sup>۴</sup>

سؤال مهمی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که چرا عربستان سعودی به عنوان کشوری اسلامی، با دشمنان اسلام و استعمارگران همسو شده است و در مقابل ایران و حزب الله لبنان به دشمنی می‌پردازد؟

رژیم سعودی، تأسیس خود را مدیون دولت انگلیس و ادامه حیاتش را مدیون حمایت‌های آمریکاست،<sup>۵</sup> از این رو، این رژیم همواره در اختیار این قدرت‌ها بوده و در جهت پیشبرد اهداف آنها در منطقه قدم برداشته است؛ همچنان که قبل از انقلاب اسلامی در ایران، رژیم پهلوی نیز مهم‌ترین عامل آمریکا در منطقه بود و نیکسون سیاست خود را در منطقه خلیج فارس، تحت عنوان سیاست دوپایه یعنی ایران و عربستان به مرحله اجرا گذاشت و اعتقاد داشت که ایالات متحده در پرتو

۱. روزنامه الشرق الاوسط (عربستان سعودی)، «ثورة حلال .. و ثورة حرام»، مشاری الذایدی، ۲۰۱۱/۶/۷، ش ۱۱۸۷۹.

۲. همان، «المعارضة الإيرانية لـ الشرق الأوسط: طهران تتدخل في شؤون العرب لحماية نظامها الداخلي من السقوط»، ۲۰۱۱/۴/۲۵، ش ۱۱۸۳۶.

۳. روزنامه الشرق الاوسط (عربستان سعودی)، «أوباما يؤكد لولي عهد البحرين دعمه للمنامة ويشدد على أهمية الإصلاح»، ۲۰۱۱/۶/۱۱، ش ۱۱۸۸۱.

۴. روزنامه اليوم (عربستان سعودی)، «حركة الفاتح البحرينية... المهمة التاريخية»، مهنا الحبیل، ۲۰۱۱/۶/۱۹ م.

۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰ و ۳۴.

تقویت و پرورش این دو کشور می‌تواند امنیت و ثبات منطقه را از راه دور کنترل کند. در نهایت با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک برتر ایران، تقویت ایران از جانب ایالات متحده در اولویت قرار گرفت. بدین ترتیب ایران و عربستان به عنوان دو متحد استراتژیک ایالات متحده در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس تجلی پیدا کردند.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ش / ۱۹۷۹م، منطقه خلیج فارس تغییرات استراتژیک جدیدی را پیدا کرد که کاملاً متفاوت با قبل بود و به دلایل متعدد زمینه‌های تعارض و اختلاف در روابط بین ایران و عربستان سعودی و کل کشورهای محافظه‌کار منطقه توسعه یافت. کشورهای حاشیه خلیج فارس از استراتژی صدور انقلاب به سبک ایران به کشورهای خود اظهار نگرانی کردند. در طول دهه ۱۹۸۰م اظهارات متعدد مقامات جمهوری اسلامی ایران در اتهامات ایدئولوژیک علیه رژیم‌های منطقه مبنی بر کنارنهادن شوون اسلامی و آلت‌دست شدن ابرقدرت‌ها، بی‌اعتمادی رهبران سعودی به مقاصد ایران را در پی داشت و در مقابل، عربستان سعودی نیز علیه منافع امنیتی ایران در سیستان و بلوچستان اقداماتی را آغاز کرد که با آموزش برداشتهای مذهبی وهابی در جهت ایجاد تفرقه در جنوب شرق ایران همراه بود.<sup>۱</sup>

سعودی‌ها رویه رادیکال ایران را عامل عدم اطمینان و برهم زنده وضع موجود در منطقه و فراهم آوردن زمینه حرکتی مشابه علیه خود تلقی کردند، منشأ این تلقی را می‌توان در بیداری و خودباوری مردم منطقه بعد از انقلاب اسلامی یافت. پیروزی مردم ایران در مقابل رژیم مستبد پهلوی به‌عنوان ژاندارم منطقه، برق امید و چراغ خودباوری را در دل ملت‌های منطقه روشن ساخت. برای مثال، در ۱۹ فوریه ۱۹۷۹م

۱. مجله تحقیقات جغرافیایی، «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، محمد رضا حافظ نیا- ابراهیم رومینا، ص ۷۱، ش ۷۷، تابستان ۱۳۸۴.

هزاران بحرینی در خیابان‌های پایتخت به تظاهرات پرداختند و از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران حمایت کردند. آنان شعار می‌دادند: خمینی پیشروی کن که این عصر، عصر ملت‌هاست<sup>۱</sup> و نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی.<sup>۲</sup>

دیدگاه‌های ایران درباره عدم دخالت قدرت‌های بزرگ در منطقه در طول چند دهه اخیر و دیدگاه عربستان سعودی که در جستجوی امنیت منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس از طریق قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است، نگرش‌های متفاوتی را در مواضع دو کشور پدید آورد.

از سوی دیگر پس از انقلاب اسلامی به سرعت ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت؛ به نحوی که هر دو ایدئولوژی مشروعیت یکدیگر را زیر سؤال بردند.<sup>۳</sup> بدین ترتیب دشمنی عربستان سعودی و سلفیه تقلیدی با کشور ایران و تفکر انقلابی شیعی به شدت بالا گرفت و این تعارض در مسائل افغانستان، عراق و به‌ویژه در بحرین نمود پیدا کرد؛ به طوری که عربستان سعودی و سلفیه تقلیدی مستقر در بحرین، ایران را عامل اصلی انقلاب ۱۴ فوریه در بحرین دانستند و احزاب معارض بحرینی را متهم به ارتباط با ایران کردند و آنها را ایادی ایران در بحرین شمردند.<sup>۴</sup>

از طرفی دیگر، بحرین از قرون اول ظهور اسلام دارای گرایش‌های شیعی بوده است؛ به طوری که از اوایل سده نهم قمری به یکی از حوزه‌های فعال شیعه در

۱. خمینی سیر سیر هذا عصر الجماهير

۲. لا شرقية لاغربية جمهورية اسلامية

۳. مجله تحقیقات جغرافیایی، «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپولیتیک خلیج فارس»، محمد رضا حافظ نیا - ابراهیم رومینا، ص ۶۸، ش ۷۷، تابستان ۱۳۸۴.

۴. روزنامه‌الایوم (عربستان سعودی)، «حركة الفاتح البحرينية.. المهمة التاريخية»، مهنا الحبیل، ۱۹/۶/۲۰۱۱م.

زمینه کلام و فقه تبدیل می‌شود و علما و اندیشمندان بزرگی را به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تقدیم می‌کند، از رشید هجری که از یاران خاص امیرالمومنین علیه‌السلام بود تا ابن متوج بحرانی، علی بن ماجد بحرانی و علی بن سلیمان بحرانی تا سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان و عبدالله بحرانی صاحب *عوامل العلوم* و شیخ یوسف بحرانی صاحب *حدائق*.<sup>۱</sup>

### ◆ اقدامات آل سعود و آل خلیفه در بحرین

بر این اساس، آل خلیفه که حضور حداکثری شیعیان و اتحاد آنان را با اهل سنت، خطر بزرگی برای حکومت خود می‌دیدند، با همراهی عربستان سعودی در طول حکومت خود برای ایجاد شکاف بین توده‌های مردم، سرکوب اعتراضات مردمی و جلوگیری از قدرت گرفتن احزاب مردمی، تدابیر و اقدامات متعددی را در بحرین اجرا کردند. این اقدامات به این شرح است:

#### ۱. ساخت پل ارتباطی

پلی به نام پل ملک فهد بین بحرین و عربستان که بر روی دریای خلیج فارس بنا نهاده شد، به طول ۲۶ کیلومتر و عرض ۴۰ متر، که بحرین را به عربستان متصل می‌سازد. سنگ بنای اولیه این پل در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲ م بنا نهاده شد و در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۶ م پس از چهار سال افتتاح گردید.<sup>۲</sup> یک کمپانی هلندی این پروژه یک میلیارد دلاری را احداث کرد.<sup>۳</sup> به عقیده برخی محققان، تأمین امنیت حکومت

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۴۱۶.

۲. البحرین بین عهدین الحماية و الاستقلال، ص ۴۲۶.

۳. دانشنامه آزاد اینترنتی ویکی پدیا،

<http://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%B0%D8%B1%DA%AF%D8%A7%D9...>

بحرین اولین فایده احداث این پل است<sup>۱</sup> و تجاوز نیروهای نظامی سعودیه به خاک بحرین در تاریخ (۲۳ اسفند ۸۹) برای سرکوب اعتراضات مردمی ۱۴ فوریه، نمونه بارز آن به حساب می‌آید.

## ۲. تغییر بافت جمعیت

در دهه اخیر یکی از مسائل مهم سیاسی که شکایت مردم از حکومت را به دنبال داشته است، وارد کردن شهروند از کشورهای دیگر به بحرین بوده که با مقاصد سیاسی صورت گرفته است. اکثریت بافت جمعیتی بحرین را شیعیان تشکیل می‌دهند و بر همین اساس، طبیعتاً حضور نماینده‌های شیعه نیز در مجلس بیشتر خواهد بود. همین امر حکومت آل خلیفه را برآن داشت تا از سال ۲۰۰۰م با اعطای تابعیت به شهروندان خارجی سنی و ترجیحاً وهابی علاوه بر تغییر بافت جمعیت کشور در جهت تقویت حاکمیت آل خلیفه، جبهه‌ای مردمی را نیز در مقابل شیعیان بحرین ایجاد کند. به‌همین منظور، در تاریخ ۲۰۰۲/۵/۶ حزب «جمعیة الاصالۃ الاسلامیة» در بحرین تأسیس شد و اعلام موجودیت کرد. این حزب از وهابی‌های افراطی تشکیل شده است و تاکنون نیز در مجلس بحرین و شوراها کرسی‌هایی را کسب کرده است. دکتر فلاح مدیرس می‌نویسد:

تغییر بافت جمعیت بحرین، یکی از مهم‌ترین عواملی بود که باعث شد نمایندگان سلفی و سنی پنجاه درصد کرسی‌های مجلس را در انتخابات سال ۲۰۰۲م تصاحب کنند در این پروژه سیاسی که به «التجنیس السیاسی» مشهور است، حکومت آل خلیفه با هدف تغییر ترکیب شهروندان بحرینی، شهروندانی را از کشورهای اطراف خلیج فارس، سوریه، اردن، یمن و پاکستان وارد بحرین می‌کند که همه آنان سلفی و یا سنی مذهب‌اند و رژیم

۱. البحرین بین عهدین الحما یة و الاستقلال، ص ۴۲۷.

آل خلیفه به آنان شناسنامه بحرینی می دهد.<sup>۱</sup>

البته اعطای تابعیت بحرینی به وهابی‌ها از سال ۲۰۰۱م سرعت بیشتری گرفت؛ به طوری که در اسفند ماه ۱۳۸۷ بیش از بیست هزار نفر از مردم بحرین در اعتراض به این رفتار حکومت، در غرب منامه دست به تظاهرات زدند و با صدور بیانیه‌ای اقدامات غیرقانونی دولت در اعطای تابعیت را با هدف تغییر بافت جمعیتی، گسستگی اجتماعی، ایجاد تفرقه و اختلاف قبیله‌ای و تخریب آینده فرزندان ملت دانستند و خواستار توقف این اقدامات و برخورد با عاملان و متولیان این امر شدند.<sup>۲</sup>

### ۳. ایجاد تفرقه میان شیعیان و اهل سنت

اختلاف‌افکنی از طرق مختلف بین مردم بحرین یکی از روش‌های معمول رژیم آل خلیفه برای ثابت نگه‌داشتن پایه‌های حکومتش محسوب می‌شود<sup>۳</sup> که پیشتر به طور مفصل به شرح مصادیقی از آن پرداختیم. اما در سال‌های اخیر آل خلیفه به دامان وهابیت که ابزار اصلی ایجاد تفرقه و فتنه بین امت اسلامی است، چنگ زده و در همین جهت قدرت وهابیت را در بحرین افزایش داده است تا سلفیه درباری، شکاف و جدایی بین مسلمانان بحرین را برای این رژیم خودخوانده تضمین کند.

دکتر فائق حمدی طهبوب، استاد تاریخ در دانشگاه امارات متحده عربی، می‌نویسد:

«دولت انگلستان با تبلیغ و توسعه دادن مذهب وهابی و دعوت سلفیه، بین کشورهای منطقه ایجاد اختلاف می‌کند تا از آب گل‌آلود این اختلافات به منافع سیاسی و اقتصادی خود دست یابد».<sup>۴</sup>

۱. الحركات و الجماعات السياسية فی البحرین، ص ۱۲۹.

۲. خبرگزاری فارس، ۸۷/۱۱/۱۲، <http://www.farsnews.com/newstext۸۷۱۱۱۱۳۹۰>.

۳. البحرین الأصل و مظاهر التغبیر السیاسی، ص ۱۶.

۴. تاریخ البحرین السیاسی، ص ۷۸.

از این سخن به وضوح می‌توان دریافت که آل خلیفه در اجرای سیاست ایجاد تفرقه به استاد این شیوه سیاسی اقتدا کرده است و روش دولت استعمارگر انگلیس را نصب العین خود قرار داده است.

#### ۴. نفی بلد<sup>۱</sup>

با توجه به تعداد فراوان شهروندان بحرینی الاصل در سایر کشورهای عربی و حتی اروپایی به خوبی می‌توان دریافت که نفی بلد یکی از سیاست‌های ضد بشری رژیم آل خلیفه در برابر مردم و معارضان حکومت در طول سالیان متمادی بوده است، حکومت آل خلیفه بسیاری از شیعیان و حتی سنی‌های معارض را مستقیماً یا غیر مستقیم از راه تهدید و فشار از بحرین اخراج کرده است تا دیگر نتوانند به وطن خویش بازگردند.

اخراج خلف عصفور به عراق در دهه بیست، اخراج عبدالوهاب زبانی و سعد شمالان به هند در دهه سی و اخراج عبدالرحمن باکر، عبدالعزیز شمالان و عبدعلی علیوات به جزیره سانت هیلانه در دهه پنجاه، همگی مواردی از نفی بلدها و تبعید معارضان از وطنشان به شمار می‌آید. از اوایل دهه هشتاد رژیم آل خلیفه بسیاری از مردم بحرین را نیز که عمده آنها شیعیان بودند، بعد از گرفتن گذرنامه‌های بحرینی‌شان نفی بلد کرد تا دیگر به عنوان شهروند بحرینی نتوانند به بحرین بازگردند که در این ماجرا، اکثر آنان وارد ایران شدند.<sup>۲</sup>

#### ۵. ایجاد پایگاه نظامی

در جریان انقلاب مردم بحرین، رژیم آل خلیفه به دو هزار سعودی در رده‌های

۱. نفی بلد با مفهوم تبعید فرق دارد و به معنای اخراج یک شهروند است. به علاوه، باطل کردن شهروندی او به این معناست که او دیگر حق بازگشت ندارد و از مردم آن سرزمین به حساب نمی‌آید.

۲. نفی المواطن البحرینی، ص ۸.

نظامی و امنیتی با هدف سرکوب مردم بحرین تابعیت بحرینی داد.<sup>۱</sup> دادن تابعیت عملاً به معنای احداث پایگاه نظامی عربستان در خاک بحرین است. البته بسیاری از نیروهای امنیتی کشور بحرین نیز بحرینی الاصل نیستند و از کشورهایی همچون پاکستان استخدام شده و به بحرین انتقال یافته‌اند.<sup>۲</sup> چون ورود نیروهای سعودی به خاک بحرین به توجیهاتی برای اقناع افکار عمومی جهان نیاز دارد و نیز برای ایجاد علقه و وابستگی بیشتر بین حکومت بحرین و حکومت سعودی، ازدواجی کاملاً سیاسی ترتیب داده شد و مراسم ازدواج شیخ خالد بن حمد بن عیسی آل خلیفه پسر پادشاه بحرین با دختر پادشاه عربستان در تاریخ ۲۰۱۱/۶/۱۶، با حضور متعب بن عبدالله بن عبدالعزیز وزیر، مشاور و عضو شورای وزیران و رئیس گارد ملی سعودی و شیخ عبدالله بن حمد آل خلیفه نماینده شخصی پادشاه بحرین و برخی دیگر از مقامات دربارهای سعودی و آل خلیفه برگزار شد. این ازدواج همزمان با اوج‌گیری تحولات اخیر در بحرین و مشارکت گسترده نظامیان عربستان سعودی در سرکوب انتفاضه خونین مردم بحرین صورت گرفت و نشان‌دهنده عمق وابستگی آل خلیفه به آل سعود است و ماهیت غیر بحرینی و اصالت سعودی آل خلیفه را اثبات می‌کند.<sup>۳</sup>

البته نفوذ سیاسی سعودی‌ها در بحرین از قرن ۱۸ میلادی آغاز شد؛ زمانی که آل سعود، شیخ سلمان بن احمد آل خلیفه را به‌عنوان والی خود بر بحرین قلمداد کردند و در قبال حمایت از حکومت او سالیانه از او جزیه می‌گرفتند و عملاً بر او سلطه داشتند.<sup>۴</sup>

۱. خبرگزاری فارس، ۹۰/۱/۲۳.

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۹۰۰۱۲۳۱۶۰۹>

۲. همان، ۹۰/۱/۲۷، <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۹۰۰۱۲۷۱۰۱۸>

۳. روزنامه آفرینش، «پسر ملک حمد داماد ملک عبدالله شد»، ۹۰/۳/۲۸، ش ۳۹۰۰.

۴. تاریخ البحرین السیاسی، ص ۷۸.



فعالیت‌های وهابیت درباری در مقابله با انقلاب مردم بحرین به‌جایی رسید که تعداد زیادی از مبلغان وهابی سعودی را برای تحریک مردم با القای عقاید متعصبانه و ضد شیعی به‌منظور سربازگیری برای کشتار مردم بحرین به مناطق اهل سنت در پاکستان اعزام کردند.

مبلغان وهابی به سند، حیدرآباد، کراچی، پنج‌گور و تربت پاکستان اعزام شدند و با حضور در محافل عمومی و مساجد سعی کردند مبارزه مردم بحرین با سیاست‌های استکباری و رژیم آل‌خلیفه را جنگ شیعه و سنی القا کنند. در تبلیغات این تیم‌های وهابی، به مردم اهل سنت ایالت‌های پاکستان گفته می‌شود که در صورت قدرت گرفتن شیعیان در منطقه خاورمیانه، دامنه این حرکت‌ها به سایر کشورها از جمله پاکستان نیز می‌رسد که در نتیجه آن، اثری از اهل سنت باقی نمی‌ماند.

مبلغان وهابی با سوء استفاده از ناآگاهی و عدم امکانات ارتباطی مردم این مناطق که عمدتاً از طبقه محروم هستند و با تحریک احساسات مذهبی آنها با به‌کار بردن عباراتی مانند «لشکر خدا» برای ماشین جنگی ارتش عربستان و بحرین علیه مردم مظلوم بحرین، از پاکستانی‌ها می‌خواهند که به این ارتش بپیوندند و به افرادی که به صف قاتلان مردم بحرین می‌پیوندند، از طریق سفارت بحرین ویزا می‌دهند. آنان با پرواز مستقیم کراچی - منامه به این کشور می‌روند تا در پیاده‌نظام آل‌خلیفه سازماندهی شوند.<sup>۱</sup>

با نگاهی به این تحرکات و سایر فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های سلفیه تقلیدی به‌راحتی می‌توان دریافت که سلفیه تقلیدی (وهابیت درباری) طی سالیان متمادی ابزاری در دست مقامات آل‌سعود و استعمارگران غربی بوده است تا بذرتنه، خمودی

۱. سایت خیری رجانیوز، «سفر مبلغان وهابی به پاکستان به‌منظور ایجاد فتنه مذهبی و سربازگیری برای کشتار مردم بحرین»، ۱۳۸۹/۱۲/۲۵، کد: ۸۲۳۲۲.

و تفرقه را در میان مسلمانان منطقه بیفشانند و از ثمرات آن در جهت پیشبرد اهداف استکباری خویش بهره‌مند شوند.

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بیداری اسلامی این بود که بسیاری از مسلمانان به نفاق و فتنه‌گری وهابیت پی‌بردند؛ به طوری که برخی نویسندگان مسلمان، نام «سلفیه درباری» را بر این فرقه نهادند و به فضل خداوند متعال به زودی تمام مسلمانان به ماهیت ضد اسلامی این گروه پی خواهند برد و با دست خود سلفیه تقلیدی (وهابیت) را نابود خواهند کرد.

به راستی، وهابیتی که خود را مبلغ اسلام حقیقی می‌داند، چگونه به خود اجازه می‌دهد که در مقابل امر الهی بایستد، حکم امر به معروف و نهی از منکر را نفی کند و مقابله با حکام فاسد و ظالم را حرام اعلام کند؟ آیا تحت سیطره استکبار و کفار صهیونیسم بودن و ریختن خون ملت‌های حق طلب مسلمان در مصر و لیبی و یمن، حکم اسلام حقیقی و سلف صالح است یا دستور آمریکا؟ آیا ایجاد تفرقه در میان مسلمانان جهان، سیاست پیامبر اسلام ﷺ بود که وهابیت با ادعای تبعیت از سلف صالح به جدایی بین مسلمانان دعوت می‌کند؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که در جریان بیداری اسلامی در ذهن ملت‌های مسلمان نقش بسته و بزرگان وهابیت باید در برابر این ملت‌ها و پروردگارشان، پاسخ‌گو باشند: **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**.

## ◆ منابع

### 📖 کتابها و مجلات

۱. اخوان المسلمین مصر: ابراهیم محمد و دیگران، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۴ش.
۲. اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی: جمعی از نویسندگان، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۶ش.
۳. البحرین الاصله و مظاهر التغبیر السیاسی: کریم المحروس، بیروت: مؤسسه الرافد، ۱۹۹۷م.
۴. البحرین التاریخ و الحاضر و المستقبل: خالد بن محمد القاسمی وجیه جمیل البعینی، اسکندریه: المکتب الجامعی الحدیث، ۱۹۹۹م.
۵. البحرین بین عهدین الحمایه و الاستقلال: راشد الزیانی، آمریکا، ۲۰۰۲م.
۶. البحرین درة الخلیج العربی: محمود بهجت سنان، بی‌جا، ۱۹۶۳م.
۷. البحرین فی صدر الاسلام: عبدالرحمن عبدالکریم العانی، بیروت: الدار العربیة، ۲۰۰۰م/۱۴۲۱ق.
۸. بیامبر و فرعون: ژیل کیل، ترجمه: حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۸۲ش.
۹. تاریخ البحرین السیاسی: فائق حمدی طهبوب، کویت: ذات السلاسل، ۱۹۸۳م.
۱۰. تحلیلی نو بر عقاید وهابیان: محمد حسین ابراهیمی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۱۱. تحولات الخطاب السلفی: مروان شحادة، بیروت: الشبكة العربیة للابحاث و النشر، ۲۰۱۰م.
۱۲. جهاد و استقامة، الجبهة الاسلامیة لتحرير البحرین: منشورات الجبهة الاسلامیة، بی‌جا، بی‌تا.
۱۳. الحركات و الجماعات السیاسیة فی البحرین: فلاح المدیرس، لبنان: دار الكنوز الادبیة، ۲۰۰۴م.
۱۴. الحركة الوطنیة فی البحرین: ابراهیم خلف العبیدی، بغداد: مطبعة الأندلس، ۱۹۷۶م.
۱۵. الخلیج العربی فی العصر الاسلامی: عبدالله ابو عزه، کویت: مکتبة الفلاح، ۲۰۰۱م.
۱۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مدخل آل سعود، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۱۷. دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مدخل بحرین، زیر نظر محمد کاظم موسوی

- بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۱۸. الشيخ الألبانی و منهجه فی تقرير مسائل الاعتقاد: أبي عبدالرحمن محمد بن سرور شعبان، مصر: دارالفاروق، ۲۰۰۹م.
۱۹. القاعده از پندار تا پدیدار: حمید رضا اسماعیلی، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶ش.
۲۰. مجله تحقیقات جغرافیایی: «تحول روابط ایران و عربستان و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، محمد رضا حافظ نیا- ابراهیم رومینا، تابستان ۱۳۸۴ش، ص ۷۷-۷۱.
۲۱. نفی المواطن البحرینی: عبدالسلام ربیعة، بیروت: دار الوطن. بی تا.

### روزنامه‌ها

۱. اطلاعات: «تأثیر قیام‌های مردمی در کشورهای عربی بر تغییر معادلات سیاسی»، حسین علایی، ۹۰/۱/۱۵، ش ۲۴۹۹۷.
۲. الاخبار(لبنان): «أبارتید وهابی فی البحرين»، احمد صابر حسین درازی، ۲۰۱۱/۴/۲۶، ش ۱۳۹۷.
۳. الشرق الاوسط(عربستان سعودی): «ثورة حلال... و ثورة حرام»، مشاری الذایدی، ۲۰۱۱/۶/۷، ش ۱۱۸۷۹.
۴. \_\_\_\_\_: «المعارضة الإيرانية لـ الشرق الأوسط: طهران تتدخل فی شؤون العرب لحماية نظامها الداخلي من السقوط»، ۲۰۱۱/۴/۲۵، ش ۱۱۸۳۶.
۵. \_\_\_\_\_: «أوباما يؤكد لولي عهد البحرين دعمه للمنامة و يشدد علی أهمية الإصلاح»، ۲۰۱۱/۶/۱۱، ش ۱۱۸۸۱.
۶. \_\_\_\_\_: «القرضاوی: ما يحدث فی البحرين ليس ثورة شعب بل ثورة طائفية»، ۲۰۱۱/۳/۱۹، ش ۱۱۷۹۹.
۷. الوطن(عربستان): «المظاهرات خروج علی الولاية و حملات الإصلاح تقاتل فی سبيل الطاغوت»، ۲۰۱۱/۳/۱۲م.
۸. الوطن(قطر): «القرضاوی: البحرين تعاني فتنة طائفية و لاتقارن بالثورات الأخرى»، ۲۰۱۱/۳/۱۹م.
۹. اليوم(عربستان سعودی): «حركة الفاتح البحرينية... المهمة التاريخية»، مهنا الحبیيل، ۲۰۱۱/۶/۱۹م.

۱۰. روزنامه ایران: «خاندان مبارک پشت میله‌های زندان»، ۹۰/۱/۲۵، شماره ۴۷۶۶، صفحه ۶.
۱۱. آفرینش: «پسر ملک حمد داماد ملک عبدالله شد»، ۹۰/۳/۲۸ ش ۳۹۰۰.
۱۲. جمهوری اسلامی: «وحشت سران مرتجع عرب از موج بیداری اسلامی در منطقه»، سید ابراهیم علوی، ۱۳۸۷/۱۱/۱۴.
۱۳. خراسان: «گفتگو با محمدعلی آذرشب»، ۱۳۹۰/۲/۱۰.
۱۴. رسالت: «فرار به سبک تونس!»، وحید کوچه مشکی، ۱۳۸۹/۱۰/۲۸، ش ۷۱۸۳، ص ۸ (دیپلماتیک).
۱۵. عکاظ: «الائمة و العلماء: المظاهرات و الاعتصامات الرجالية و النسائية محرمة»، ۱۴۳۲/۴/۱ ق.
۱۶. \_\_\_\_\_: «السلفيون و النفاق السياسي»، محمد علی الهرفی، ۱۴۳۲/۵/۱ ق.
۱۷. کیهان: «۲۰۰ نماینده مجلس: عربستان اگر جرئت دارد جلوی صهیونیستها بایستد»، ۱۳۹۰/۱/۱۸، ش ۱۹۸۹۵.
۱۸. \_\_\_\_\_: «اخوان المسلمین: خروش علیه حکام عرب واجب شرعی است»، ۸۹/۱۲/۳، ش ۱۹۸۷۰.
۱۹. \_\_\_\_\_: «تظاهرات گسترده ضد دولتی در یمن و بحرین»، ۸۹/۱۱/۲۶، ش ۱۹۸۶۵.
۲۰. \_\_\_\_\_: «گسیل نظامیان سعودی به منامه انقلاب بحرین وارد مرحله تازه‌ای شد»، ۸۹/۱۲/۲۴، ش ۱۹۸۸۸.
۲۱. \_\_\_\_\_: «مردم بحرین: تا سرنگونی رژیم در خیابان‌ها می‌مانیم»، ۸۹/۱۱/۲۸، ش ۱۹۸۶۷.
۲۲. هموطن سلام: «فقر و بیکاری مهم‌ترین چالش جهان عرب»، جمعه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۹.

### سایت‌ها و خبرگزاری‌ها

۱. خبرگزاری اقتصادی ایران: «۴۰ درصد عرب‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند»، <http://www.econews.ir/fa/news/۱۲۵۵۰۹/>، ۱۳۸۸/۱۲/۲۲
۲. خبرگزاری فارس: «پارلمان رژیم صهیونیستی: بخش مهمی از جهان عرب ما را تأیید کرد»، ۸۸/۴/۲۴، ۸۸۰۴۲۴۰۸۵۲.

٣. ١٣٨٧/١١/١٢ ش ٨٧١١١١٣٩٠،  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=٨٧١١١١٣٩٠>
٤. ١٣٩٠/١/٢٣ ش ٩٠٠١٢٣١٦٠٩،  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=٩٠٠١٢٣١٦٠٩>
٥. ١٣٩٠/١/٢٧ ش ٩٠٠١٢٧١٠١٨،  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=٩٠٠١٢٧١٠١٨>
٦. دانشنامه آزاد اینترنتی ویکی پدیا،  
<http://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D8%B%D8%B1%DA%AF%D8>
٧. سایت جام جم آنلاین: «دوره گردی سوخت و تونس را شعله ور کرد»،  
 ١٣٨٩/١٠/٢٥،  
<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=١٠٠٨٣٣٢٣١٢>
٨. سایت الاسلام اليوم: «اللحیدان: بشار نصیری و وجب الجهاد لإسقاطه»،  
<http://islamtoday.net/albasheer/artshow-١٢-١٤٩٥٢٥-١٤٣٢/٥/١٩>
٩. \_\_\_\_\_: «جدل فقهی سعودی بشأن ثورات العرب»، ٢٠١١/٢/٢٦ م،  
<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/٧DCE١F٨BC٤٠C-٤٧A٢-٩٨٧٧>
١٠. سایت الجزيرة: «فقر التعصب التدين الیابس، محمد بن المختار الشنقيطی»،  
 ٢٠٠٩/١٢/٢١ م،  
<http://www.aljazeera.net/KnowledgeGate/Templates/Postings/detailedpage.aspx?FRAMELESS=false&NRNODEGUID=٤٦٨٧-٩٥١٢-٩EDF٠C٠C٥AAA%٧D&NRORIGINALURL=%٢FNR%٢Fexeres%٢FD٥B٤٠٢FE-٢٠٢F-٤٦٨٧-٩٥١٢-٩EDF٠C٠C٥AAA.htm&NRCACHEHINT=Guest>
١٢. \_\_\_\_\_: «السعودية بصدد السيطرة على مقدرات شعب مصر»، ٢٠١١/٥/١٨ م،  
<http://alalam.ir/saudi-arabia-wants-to-control-the-destiny-of-the-egyptian-people>
١٣. \_\_\_\_\_: «السلفية التكفيرية لم تقف مع قضايا الأمة»، احمد عبده ماهر،  
 ٢٠١١/٦/١ م،  
<http://alalam.ir/salafist-did-not-stop-with-the-issues-of-nation>
١٤. \_\_\_\_\_: «تحذير من انتشار منهج الوهابية السعودية بمصر»، ٢٠١١/٥/١٨ م،  
<http://alalam.ir/warning-of-the-spread-of-the-wahhabi-approach...>
١٦. \_\_\_\_\_: «للاستقبل للسلفية التي تخدم الاهداف الاستعمارية بمصر»،  
 ٢٠١١/٦/٨ م،  
<http://alalam.ir/no-future-for-his-predecessors-that->

۱۷. سایت باشگاه اندیشه: «کمپ دیوید معاهده ننگین»، به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۶/۶/۲۶، <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۱۳۲۵۳>
۱۸. سایت باشگاه اندیشه: «بیداری اسلامی و نیازهای فکری معاصر آن»، عدنان بن عبدالله القحطان، ۱۳۸۶/۹/۱۴، ش، <http://www.bashgah.net/fa/content/show/۱۳۵۸۴>
۱۹. سایت حزب الاصلاح الاسلامیة: [http://www.alasalah-bh.org/main/index.php?option=com\\_content...](http://www.alasalah-bh.org/main/index.php?option=com_content...)
۲۰. سایت خبری رجانوز: «سفر مبلغان وهابی به پاکستان به منظور ایجاد فتنه مذهبی و سربازگیری برای کشتار مردم بحرین»، ۸۹/۱۲/۲۵، کد: ۸۲۳۲۲، <http://www.rajanews.com/Detail.asp?id=۸۲۳۲۲>.
۲۱. سایت خبری نسیم: «علماء الوهابیة یفتون بتحریم التظاهرات و الخروج علی الحاکم فی السعودیة»، ۱۴۳۲/۴/۱، <http://www.nasimonline.ir/Ar/NSite/FullStory/News/?Id=۳۸۳۴>.
۲۲. سایت نشریه الکترونیکی الوطن الجزایری: «البحرین: ماذا فعلت السلفية المتطرفة بالفکر السنی المعتدل؟»، ۲۰۱۱/۵/۱۷، <http://www.elwatandz.com/societe/۱۴۵۷.html>.
۲۳. نشریه الوسط (بحرین): «عاشوراء الحسین و عاشوراء البحرین»، منصور الجمری، ۲۰۰۳/۳/۱۳ - ۹ محرم ۱۴۲۴ق، ش، <http://www.alwasatnews.com/۱۸۸/news/read/۱۹۹۶۰۰/۱.html>



برای دیدن فیلم فتوای وهابیت مراجعه شود به:


<http://www.youtube.com/watch?v=GV0۵۷0۸۱goU> .

برای نمایش فیلم سخنان محمد حسان مراجعه شود به:


<http://www.youtube.com/watch?v=ZohvhXYeAM&feature=related>







دیدگاه و پایداری درباره حد و مکان برای خداوند  
و تقدیر بررسی آن  
\* رحمت الله ضیائی



---

\* . دانش آموخته حوزه و موسسه مذاهب اسلامی.

## ◆ مقدمه

توحید اساسی‌ترین باور دینی و مذهبی مسلمانان بلکه سایر ادیان الهی است؛ زیرا توحید سرچشمه دیگر عقاید و اعمال دینی است. توحید مانند ریشه درختی است که دارای شاخه و میوه است و انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. بدیهی است که اگر نقش مهم و حیاتی توحید، به‌عنوان اساس و پایه دین، به‌صورت صحیح معرفی نشود، آثار منفی فراوانی در دیگر عقاید، اعمال و امور فردی و اجتماعی در پی خواهد داشت. از این رو است که جناب سلیم البشیری، رئیس جامعه الأزهر آن دسته از وهابیونی را که توحید آمیخته با تشبه و تجسیم را در جامعه اسلامی تبلیغ و ترویج می‌کنند، همراه و فاسق العقیده می‌داند و این نوع فسق را بدتر و خطرناک‌تر از فسق رفتاری معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. «هؤلاء ضلال فساق في عقيدتهم وإطلاقهم على الله ما لم يأذن به الشارع ولا مريّة أن الفاسق العقيدة أقيح و أشنع من فاسق الجارحة بكنير» (فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الاكوان).

از این رو، لازم است که مسلمانان برای معرفی توحید، به قرآن، سنت نبوی، اهل بیت و عقل پیراسته از اوهام مراجعه کنند و به هر آوازی در این زمینه گوش فرا ندهند که ظلمات است و خطری جبران ناپذیر و گمراهی را در پی دارد. هر فرد یا گروهی برای معرفی توحید، اگر راهی غیر از این راه‌ها را انتخاب کند، بدون شک و تردید به انحراف خواهد گرایید.

فرقه وهابیت، خداوند متعال را دارای دست و پا و صورت و... می‌داند. این فرقه خداوند متعال را به گونه‌ای معرفی می‌کند که لازمه آن، جسمانی بودن ذات اقدس خداوندی است. از سویی دیگر، هر گونه توجه و استمداد به غیر خدا را شرک و سایر مسلمانان را کافر و مشرک می‌داند!

این فرقه با اینکه از نگاه اندیشه در پایین‌ترین مرحله قرار دارد و دیدگاه آنان در آموزه‌های اسلامی با هیچ معیاری پذیرفتنی نیست، در عین حال، دو ابزار مهم و اساسی در اختیار دارد که می‌تواند برای به انحراف کشیدن مسلمانان مؤثر باشد: یکی در اختیار داشتن سرزمین وحی و مراکز مهم اسلامی که در طول سال، هزاران زائر مؤمن و خداجو از اقصی نقاط عالم به آنجا سفر می‌کنند و با افکار آنان رو به رو می‌شوند و ممکن است تحت تأثیر تبلیغات انحرافی آنان قرار گرفته و از راه دین‌داری منحرف گردند و سراب آنان را آب پندارند و دیدگاه ابن تیمیه، ابن قیم جوزی و محمد بن عبدالوهاب نجدی را به عنوان اصل و اساس اسلام بپذیرند و نه تنها خود به منجلاب انحراف در عقیده و عمل گرفتار آیند، بلکه دیگر مسلمانان مؤمن را به بدعت، شرک و کفر متهم کنند و ریختن خون آنان را مباح بدانند؛ چه اینکه فرقه وهابیت به جز اقلیت خودشان، پیروان همه فرقه‌های اسلامی مانند معتزله، اشاعره، ماتریدیه، صوفیه، فلاسفه و شیعه را اهل بدعت و مشرک و کافر می‌پندارند و حتی آنان را در مسجد و در حال انجام فریضه نماز به شهادت می‌رسانند.

دوم در اختیار داشتن قدرت اقتصادی نفت است. سران سیاسی وهابیت با بهره‌گیری از این اهرم و با سوء استفاده از فقر عده‌ای از مسلمانان در برخی از کشورها به تبلیغ و ترویج عقاید این فرقه می‌پردازند؛ به طوری که گفته شده، ۳۳ درصد درآمد نفتی عربستان سعودی به تبلیغ وهابیت اختصاص دارد. در این تحقیق با استفاده از منابع مورد قبول وهابیت مانند آثار ابن تیمیه، ابن قیم، محمد بن عبدالوهاب، بن باز و ...، یکی از محورهای توحید از نگاه وهابیت یعنی اثبات حد و مکان برای خداوند العیاذ بالله بحث و بررسی می‌شود.

#### ◆ واژه‌شناسی

پیش از بررسی دیدگاه وهابیان درباره حد و مکان برای خداوند، به مفهوم واژه «حدّ» در لغت و اصطلاح اشاره می‌گردد. «حدّ» در لغت به آخر و منتهای چیزی گفته می‌شود. حد هر چیز منتهای آن چیز است: «و الحدّ منتهی الشیء»، و حدّ کل شیء منتهاه<sup>۱</sup>. به گفته برخی از لغویان، «حدّ» از ماده «ح» و «دال» است. دو معنا دارد: اولی به معنای منع است و دومی به طرف و منتهای چیزی گفته می‌شود.<sup>۲</sup> جزری نیز در کتاب النهایة می‌گوید: «لکل حرف حد، أی النهایة، و منتهی کل شی حدّه».<sup>۳</sup>

در اصطلاح اهل منطق، «حد» عبارت از قولی است که ماهیت شیء را بیان می‌کند و به تام و ناقص تقسیم می‌شود. حد تام، حدی است که از جنس و فصل قریب به وجود آمده باشد؛ مثل تعریف انسان به حیوان ناطق. حد ناقص، حدی

۱. تاج العروس، ج ۸ ص ۶-۷.

۲. معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳.

۳. النهایة، ماده حد.

است که یا فقط از فصل قریب و یا از فصل قریب و جنس بعید تشکیل شده باشد؛ مثل تعریف انسان به جسم ناطق.<sup>۱</sup>

«حد» در اصطلاح اهل کلام و عقاید یکی از لوازم صفات سلبی خداوند متعال است که ذات کبریایی نامحدود و بسیط است و مانند موجودات مادی حد ندارد. بشر دارای ذاتیات است مانند حیوانیت و ناطقیت و جسمانیت، ولی ساحت ربوبی وجود او بسیط و ازلی است و حد او وجوب وجود است. به عبارت دیگر، ساحت قدس ربوبی بسیط حقیقی است و حد او لاحدی و وجود وجوب است.<sup>۲</sup>

#### ◆ پیشینه مبحث «حد» از نگاه وهابیان

صالح بن عثمان، یکی از نویسندگان صاحب‌نام معاصر وهابیان، در کتاب شرح العقيدة السفارينية در مورد پیشینه این بحث می‌گوید:

و كلمة الحد من الألفاظ التي لم ترد في الكتاب و لا في السنة، فليس في الكتاب أن الله يحد و لا أنه لا يحد و لا في السنة ان الله يحد و لا أنه لا يحد؛

بحث محدودیت خداوند از مباحث است که نه در قرآن آمده و نه در سنت. در قرآن نیامده است که خداوند دارای «حد» است و یا دارای «حد» نیست. در سنت نیز چنین است.

أبو محمد دشتی (م ۶۶۱) درباره پیشینه این مبحث در میان مسلمانان می‌نویسد که تا سال ۱۸۰ق مسئله «حد» در میان مسلمانان مطرح نبود و نخستین کسی که

۱. فرهنگ علم کلام، ص ۹۹.

۲. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶.

این موضوع را طرح کرد؛ عبدالله بن مبارک است.<sup>۱</sup>

در مقدمه کتاب *اثبات الحد لله* فهرستی از قائلین به «حد» تحت عنوان «من صرح من أهل العلم بإثبات الحد لله تعالى» بر اساس سیر تاریخی آمده است که ما نیز آن را به همان صورت می‌آوریم تا روشن شود که اولاً، در طول تاریخ اسلامی چه کسانی قائل به این اندیشه انحرافی بوده‌اند. ثانیاً، کمیت صاحبان این اندیشه دلیل بر منحرف و باطل بودن این نگرش می‌تواند باشد. ثالثاً، ارائه فهرست از سوی وهابیت خود یکی از دلایل قاطع بر این حقیقت است که این طائفه خداوند را محدود می‌دانند.

به گفته نویسنده کتاب مزبور، کسانی که قائل به حد برای خداوند متعال شده‌اند، عبارت‌اند از:

- |                                    |   |
|------------------------------------|---|
| ۱. عبد الله بن مبارک (۱۸۱)؛        | ۲. الحمیدی عبدالله بن زبیر (۲۱۹)؛   |
| ۳. سعید بن منصور؛                  | ۴. احمد بن حنبل (۲۴۱)؛  |
| ۵. اسحاق بن راهویه (۲۳۵)؛          | ۶. حرب بن اسماعیل کرمانی؛   |
| ۷. اثرم احمد بن محمد برهانی (۲۷۲)؛ | ۸. عثمان بن سعید دارمی (۲۸۰)؛   |
| ۹. عبدالله بن احمد بن حنبل (۳۹۰)؛  | ۱۰. انحلال ابوبکر احمد بن محمد (۳۱)؛                                      |
| ۱۱. ابوعبدالله بن بطه عکبری (۳۷۸)؛ | ۱۲. یحیی بن عمار السجستانی (۴۲۲)؛   |
| ۱۳. ابوالقاسم بن منده (۴۷۰)؛       | ۱۴. ابواسماعیل انصاری الهروی صاحب کتاب <i>الأربعین فی دلائل التوحید</i> ؛ |
| ۱۵. ابوالحسن جزری؛                 | ۱۶. القاض ابویعلی (۴۵۰)؛  |
| ۱۷. ابوعلاء همدانی (۵۶۹)؛          | ۱۸. ابوالقاسم تیمی (۵۳۵)؛   |
| ۱۹. ابن افرغونی (۵۲۷)؛             | ۲۰. ابی محمد محمود بن ابی القاسم بن بدران دشتی. (۶۶۱)؛                    |
| ۲۱. ابن تیمیه حرانی (۷۲۸)؛         | ۲۲. ابن قیم جوزی؛   |
| ۲۳. ابن ابی العزی حنفی؛            | ۲۴. یوسف ابن عبدالهادی؛   |
| ۲۵. شیخ ابن ابراهیم نجدی؛          | ۲۶. شیخ سلیمان بن سهمان؛  |
| ۲۷. شیخ عبدالعزیز بن باز؛          | ۲۸. شیخ فوزان.  |

۱. *اثبات الحد لله*، ص ۳۰.

طبق گفته وهابیان این افراد اعتقاد دارند که خداوند - العیاذ بالله - محدود و دارای «حدّ» است. از صدر اسلام تاکنون دانشمندان بسیاری وجود داشته‌اند، از میان آنان این چند نفر گرفتار انحراف بزرگ در توحید گردیده و عده‌ای دیگر از مسلمانان ظاهرین و متحجر را دچار مشکلات فکری کرده‌اند.

### نقد و بررسی

بی‌شک علت اصلی انحراف وهابیت خصوصاً در مسئله توحید به دلیل انحراف این فرقه از امام علی علیه السلام است، آن حضرت قرن‌ها قبل از پیدایش این فرقه درباره تنزیه خداوند از حدّ فرمود:

الذی لیس لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ ... وَ مَن أَسَارَهُ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَن حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ..؛

پروردگاری که برای صفات او حدّ و مرزی وجود ندارد... و هرکسی به‌سوی او اشاره کند، او را محدود کرده و به‌شمارش آورده.<sup>۱</sup>

اگر وهابیان به این کلام امام علیه السلام اعتقاد داشتند، هرگز گرفتار این انحراف بزرگ نمی‌گردیدند و برای خداوند تبارک و تعالی محدودیت قائل نمی‌شدند. امام علی علیه السلام در قسمت اخیر به نکته ظریفی اشاره دارد و می‌فرماید: «مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ». طبق این بیان، هرگاه کسی خدا را محدود بداند، باید برای او عدد قائل شود و به تعبیر دیگر، وجود شریک را برای او ممکن بشمرد. همچنین در خطبه ۱۵۲ می‌فرماید:

مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَن حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَن عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ؛

آن که خدا را وصف کند، محدودش کرده، و آن که محدودش کند، او را

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

به شمارش در آورده، و آن که خدا را به شمارش آورد، ازلیت او را باطل کرده است.<sup>۱</sup>

ازلیت و ابدیت دو وصفی است که از نامحدود بودن ذات پاک خداوند سرچشمه می‌گیرند.<sup>۲</sup> وهابیان با اعتقاد به حد برای خداوند، افزون بر اینکه برای خدا عدد قائل‌اند، در حقیقت دو وصف ازلیت و ابدیت خداوند را نیز انکار کرده‌اند!

#### ◆ جایگاه اعتقاد به «حد» از نگاه وهابیان

وهابیان بر خلاف تمام فرقه‌های اسلامی که خداوند را از هر گونه حد و محدودیت منزّه می‌دانند، برای خدا «حد» قائل‌اند و او را محدود به مکان خاص و اعتقاد به آن را واجب می‌دانند و کسانی را که منکر «حد» برای خداوند هستند، بدعت‌گذار، مشرک، کافر و زندیق می‌خوانند! یکی از وهابیان معتقد به محدود بودن خدا صالح بن عثیمین<sup>۳</sup> است که می‌گوید: «يجب أن نقول أن الله محدود، و أن له حداً؛ واجب است که بگوییم خداوند محدود، و برای او حد است».

۱. همان، خطبه ۱۵۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۶، ص ۴۸.

۳. ابو عبدالله محمد بن صالح بن محمد بن سلیمان بن عبدالرحمن عثیمین تمیمی نجدی معروف به محمد صالح بن عثیمین در چهاردهم ژوئن سال ۱۹۲۵م، برابر با بیست و هفت رمضان ۱۳۴۷ق در شهر عنیزه واقع در ایالت قصیم در پادشاهی عربستان سعودی متولد شد. در سال ۱۳۳۰ق، به ریاض رفت و در نزد عبدالعزیز بن باز به تحصیل فرائض و احکام پرداخت. در ۱۳۷۰ق، در دانشگاه اسلامی عنیزه شروع به تدریس کرد. پس از مدتی ابن عثیمین به عنوان خطیب مسجد الحرام در مکه منصوب شد. او در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ق به ایراد سخنرانی در دانشگاه امّ القرای مکه در مسائل فقهی، عقیدتی، حدیث و تفسیر پرداخت و شرح آثار ابن تیمیه و ابن قیم را آغاز کرد. سپس به عنوان رئیس دانشگاه شریعت امام محمد بن سعود در قصیم برگزیده شد. او همچنین در مجلس شریعت و اصول دانشگاه قصیم و هیئت علمای کبار عربستان عضویت داشت. C



در کتاب رد الامام دارمی که وهابیان آن را چاپ و منتشر کرده‌اند، منکرین «حدّ» برای خداوند، کافر معرفی شده‌اند.<sup>۱</sup> همچنین در کتاب اثبات الحد لله، منکر «حدّ» بدعت‌گذار، خارج از جماعت مسلمانان، منحرف از راه حق و سنت خوانده شده است: فَمِنْ خَالَفَ شَيْئاً مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ فَهُوَ مُخَالَفٌ، مُبْتَدِعٌ، خَارِجٌ مِنَ الْجَمَاعَةِ، زَائِلٌ مِنْ مَنَهِجِ السُّنَّةِ وَ سَبِيلِ الْحَقِّ.<sup>۲</sup>

این در حالی است که در کتاب الدرر السنیة فی الأجویة النجدیة در تفسیر و معنای آیه مبارکه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ حدیثی را از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: «اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء وأنت الآخر فليس بعدك شيء، وأنت الظاهر فليس فوقك شيء».

سپس می‌گوید:

فليس فوقك شيء نص في أنه تعالى فوق جميع المخلوقات وهو الذي ورد عن الصحابة، و التابعين من المفسرين، و غيرهم، في معنى قوله ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ إن معنى استوى: استقر و ارتفع، و علا، و كلّها بمعنى واحد. لا ينكر هذا. الا جهمی زندیق؛

اینکه در حدیث آمده است که فوق خدا چیزی نیست، به این معناست که خداوند فوق همه مخلوقات است و این همان چیزی است که از صحابه و مفسرین تابعین و دیگران در معنای آیه ﴿الرحمن على العرش﴾<sup>۳</sup> آمده

➤ او از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت سلفیه در توحید است. او در روز چهارشنبه پانزدهم شوال ۱۴۲۱ق برابر با دهم ژانویه ۲۰۰۱ در ۷۴ سالگی در گذشت.

۱. رد الامام دارمی، ص ۲۴.

۲. اثبات الحد لله، ص ۱۲۱.

۳. سوره طه، آیه ۵.

است. استوا یعنی مستقر شد، بالا رفت، و همه اینها به یک معناست. هیچ کس منکر این نیست، مگر جهمی زندیق.

### نقد و بررسی

این نگرش تمام مسلمانان از همه مذاهب و فرق اسلامی به جز وهابیان، باید مشرک، زندیق، بدعت‌گذار و کافر باشند؛ زیرا هیچ یک از مذاهب کلامی مانند اشاعره، ماتریدیه، معتزله و شیعه خداوند را نه تنها محدود نمی‌دانند،<sup>۱</sup> بلکه از نگاه برخی آنان مانند ابوزهره چنین اعتقادی سر از کفر در می‌آورد. او می‌گوید:

و من ثبت الحد لله عزوجل و قصد به أنه محصور و محدود بشيء من الأمكنة فهو مبتدع، بل کافر؛

کسی که برای خداوند عزوجل معتقد به حد باشد و مقصودش این باشد که خداوند محصور و محدود به مکان خاصی است، او مبتدع بلکه کافر است.<sup>۲</sup>

### ◆ شناخت خدا با «حَدّ»

وهابیان معرفت و شناخت خدا را با اعتقاد به «حَدّ» ممکن می‌دانند، ابی سعید عثمان از ابن مبارک، بنیان‌گذار اعتقاد به «حَدّ» نقل می‌کنند: پرسیده شد که به چه چیز پروردگار خود را بشناسیم؟ گفت: به اینکه او جدا از خلق، بالای آسمان هفتم روی عرش قرار دارد. گفت: گفتیم: به «حَدّ؟» (یعنی خدا محدود است) گفت: به چه چیز؟ (یعنی با حَدّ فقط می‌شود خدا را شناخت):

«عن ابن المبارک أنه سئل: بم نعرف ربنا؟ قال: بأنه فوق العرش، بائن

۱. الإيضاح فی أصول الدین، ص ۳۲۵.

۲. حاشیة أسماء الله و صفاته، ج ۲، ص ۱۰۴۱.

من خلقه. قال: قلت بحد؟ قال: بأى شيء؟<sup>۱</sup>

عبدالله بن احمد حنبل از عبدالله بن مبارک نقل کرده که می‌گفت:

«عرف ربنا فوق سبع سموات على العرش بائن من خلقه بحد؟»<sup>۲</sup>

ما پروردگار خویش را بر فراز هفت آسمان و بر روی عرش است و به وسیله حد از مخلوقاتش جدا است.

شیخ بن عبد الله عبید الله عکبری می‌نویسد:

«قال حرب: قلت لاسحاق بن راهوية: العرش بحد؟ قال: نعم و ذكر

عن ابن المبارک قال: هو على عرشه بائن من خلقه بحد؟»<sup>۳</sup>

حرب گفت: به اسحاق بن راهویه گفتیم: آیا عرش خداوند حد دارد؟ (یعنی محدود است) گفت: بلی. ابن مبارک گفته است: خداوند روی عرش، جدا از مخلوقات و محدود است!

همین مطلب را ابن تیمیه در کتاب خود آورده و افزوده است که دیدگاه امام

احمد نیز چنین است.<sup>۴</sup>

## نقد و بررسی

همان‌گونه که ملاحظه شد، تمام مستندات و هابیان درباره «حد» به عبد الله بن مبارک بر می‌گردد، آیا ابن مبارک پیامبر یا وصی او است که چنین جایگاهی در میان وهابیان دارد و حتی دیدگاه او در مهم‌ترین مسئله اعتقادی یعنی توحید، نزد این فرقه ارزشمند و مورد قبول بوده است؟ چرا باید به‌جای تکیه بر منابعی چون

۱. الرد على الجهمية، ص ۹۸.

۲. کتاب السنة، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. الإبانة عن الشريعة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۴. درء تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۳۸۶.

قرآن، سنت و خرد، به قولی کسی تکیه شود که دیدگاهش نه تنها شاذ و نادر است، بلکه از منظر اکثر متکلمین بزرگ اسلامی به تجسیم و تشبیه بر می‌گردد؟ این در حالی است که در شرح ابن مبارک آمده است که وی از موالی بنی حنظله و مادرش از خوارزمیان بود. بیشتر زندگی‌اش را در سفرهای بازرگانی سپری کرد و مدتی هم از نزد اساتید عصر خویش بهره برد.

دیدگاه چنین شخصی در برابر علمای بزرگ اسلامی که تمام عمرشان را صرف علم‌آموزی از منابع اصیل اسلامی کرده‌اند، چه ارزشی دارد؟

#### ◆ دیدگاه وهابیان معاصر

اعتقاد به «حدّ» فقط در گذشته مطرح نبوده، بلکه اکنون نیز پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به شدّت و حدّت تمام از آن دفاع می‌کنند.

عبدالعزیز بن فیصل راجحی با اشاره به کتاب *اثبات الحدّ لله دشتی می‌گوید:*

«علمت أنه قد دل عليه (الحدّ) الكتاب و السنة الصحيحة بل المتواترة و آثار السلف و اجماعهم؛»

قرآن، سنت صحیح و متواتر و آثار و اجماع سلف دلالت دارند که خداوند محدود است.<sup>۱</sup> (العیاذ بالله)

#### ◆ دیدگاه اهل سنت

گرچه وهابیان فقط خودشان را اهل سنت می‌دانند و دیگر مذاهب کلامی و فقهی معروف اهل سنت مانند اشاعره، ماتریدیّه، معتزله، تصوف، و.. را اهل بدعت و خارج از جرگه اهل سنت معرفی می‌کنند، بدیهی است که این سخن ادعایی بیش نیست و

۱. قمع الدّجاجة، ص ۲۴۰.

آنچه واقعیت دارد، این است که اکثریت قاطع مسلمانان جهان اسلام در بخش عقاید، یا از پیروان ابوالحسن اشعری‌اند یا از ابو منصور ماتریدی متابعت می‌کنند و یا متعلق به یکی از فرقه‌های تصوف‌اند. در نتیجه جمعیت وهابیان نسبت به سایر مذاهب اهل سنت بسیار ناچیز و اندک است، از این‌رو، نباید عقاید و باورهای وهابیان را به حساب برادران اهل سنت بگذاریم. قاطبه اهل سنت اهل تنزیه‌اند و خداوند تبارک و تعالی را پیراسته از «حد» می‌دانند.

بیهقی در کتاب خود پس از اشاره به برخی روایات مجعول از ابن عباس درباره صفات خبری می‌گوید:

چگونه ممکن است این افتراها از ابن عباس صحیح باشد؛ درحالی‌که دیگر صحابه (با شدت حاجت به معرفت آنها)، نه چنین چیزی را روایت کرده‌اند و نه از آن خبر دارند؟ اما آنچه کلیبی و امثال او گفته‌اند، سبب می‌گردد که خداوند محدود باشد، و اثبات «حد» برای خداوند سبب می‌گردد که خدا را حادث بدانیم؛ زیرا «حد» نیازمند محدود کننده است؛ درحالی‌که خداوند سبحان قدیم است.<sup>۱</sup>

نویسنده دیگری از محققان اهل سنت درباره نظریه تأویل و ردّ نظریه تجسیم می‌گوید:

ما معتقدیم که نصوص متشابه، دارای معنای صحیح مناسب با ذات باری تعالی است که خالی از مشابهت با حوادث و پدیده‌هاست و این معانی ظاهری که لازمه آن حدوث و مماثلت و همانندی با حوادث است، معنای واقعی آیات و روایات نیست. این عقیده، عقیده سلف صالح نیز بود، لکن چون برخی از فرقه‌های بدعت‌گذار ظهور کردند و به ظواهر آن آیات متشابه تمسک جستند و به معنای ظاهری آنها معتقد شدند،

۱. الأسماء و الصفات، ص ۵۷۳.

گروهی از علمای متأخر ترسیدند که این بدعت‌ها در اعتقاد ضعیفان اثر کند. بدین جهت به تأویل پرداختند و آیات را به معانی موافق و مناسب با دلایل عقلی تأویل کردند.<sup>۱</sup>

سعد الدین تفتازانی، شارح عقاید نسفی، نیز راه تأویل را می‌پذیرد و در پاسخ کسانی که به ظواهر آیات تمسک کرده‌اند، می‌نویسد:

این برداشت جز توهم محض، چیزی نیست؛ زیرا دلایل قطعی بر تنزیه و پاکی خداوند اقامه شده است. بنابراین دو راه بیشتر وجود ندارد؛ یا اینکه علم و فهم این‌گونه نصوص به خداوند واگذار شود؛ چنان‌که شیوه پیشینیان بوده است، یا با تأویلات صحیح بر معانی مناسب حمل شود تا جلو طعن افراد نادان گرفته شود؛ چنان‌که شیوه متأخران است.<sup>۲</sup>

الیاسی در حاشیه بر شرح عقاید نسفی می‌نویسد:

دلایل نقلی، اگر از جهت دلالت بر معنا، قطعی نبود و در حد احتمال و گمان باشد مانند دلیل جسمیت، صورت و جوارح، هرگز نمی‌تواند با دلایلی که از نظر دلالت قطعی و محکم است، معارضه کند. لذا واجب است احتمالات را بر قطعیات و محکّمات حمل کنیم و بر فرض که با ادله قطعی معارضه کند، باید ادله نقلی محتمل را توجیه و تأویل کنیم. بنابراین اگر در آیه‌ای فوقیت به خداوند متعال نسبت داده شده است، مقصود خدای تعالی، بزرگی و عظمت او است، نه فوقیت در مکان. همچنین مقصود از آمدن خداوند، آمدن امر و دستور او است و مقصود از حدیث «خلق آدم علی صورته»، آفرینش برخی از صفات انسان است همسان با صفات خداوند مانند علم، قدرت و رحمت. و مقصود از ید قدرت است و مقصود از وجه، ذات او است.<sup>۳</sup>

۱. حصون الحمیدیة، ص ۳۰.

۲. شرح عقاید نسفی، ص ۶۳ - ۶۶.

۳. حاشیه الیاسی بر عقاید نسفی، ص ۷۰.

بغدادی صاحب کتاب *اصول الدین*، عرش را که در آیات و روایات آمده، به معنای ملک تأویل کرده است.<sup>۱</sup>

نووی، شارح صحیح مسلم، از قاضی عیاض نقل می‌کند که بین مسلمانان اختلاف نیست که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل کرد.<sup>۲</sup>

### ◆ دیدگاه علمای دیوبندی اهل سنت

علمای دیوبندی<sup>۳</sup> در توضیح آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ می‌گویند:

دیدگاه ما (علمای دیوبند) درباره این آیات آن است که ما به محتوای آیات عقیده داریم، اما چگونگی آن بر ما روشن نیست. ما به خداوند سبحان ایمان داریم، اما او را از صفات آفریده‌ها و نقص و حدوث پاک و منزه می‌دانیم؛ چنان که رأی علمای گذشته ما این بوده است، اما آنچه علمای متأخر درباره آیات صفات گفته‌اند نیز حق است؛ زیرا متأخران آیات را به تأویلات صحیح از نظر لغت و شرع حمل کرده‌اند و گفته‌اند: مقصود از استواء، استیلا و مقصود از دست، قدرت و ... است و تأویل آیات

۱. اصول دین، ص ۱۱۳.

۲. شرح صحیح مسلم، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴.

۳. دیوبندی نام یک جنبش اسلامی از شاخه سنی صوفی است که از هندوستان آغاز شد و در دوران معاصر به افغانستان، آفریقای جنوبی و بریتانیا نیز گسترش یافته‌است.

نام این فرقه از مدرسه دارالعلوم دیوبند گرفته شده که در محلی به نام دیوبند - که بخشی از شهر سهارنپور در ایالت اوتارپرادش بود - قرار داشت. این مدرسه شبانه‌روزی که نام دارالعلوم را بر آن نهادند، در پانزدهم محرم سال ۱۲۸۳ ق / ۱۸۶۷ م، به همت شیخ قاسم نطاوی و به کمک شیخ رشید احمد گنگوهی به عنوان حامی معنوی آن تأسیس شد. دیوبندیان در اعتقادات، ماتریدی و در فقه، حنفی مذهب‌اند و اگرچه تمام شاخه‌های صوفی و طریقت‌های آنها را قبول دارند، ولی طریقه چشتیه را طریقه خود قرار داده‌اند و به طرق نقشبندیه، قادریه و سهروردیه ارادت دارند. آنان شاه ولی‌الله دهلوی را بزرگ طریقت خود می‌دانند.

به فهم افراد قاصر نزدیک‌تر است و جهت و مکان برای خداوند بزرگ جایز نیست و او منزّه از صفات نقص است.<sup>۱</sup>

### ◆ وهابیت و اثبات مکان برای خداوند!

از آنجا که وهابیان قائل به تجسیم‌اند و به خدایی معتقدند که دارای صورت، چشم، گوش، دست، پا و ... است، برای خدا جاه و مکانی نیز در نظر گرفته و کمال معرفت به ذات مقدّس الهی را در این دانسته‌اند که انسان معتقد شود خدای متعال بالای همه مخلوقات و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است و گاهی بر اثر خستگی، پا را روی پا قرار می‌دهد و به استراحت می‌پردازد! و اگر کسی چنین خدایی را انکار کند، گمراه و کافر است. محمد بن صالح عثیمین، عضو هیئت علمای بزرگ وهابیان، می‌گوید:

از گمراهی شخص این است که بگوید خداوند با ماست و منکر این باشد که خداوند در آسمان بالا است. و الذی یعتقد هذا أشهد بالله أنه کافر.<sup>۲</sup>

در یکی از کتب فتوایی وهابیان، در پاسخ به این سؤال که امام مسجد قریه‌ای معتقدند که خداوند در جای خاصی نیست؛ یعنی منزّه از مکان است. حکم نماز به امامت این شخص چگونه است؟ لجنه در پاسخ به این پرسش می‌گوید: این‌گونه

۱. «هل تجوزون إثبات جهة و مکان للباری تعالی؟ قولنا فی أمثال تلك الآيات أنا نؤمن بها و لا یقال کیف و نؤمن بالله سبحانه و تعالی متعال و منزّه عن صفات المخلوقین و عن سمات النقص و الحدوث؛ كما هو رأی قدمائنا. و أما ما قال المتأخرون من أئمتنا فی تلك الآيات یا ولونها بتأویلات صحیحة سائغة فی اللّغة و الشرع بأنه یمكن أن یكون المراد من الإستواء الإستیلاء و من الید القدرة إلى غیر ذلك تقریباً إلى أفهام القاصرین، فحقّ أيضاً عندنا و أما الجهة و المكان، فلا نجوز إثباتهما له تعالی و نقول تعالی منزّه و متعال عنهما و عن جمیع سمات الحدوث» (مهند علی المفند، ص ۴۸).

۲. سلسله مؤلفات فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین.



افراد (منکرین مکان برای خدا) کافرند و نماز به امامت آنها صحیح نیست: «أنهم کفار، لاتجوز الصلاة خلفهم و لاتصح». <sup>۱</sup> سپس می‌گوید:

هرکه مخالف این دیدگاه باشد یا در آن طعن بزند، او مبتدع و خارج از جماعت است: «فمن خالف شيئاً من هذه المذاهب او طعن فيها فهو مبتدع، خرج من الجماعة». <sup>۲</sup>

در کتاب اثبات الحد لله آمده است:

و لله عزوجل عرش و للعرش حملة يحملونه و لله عزوجل على عرشه و له حد يتحرك و يتكلم و ينظر و يضحك و يفرح؛ <sup>۳</sup>  
برای خداوند عرشی است، و برای عرش حاملانی است که آن را حمل می‌کنند، و همچنین خداوند محدود است، حرکت می‌کند، حرف می‌زند، نگاه می‌کند، می‌خندد و شادی می‌کند!

### نقد و بررسی

در قرآن تعبیراتی به کار رفته که نشان می‌دهد خداوند موجودی است غنی و بی‌نیاز و در عین حال، تمام موجودات در هر لحظه به او محتاج‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ <sup>۴</sup> این وجود غنی و مطلق در هر مکانی وجود دارد و به همه چیز نزدیک است:

۱. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية، ج ۷، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. اثبات الحد، ص ۱۱۶.

۴. سوره فاطر، آیه ۱۵.

﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛<sup>۱</sup> ﴿وَمَعَهُمُ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾؛<sup>۲</sup> ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ  
وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛<sup>۳</sup> ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي  
الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾.<sup>۴</sup>

در کلام نورانی ائمه علیهم السلام نیز هر نوع مکان از خداوند نفی و به شبهات مربوط  
به این موضوع پاسخ داده شده است. برخی از این روایات را نقل می‌کنیم:  
راوی می‌گوید:

از حضرت رضاع علیه السلام درباره معنای قول خداوند: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ  
صَفًّا صَفًّا﴾ سؤال کردم. آن حضرت فرمود: خدای عزوجل به آمدن و  
رفتن وصف نمی‌شود. او از انتقال (از مکانی به مکان دیگر) منزّه است.  
جز این نیست که مقصود از این آیه این است که: ﴿وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ  
الْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا﴾.<sup>۵</sup>

بنابراین معنای این آیه با توجه به آیه قبل از آن و توضیح امام رضاع علیه السلام، چنین  
است: «آن زمان که ... و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف  
حاضر شوند».

راوی می‌گوید:

به حضرت رضاع علیه السلام عرض کردم: درباره حدیثی که مردم از پیامبر روایت  
می‌کنند که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۴. سوره زخرف، آیه ۱۴.

۵. توحید صدوق، باب تفسیر قوله ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ...﴾، ص ۱۶۲.

(آسمان اول) فرود می‌آید»، شما چه می‌فرمایید؟  
 حضرت فرمود: «خدا لعنت کند تحریف‌کنندگان کلام از جای خود را! به  
 خدا قسم، رسول خدا این چنین نگفته است». آن حضرت فرمود: «خداوند  
 تبارک و تعالی، ملکی را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد، در ثلث آخر هر شب  
 و در اول هر شب جمعه، و به او دستور می‌دهد که ندا کند: آیا سائلی  
 هست تا به او عطا کنم؟ آیا تائبی هست تا توبه او را قبول کنم؟ آیا  
 آمرزش طلبی هست تا او را بیامرزم؟ ای طالب خیر، روی آور(به کار خود و  
 فراتر آئی). ای پویای شر، کوتاه کن (و از بدی دست بردار).  
 آن ملک همچنان ندا می‌کند تا فجر آن شب طلوع کند و چون فجر طالع  
 شود، به جایگاه خود در ملکوت آسمان بازگردد. اینچنین برایم روایت کرد  
 پدرم، از جدّم، از رسول خدا»<sup>۱</sup>.

#### ◆ خبر عروج پیامبر ﷺ

راوی گوید:

به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: به چه علت خداوند پیامبرش را  
 به آسمان بالا برد و از آنجا به سدره المنتهی انتقال داد و از آنجا به

۱. عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنى، عن ابراهيم بن ابي محمود، قال: قلت للرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله! ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله ﷺ أنه قال: «إن الله تبارك و تعالی ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا»؟ فقال عليه السلام: لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه! والله ما قال رسول الله ﷺ كذلك. إنما قال ﷺ: «إن الله تبارك و تعالی يُنزل ملكاً إلى السماء الدنيا كل ليلة في الثلث الأخير، و ليلة الجمعة في أول الليل، فيأمره فينادي: هل من سائل فأعطيه؟ هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ يا طالب الخير أقبل، يا طالب الشر أقصر. فلا يزال ينادى بهذا، حتى يطلع الفجر. فإذا طلع الفجر، عاد إلى محله من ملكوت السماء. حدثني بذلك أبي، عن جدّي، عن رسول الله ﷺ (توحيد صدوق، باب نفي المكان و...، ص ۱۷۶، ح ۷).

حجاب‌های نور برد و (آن‌گاه پس از طی این مراحل) در آنجا او را مخاطب قرار داد و با او مناجات فرمود و حال آنکه خداوند را به جا و مکان نتوان توصیف کرد؟!

آن حضرت در جواب فرمود: خداوند متعال، هرگز به جا و مکان توصیف نمی‌گردد و زمان بر او جاری نمی‌گردد، ولی خواسته است، آسمان نشینان و فرشتگانش را به دیدار پیامبرش، شرفیاب و گرامی بدارد و نیز خواسته است که شگفتی‌های عظمت خداوندی را به پیامبرش نشان دهد تا پس از فرود آمدن، از آنچه دیده، خبر دهد. این مطلب (معراج) آن‌گونه که تشبیه کنندگان می‌گویند نیست. خداوند از آنچه بدو شرک می‌ورزند، منزّه و متعالی است.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرموده است:

خداوند تبارک و تعالی، نه به زمان توصیف می‌شود، نه به مکان، نه به حرکت، نه به سکون، و نه به نقل و انتقال و جا به جا شدن. بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است. خدا والاتر و برتر است از آنچه می‌گویند.<sup>۲</sup>

۱. «عن یونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن، موسى بن جعفر علیه السلام: لأیّ علة عرج الله بنبيه صلی الله علیه و آله إلى السماء، و منها إلى سدرة المنتهی، و منها إلى حجب النور، و خاطبه و ناجاه هناك؛ و الله لا یوصف بمكان؟! فقال علیه السلام: إن الله تبارک و تعالی لا یوصف بمكان و لا یجری علیه زمان و لکنه عزوجل أراد أن یشرف به ملائکته و سکان سماواته، و یکرّمهم بمشاهدته، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه. و لیس ذلک علی ما یقول المشبهون. سبحان الله و تعالی عمّا یشرکون» (توحید صدوق، باب نفی المكان و...، ص ۱۷۵، ح ۵).

۲. «عن أبي بصیر، عن الصادق علیه السلام قال: إن الله تبارک و تعالی لا یوصف بزمان و لا مکان و لا حركة و لا انتقال و لا سکون، بل هو خالق الزمان و المكان و الحركة و السکون. تعالی الله عمّا یقولون علواً کبیراً» (توحید صدوق، باب نفی المكان و...، ص ۱۸۳-۱۸۴، ح ۲۰).

## ◆ فوقیت برای خداوند!

یکی از عقاید وهابیت در توحید صفاتی خداوند که به اشکال مختلف در عقاید آنان ظهور و در آثار بزرگان و رهبرانشان انعکاس یافته، این است که خداوند - العیاذ بالله - در جهت و مکان خاص قرار دارد. آنان معتقدند خداوند از نظر فیزیکی و خارجی، در جهت فوق و بالا قرار دارد. آنها این عقیده را امری ضروری و فطری می‌دانند. ابن تیمیه که دیدگاه‌های او ریشه و اصل اساسی وهابیت است، چگونگی این فوقیت را این‌گونه بیان می‌کند:

هوا فوق زمین است، ابر فوق هواست، آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش، فوق آسمان‌هاست و خداوند فوق همه اینها قرار دارد.<sup>۱</sup>  
همچنین می‌گوید: «این اعتقاد، با عقل و فطرت سازگار است».<sup>۲</sup>  
وی در مقام تأکید این مطلب می‌گوید:

کسانی که قائل به دیدن خدا می‌باشند، ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، سخنشان به حکم ضروری عقل معلوم الفساد است.<sup>۳</sup>  
ابن تیمیه همچون ابن خزیمه<sup>۴</sup> بر اساس برخی روایات معتقد است که عرش خدا روی آب است و خدا فوق عرش است.<sup>۱</sup> او در نامه‌ای به برادرش زین‌الدین می‌نویسد:

۱. منهاج السنّة، ج ۱، ص ۲۶۳؛ کتاب التوحید، ص ۱۴۹.

۲. کتاب التوحید، ص ۲۱۹.

۳. کتاب التوحید، ص ۲۱۷.

۴. دانشمندان مکتب خلفا، ابن خزیمه را با چنین تعبیری یاد کرده‌اند: «إمام الأئمة، الحافظ الكبير و المجتهد المطلق، بحر العلوم، رأس المحدثین و حبر العلماء العاملين، كعبة العلماء».  
وی در سال ۲۱۳ ق به دنیا آمد و در سال ۳۱۱ درگذشت. علمایی که از ابن خزیمه حدیث روایت کرده‌اند، بسیارند؛ از جمله آنان، صاحب کتاب صحیح بخاری و صاحب کتاب صحیح مسلم هستند. خود ابن خزیمه نیز از این هر دو حدیث روایت کرده است. ابن خزیمه علاوه بر رساله‌هایی که در جواب سؤال‌ها نوشته، بیش از ۱۴۰ کتاب تألیف کرده است. از تألیفات او کتاب صحیح ابن خزیمه C

خدای تعالی فوق عرش خویش است، آن گونه که شایسته او است، نمی‌گوییم فوقیت او مانند فوقیت مخلوقی بر آفریده‌ای دیگر است، چنان که مشبیه می‌گویند و نمی‌گوییم خدا فوق آسمان‌ها و عرش نیست، چنان که معطله جهیمه پیروان جهیم بن صفوان<sup>۲</sup> می‌گویند، بلکه می‌گوییم او بالای آسمان‌ها بر عرش خویش نشسته است و جدای از مخلوقات خویش است.<sup>۳</sup>

محمد ناصرالدین البانی، یکی از علمای برجسته وهابیان، در حمله به علمای جامعه‌الآزهر می‌گوید: خدشناسی علمای‌الآزهر به اندازه یک چوپان نیست. اگر از چوپان پرسیده شود که خدا در کجاست، جواب می‌دهد که در آسمان، اما اگر همین سؤال از دانشمندان‌الآزهر شود، می‌گویند خدا مکان ندارد.<sup>۴</sup>

---

است که بعضی از ائمه علم حدیث مکتب خلفا، کتاب صحیح او را برتر از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم وصف کرده‌اند. ابن خزیمه در عقیده، «سلفی» و در فقه، پیرو مذهب شافعی بود. ابن خزیمه کتابی دارد به نام التوحید که در آن احادیثی درباره خدا نقل می‌کند و کاملاً پیداست که او قائل به جسمیت، جهت و مکان برای خداست.

۱. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. جهیم بن صفوان، بنیان‌گذار فرقه جهیمیه، در میان فرقه‌های جبریه مکتبی نو را پایه ریزی کرد و در اواخر دوران بنی امیه کشته شد. جهیمیه سرسخت‌ترین گروه جبریه‌اند؛ چرا که سایر فرقه‌های جبریه تا اندازه‌ای به اراده آدمی و نقش آن اعتقاد دارند، ولی جهیمیه هیچ نقشی برای اراده آدمی قائل نیستند. به اعتقاد آنان ثواب و عقاب نیز جبری است، بهشت و جهنم پس از وارد شدن مردم در آنها نابود می‌شوند و سرانجام جز خدا کسی باقی نخواهد ماند. جهیمیه همانند معتزله، ذکر هر نوع صفتی را برای خداوند موجب تشبیه می‌دانند و همه صفات را از خداوند نفی می‌کنند. یکی از گمراهانه‌ترین خصوصیات جهیمیه این است که ایمان را تنها به معرفت خداوند می‌دانند و هیچ چیز دیگری را به عنوان شرط ایمان نمی‌پذیرند (رک: نقش ائمه در احیای دین، ج ۲، ص ۱۵۴).

۳. همان، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. سلسله قضایا عقیده، ص ۲۲.

## نقد و بررسی

ما داوری را به عهده خواننده می‌گذاریم و تنها به چند پرسش اکتفا می‌کنیم: آنان ادعا می‌کنند که «عقیده به فوقیت برای خداوند، نظری و عقلی است». مقصود آنان چه نوع فوقیت است؟ اگر مقصود فوقیت مادی باشد، مانند اینکه ابرها و آسمان در بالای موجودات قرار دارند، در این صورت آیا مسئله جسمانیت، مکانیت و خالی بودن مکان‌های دیگر، برای خداوند ثابت نمی‌شود؟ آیا این عقیده، مخالف صریح آیاتی نیست که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> یا می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾<sup>۲</sup>

البته در قرآن، کلمه «فوق» در مورد حضرت حق به کار رفته است که مقصود، معنای کنایی آن است، نه معنای ظاهری که لازمه‌اش جسمانیت و مکانیت است. کسانی که عقیده دارند می‌توان در قیامت خداوند را بدون آنکه در جهت و مکانی خاص قرار داشته باشد، دید (دیدگاه اشاعره)، برای فرار از قول به جسمانیت خداوند، ملتزم شده‌اند که خداوند، جهت و مکان ندارد.

این سخن، از نظر ما پذیرفتنی نیست؛ زیرا لازمه دیدن، جهت و مکان داشتن است و بدون داشتن جهت، رؤیت ممکن نیست. البته ابن تیمیه نیز بر اشاعره اشکال می‌کند، اما ما هم نظر اشاعره و هم نظر ابن تیمیه را نقد علمی می‌کنیم.

### ♦ خداوند بر عرش قرار دارد!

وهابی‌ها برای عرش خداوند، شکل و شمایل خاصی ساخته‌اند. آنان پنداشته‌اند

۱. «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سمت که رو کنید، همان‌جا رو به خداست. خدا فراخ رحمت و داناست» (سوره بقره، آیه ۱۱۵).

۲. «او با شما است، هر جا که باشید» (سوره حدید، آیه ۴).

خداوند دارای وزن سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا در می‌آید! ابن تیمیه، مقتدای وهابیان، در کتاب‌های گوناگون خود چنین می‌گوید: «خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قبه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش، به‌علت سنگینی خدا، مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب، به صدا درمی‌آید!»<sup>۱</sup>

در کتاب اثبات الحد لله آمده است:

فمن زعم أن الله على العرش استوى على خلاف ما تقرّر في قلوب  
العامّة فقد كفر و ارتدّ عن دين الإسلام؛<sup>۲</sup>

کسی که اعتقادش بر خلاف عقاید عموم مردم درباره استوای  
خداوند بر عرش باشد، کافر و مرتد از دین اسلام است.

ابن قیم جوزی، شاگرد و مبلّغ عقاید ابن تیمیه، و نیز سلیمان بن عبدالله بن  
محمد بن عبدالوهاب می‌گویند:

ضخامت عرش خداوند که به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت  
هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آنها نیز به اندازه فاصله  
میان دو آسمان است. این قوچ‌ها روی دریایی قرار دارند که عمق آن، به  
اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است.<sup>۳</sup>

۱. رک ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۳۷، ۱۵۱ و ۵۸۰، ج ۶، ص ۵۵۶ و ۵۸۸، ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس  
الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، ج ۱، ص ۵۶۹ و ۵۷۱؛ تعارض العقل و النقل، ج ۷، ص ۴.

۲. اثبات الحد لله، ص ۱۱۸.

۳. توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۵۲۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیة، ج ۱،  
ص ۵۰؛ شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۶۷۷.



## نقد و بررسی

پیش از نقد دیدگاه وهابیان درباره استقرار خداوند در عرش لازم است که در معنا و مفهوم عرش بحث گردد.

جوهری در معنای عرش می‌نویسد:

سریر الملک (تخت پادشاه) و عرش البیت، سقفه (سقف خانه را عرش آن گویند) و در نزد عرب وقتی گفته شود ثُلَّ عَرْشُهُ، یعنی وَهَى أَمْرُهُ و ذهب عَزَّهُ؛ کارش سست و عزتش از دست رفت.<sup>۱</sup>

علامه شیخ احمد رضا عرش را به سریر ملک و فلک اعلیٰ معنا کرده و در مورد عرش خدای سبحان می‌نویسد: «عرشه تعالی لا یُحَدُّ و لا یوصف؛ عرش خدای تعالی نه تعریف می‌شود و نه وصف می‌گردد».<sup>۲</sup>

احمد بن فارس ضمن اینکه عرش را به معنای نخست می‌آورد، می‌نویسد: «عرش الرجل، قوام أمره؛ عرش انسان، استواری کار او است و عرش خانه سقف آن است».<sup>۳</sup>

فیروز آبادی می‌نویسد: «عرش الله تعالی لا یحد؛ عرش خدا تعریف شدنی نیست» و در عرب وقتی کار کسی رو به سستی می‌رود، می‌گویند: «ثُلَّ عَرْشُهُ».<sup>۴</sup> زمخشری می‌نویسد: «استوی علی عرشه، إذا ملک و ثُلَّ عرشه، إذا هلک و العروش، السقوف».<sup>۵</sup>

زیبیدی در تاج العروس می‌گوید: «عرش خدای تعالی محدود به حدی نیست».

۱. صحاح، ماده عرش.

۲. معجم متن اللغة، ج ۴، ماده عرش.

۳. مجمل اللغة، ج ۳، ماده عرش.

۴. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۷۸.

۵. اساس البلاغة، ماده عرش.

راغب اصفهانی استعمالات و معانی متعدد عرش در قرآن را بازگو کرده و گفته: عرش در اصل به معنای شیء سقف‌دار است و جمعش عروش است و خدای تعالی فرمود: ﴿و هی خاویةٌ علی عروشها﴾ «آن قریه بر بامهایش فرو ریخته بود».<sup>۱</sup>

وی می‌نویسد: «به نشیمنگاه سلطان، عرش گویند، به اعتبار بلندی جایگاه و موقعیت سلطان». ایشان آیه ﴿و رفع أبویه علی العرش﴾؛ «یوسف والدینش را بر بالای تخت برد»<sup>۲</sup> و آیه ﴿أیکم یأتینی بعرشها﴾؛ «سلیمان به اطرافیانش گفت: کدام یک تخت بلقیس را برایم در اینجا حاضر می‌کنید؟»<sup>۳</sup> را شاهد می‌آورد. در ادامه می‌نویسد: «و کنی به عن العزّ و السلطان و المملكة» عرش کنایه از عزت و قدرت و حکومت و پادشاهی است» و هرگاه کار کسی رو به سستی می‌رود، می‌گویند: «ثلّ عرشه».<sup>۴</sup>

در نهایت ایشان در توصیف عرش خدا می‌نویسد: «عرش الله، ما لا یعلمه البشر علی الحقیقة الاّ بالاسم»؛ عرش خدا چیزی است که بشر به حقیقت آن جز نامش دانشی ندارد».

وی ضمن رد تصور عامیانه از معنای عرش الهی به استناد آیه ﴿ذو العرش المجید﴾ «خدای سبحان صاحب عرش بلندمرتبه است»<sup>۵</sup> و مانند آن می‌نویسد:

۱. المفردات، ص ۳۱۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳. سوره نمل، آیه ۳۸.

۴. المفردات، ص ۳۱۹.

۵. همان، ۳۲۹.

۶. سوره بروج، آیه ۱۵.

«اینها اشاره به پادشاهی و سلطنت او است، نه به محل برای او؛ چرا که او برتر از آن است که صاحب محل باشد».<sup>۱</sup>

کلمه دیگری که باعث اشتباه و هابیان شده، واژه «استوی» است. جوهری می‌نویسد: «استوی علی ظهر دابته، آی علا و استقر» و این شعر را شاهد خود ذکر می‌کند: «قد استوی بُشر علی العراق / من غیر سیف و دم مهراق؛ بشر بر عراق استیلا یافت، بدون اینکه شمشیری بکشد و خونی بریزد».<sup>۲</sup>

راغب نیز در مفردات می‌نویسد: «استوی وقتی به "علی" متعدی شود، معنای استیلا می‌دهد» و آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾<sup>۳</sup> را شاهد می‌آورد. قرطبی می‌نویسد:

الاستواء فی اللغة، الإرتفاع و العلوّ علی الشیء؛ استوا در لغت به معنای برتری یافتن و علو پیدا کردن بر چیزی است؛ مثل سخن خدای تعالی که به نوح عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مِنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَکِ﴾؛ «وقتی تو و همراهانت بر کشتی سوار شدید».<sup>۴</sup> و می‌فرماید: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلَى ظَهْرِهِ﴾؛ «وقتی بر چهارپایان سوار شدید».<sup>۵</sup>

با توجه به معنای عرش و استوا در لغت باید گفت که سخن ابن تیمیه و وهابیان که می‌گویند خدا حقیقتاً بر عرش استوا دارد، اگر استوا را به معنای استقرار بدانند، لازم‌اش جلوس است. آیا جلوس امر غیر مادی بر شیء مادی یا شیء غیر

۱. المفردات، ص ۳۳۰.

۲. صحاح، ماده سوا.

۳. سوره طه، آیه ۵.

۴. سوره مومنون، آیه ۲۸.

۵. سوره زخرف، آیه ۱۳.

مادی، معنا دارد؟ و آیا روح انسان در بدن او جالس است؟ بی‌تردید استوای بر عرش به معنای لغوی و ظاهری آن مستلزم جسمیت خداست و این قول مشبیهه است. پس باید استوای خدا بر عرش را استیلا و مالکیت و ملکیت حقیقی خدا بر هستی بدانند.

ثانیاً، در کلمات رسول خدا، اصحاب، تابعین و تابعین تابعین سخن در مکان‌داری خدا نیست؛ چنان‌که شهرستانی به نقل از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌نویسد: «وَالَّذِي أَيْنَ الْأَيْنِ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ؛ كَمَا أَنَّ الْمَكَانَ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ، نَمِي تَوَانُ بِهِ أَوْ كَمَا أَنَّ الْمَكَانَ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ»<sup>۱</sup>.

در نهج البلاغه در موارد متعدد نفی مکان‌مندی از خدا شده است؛ از جمله می‌فرماید: «مَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّزَهُ؛ كَمَا أَنَّ الْمَكَانَ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ، نَمِي تَوَانُ بِهِ أَوْ كَمَا أَنَّ الْمَكَانَ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ»<sup>۲</sup>.

مفید در /ارشاد از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

خدا مکان را مکان گردانیده است. پس او را مکانی نیست و او برتر از آن است که مکان او را محدود نماید و او در همه جا هست بدون اینکه مماس به‌جایی باشد.<sup>۳</sup>

ثالثاً، اثبات عرش به عنوان محل استقرار خدای سبحان با سخنان خود وهابیان نیز متعارض است؛ چون اگر سؤال شود آیا عرش الهی مخلوق خداست یا قدیم است و آیا خدا از ازل متصف به استوای بر عرش بوده یا بعد از آنکه عرش را آفرید مستوا بر عرش شد، چاره‌ای ندارند جز آنکه بگویند چیزی اقدام از خدا و قدیم به قدم الهی

۱. نهج البلاغه، ص ۲۱۲، خطبه ۱۵۲.

۲. الصراط المستقیم، ص ۲۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۷.

نیست، و آلا باید به تعدد واجب الوجود رضایت دهند، پس عرش حادث است، پس صفت استوای بر عرش هم حادث است و خدا متصف به صفات حادث شده است.

### ◆ کرسی‌های شاهانه

مطلب دیگری که در حوزه مکان‌داری خدا، از عقاید انحرافی وهابیان به حساب می‌آید، این است که به عقیده آنان، خداوند مانند انسان‌ها و دیگر حیوانات، از محلی به محل دیگر حرکت می‌کند.

ابن تیمیه و ابن قیم جوزی که از استوانه‌های فرقه وهابیت هستند، خداوند را به سلاطین تشبیه می‌کنند و می‌گویند: در روز جمعه، از روزهای آخرت، خداوند از عرش پایین می‌آید و بر کرسی می‌نشیند. کرسی خداوند، در میان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و پیامبران بر این منبرها می‌نشینند. کرسی‌هایی از طلا، این منبرها را احاطه کرده‌اند و شهیدان و صدیقان بر آن می‌نشینند و پس از برگزاری جلسه مفصل و گفتگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند می‌شود و با ترک جلسه، به سوی عرش خود بالا می‌رود!

بر مبنای مذهب وهابیت، کرسی‌های متعددی در فضاهاى مختلف برای خدا در نظر گرفته شده است. ابن قیم می‌گوید:

برای خداوند در هر آسمان، یک کرسی وجود دارد. هنگامی که به آسمان دنیا نزول می‌کند، روی کرسی مختص به آسمان دنیا می‌نشیند و می‌گوید: «آیا استغفار کننده‌ای هست تا او را ببخشم...» و تا صبح در آنجا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می‌کند، بالا

۱. ر.ک: مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیة، ج ۱، ص ۵۱؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶، ج ۲، ص ۵۸۵؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۸؛ روضة المحبین، ج ۱، ص ۴۳۳.

می‌رود و بر کرسی دیگری می‌نشیند!<sup>۱</sup>

ابن تیمیه و ابن قیم درباره کیفیت نشستن خداوند بر کرسی می‌گویند:  
استواء به معنای مجرد استیلا نیست، بلکه به معنای نشستن بر کرسی  
پادشاهی است... استوای خدا بر کرسی، مانند استوای بشر بن مروان بر  
کرسی سلطنت است؛ زمانی که عراق را فتح کرد.<sup>۲</sup>

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون، از کتاب العرش ابن تیمیه نقل می‌کند: «خداوند بر  
کرسی می‌نشیند و محلی را برای نشستن رسول خدا در کنار خودش خالی می‌گذارد!».

### نقد و بررسی

آیا جز این است که وهابیون با بیان این مطالب غیر معقول، مقام و ذات الهی  
را که از هر گونه شائبه مکانی و مادی منزّه و پاک است تنزل داده و پنداشته‌اند  
خداوند نیز مانند پادشاهان، دارای تشریفات و زندگی پر زرق و برق مادی است و  
با بندگان خود، جلساتی برای سامان دادن امور انجام می‌دهد؟

آیا این گونه عقاید، انحراف آشکار از مبانی دین مبین اسلام محسوب نمی‌گردد؟  
چرا باید خداوند متعال را مانند انسانی تلقی کرد که در هر آسمان، به داشتن یک  
کرسی نیازمند است و همیشه برای نشستن بر این کرسی‌ها، میان آسمان‌ها در گشت  
و گذار باشد؟ آیا این عقیده، عجز خداوند در برقرار کردن رابطه با بندگان را ثابت  
نمی‌کند؟ آیا خداوند قدرت و توانایی ارتباط با بندگان، بدون قرار گرفتن در آسمان دنیا  
را ندارد و نمی‌تواند پیام خود را به استغفار کنندگان برساند؟ آیا آن گونه که ابن تیمیه  
استیلا را معنا کرده و حتی جایی را برای رسول خدا ﷺ در کنار او فرض کرده،

۱. اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۵.

۲. تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۳۸۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۷؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۱.

لازمه‌اش این نیست که خداوند، جسم محدودی متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام ﷺ باشد که هر دو با هم در یک کرسی جا می‌گیرند؟!

### ◆ جمع‌بندی

آنچه ذکر گردید، دیدگاه بزرگان وهابیت همچون ابن تیمیه، ابن قیم، محمد بن عبدالوهاب و ... درباره یکی از اساسی‌ترین اصول اسلام یعنی توحید بود که از معتبرترین کتاب‌های اعتقادی آنان ارائه گردید.

تمام اندیشمندان اسلامی از صدر اسلام تاکنون با استناد به قرآن و سنت و عقل، خداوند تبارک و تعالی را منزّه از اوصاف جسمانی می‌دانند، اما فرقه وهابیت نه تنها خدا را محدود، مکان‌مند و دارای اعضا و جوارح می‌دانند، بلکه دیگر مسلمانان را به جهت عدم اعتقاد به چنین پندارهایی، کافر و مشرک و بدعت‌گزار می‌خوانند!

علت اساسی انحراف وهابیت از توحید ناب اسلامی، دوری و فاصله گرفتن از اهل بیت پیامبر ﷺ است. دوری از مکتب اهل بیت ﷺ سبب شد که وهابیت در مورد خداوند متعال به «تشبیه» بگردند؛ چنان‌که برخی فرقه‌های دیگر، به تعطیل روی آوردند.

## ◆ منابع

١. الأسماء و الصفات: ابوبكر بيهقي، بيروت: دارالجيل، ١٤١٧ق.
٢. اثبات الحد لله: أبي محمد محمود بن أبي القاسم بن بدران الدشتي، بي جا، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٣. اجتماع الجيوش الاسلامية: ابن قيم جوزي، محمد بن ابى بكر، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٤. أساس البلاغة: أبي القاسم محمود بن عمر زمخشري، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
٥. اصول الدين: عبدالقاهر بغدادى، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٩٨ق.
٦. بحار الانوار: محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
٧. بيان تلييس الجهمية فى تأسيس بدعهم الكلامية: ابن تيمية أحمد عبد الحلیم أبو العباس الحرانى، مكة المكرمة: مطبعة الحكومة، ١٣٩٢ق.
٨. تاج العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضى الحسينى الزبيدى، دار الهداية، بي تا.
٩. التفسير الكبير: فخر الدين محمد بن عمر التميمى الشافعى الرازى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق.
١٠. تفسير قرآن: محمد بن ابراهيم صدرا، تهران، ١٣٣٢ق.
١١. التوحيد: ابى جعفر محمد على بن الحسن بن بابويه صدوق، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٩٨ق.
١٢. توضيح المقاصد و تصحيح القواعد فى شرح قصيدة الإمام ابن القيم: احمد بن ابراهيم بن عيسى، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
١٣. حادى الأرواح إلى بلاد الأفراح: محمد بن أبى بكر أيوب أبو عبدالله زرعى، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
١٤. درء تعارض العقل و النقل: احمد بن عبدالحليم حرانى (ابن تيمية)، رياض: دارالكنوز الأدبية، ١٣٩١ق.
١٥. رد الإمام الدارمى: عثمان بن سعيد على بشر المريسى العنيد، تحقيق: محمد حامد الفقى، مكتبة ابن تيمية، بي تا.
١٦. الرد على الجهمية: أبو سعيد عثمان بن سعيد الدارمى، الكويت: دار ابن الأثير، ١٤١٦ق/ ١٩٩٥م.
١٧. روضة المحبين و نزهة المشتاقين: محمد بن أبى بكر أيوب أبو عبد الله زرعى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.



١٨. زاد المعاد في هدى خير العباد: ابن قيم جوزي، محمد بن ابي بكر (ابو عبدالله)، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهاردهم، ١٤٠٧ق.
١٩. سلسلة قضايا عقديّة: محمد ناصر الدين الألباني، دارالهدية النبوي، بي جا، بي تا.
٢٠. سلسلة مؤلفات العثيمين: محمد بن صالح عثيمين، دار الثريا، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢١. السنة: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني، الدمام: دار ابن القيم، ١٤٠٦ق.
٢٢. شرح أصول كافي: ملا محمد صالح مازندراني، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
٢٣. شرح عقائد نسفي: سعد الدين تفتازاني، القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٤. صحيح مسلم بشرح النووي: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٣٩٢ق.
٢٥. الصراط المستقيم: زين الدين عاملي، تهران: مكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ق.
٢٦. فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلميّة: احمد بن عبدالرزاق الدويش، الرياض: دار المؤيد، چاپ پنجم، ١٤٢٤ق.
٢٧. فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الأكوان: شيخ سلامة الشافعي القضاعي، بيروت: داراحياء التراث، بي تا.
٢٨. فرهنگ علم كلام: خاتمی احمدی، تهران: صبا، چاپ اول، ١٣٧٠ش.
٢٩. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، بيروت: مؤسسة الرسالة، بي تا.
٣٠. قمع الدجاجلة: عبدالعزيز بن فيصل الرّاجحي، عربستان، بي تا.
٣١. كتاب التوحيد، محمد بن عبدالوهاب، رياض: مطابع الرياض، چاپ اول، بي تا.
٣٢. مجمل اللغة: احمد بن فارس، بيروت: دارالفكر، بي تا.
٣٣. مجموع الفتاوى، احمد بن عبدالحليم حرّاني (ابن تيمية)، مكتبة ابن تيمية، چاپ دوم، بي جا، بي تا.
٣٤. معجم المقاييس اللغة: زكريا ابوالحسن احمد، مكتبة الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق.
٣٥. المفردات في غريب القرآن: أبو القاسم الحسين بن محمد (راغب اصفهاني)، لبنان: دار المعرفة، بي تا.
٣٦. منهاج السنة: احمد بن عبدالحليم حرّاني (ابن تيمية)، مصر: بولاق، چاپ اول، ١٣٢١ق.



توحید و شرک در نجد

قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب

\* محمدعلی موحدی پور

\* . دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناسی تاریخ اسلام.

## ◆ مقدمه

از روزی که محمد بن عبدالوهاب جنبش خویش را در صحرای نجد آغاز کرد، موافقان و مخالفان اظهار نظرهای متفاوتی درباره او ابراز کرده‌اند. یکی از جنجالی‌ترین این اظهار نظرها، در مسلمان یا مشرک بودن ساکنین سرزمین نجد است. نکته درخور توجه این است که این جنبش، بر مشرک دانستن مسلمانان نجد استوار است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب به دلیل مشرک خواندن آنان، جهاد با آنان را جایز شمرد. در حقیقت نکته کلیدی و مهم در تأیید این جنبش، ثبوت شرک، انحراف، بدعت و خرافه در میان مسلمانان نجد است که بر اساس آن مسلمانان مرتد به‌شمار رفته‌اند و حکم به جهاد با آنان صادر شده است. پس اگر نتوان این‌گونه موارد را ثابت کرد، این جنبش با چالشی اساسی روبه‌رو خواهد شد. از طرفی دیگر، برخی از علما و مورخان وهابی بحث و گفتگو در زمینه توحید و شرک قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب را خط قرمز وهابیت می‌دانند و از آن بر حذر می‌دارند.<sup>۱</sup> این نوشتار درصدد ترسیم چهره واقعی

۱. مقدمه تاریخ ابن‌غنام، ص ۱۰۵، ۱۰۷ و ۱۰۸؛ سایت کشف الشبهات، «هل یعقل أن الشرک کان موجوداً فی بلاد نجد قبل الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح فوزان، <http://www.khayma.com/kshf/index.htm>

ساکنین نجد است و هدف ما پاسخ به این سؤال ساده است که آیا شرک و خرافات در سرزمین نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب وجود داشته است؟ آیا آن گونه که موافقان این جنبش تأکید می‌کنند، غالب اهالی نجد مشرک و در جهل خود غوطه‌ور بودند؟ و یا این گفتار دروغی بیش نیست که برای توجیه حرکت انحرافی محمد بن عبدالوهاب درست کرده‌اند، ولی ساکنین سرزمین نجد به عقاید مذهبی خود پای‌بند بوده و علمای بزرگی آنان را هدایت می‌کرده‌اند؟ به هر حال، در پی آنیم که بدون پیش‌داوری درباره تبریئه ساکنین نجد از شرک یا زدن اتهام ظالمانه شرک به آنها، حقیقت به‌گونه‌ای شفاف آشکار گردد. برای این منظور تلاش می‌کنیم واقعیت‌ها را با استفاده از منابع و گفتار خودشان منصفانه بیان کنیم.

پیش از پرداختن به اصل بحث، به دلیل رابطه تنگاتنگ میان وضعیت دینی یک جامعه و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر آن جامعه، به وضعیت سرزمین نجد قبل و بعد از اسلام پرداخته و به اجمال از حیث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درباره آن بحث کرده‌ایم.

#### ◆ پیشینه نجد

از روزگاران قدیم جغرافی‌دانان اسلامی، جزیره العرب را به پنج بخش تقسیم کرده‌اند که بخش‌های کناره و ساحلی با نام‌های حجاز، یمن، تهامه، عروض و بخش میانی جزیره العرب که بزرگ‌ترین قسمت آن است، با نام نجد شناخته می‌شده است.<sup>۱</sup>

سرزمین نجد به جز مقداری از شرق آن سراسر، بیابان‌های خشک و سوزان و

۱. محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة، ج ۱، ص ۷؛ تاریخ الجزيرة العربیة، ص ۱۳.

صحراهای بی‌آب و علف بود که در برخی نقاط آن به صورت پراکنده، گروهی از صحرائشینان اقامت داشتند و پاره‌ای از قبایل سیار عرب نیز گهگاه از آن می‌گذشتند. شهرها و روستاهای نجد بیشتر در شرق این سرزمین پهناور، در مناطقی نزدیک خلیج فارس قرار داشته‌اند. از این‌رو، نام نجد نیز در استعمال خاص خود بیشتر ناظر به همین بخش بوده است.

صحرای سوزان «ربع الخالی» در جنوب، صحرای بزرگ «نفوذ» در شمال و صحرای «دهناء» که آن دو صحرا را به یکدیگر پیوند می‌دهد، موجب می‌شد که قسمت مسکونی نجد - در میان صحرای «دهناء» تا خلیج فارس - به‌طور کامل از سایر بخش‌های شبه جزیره و عراق و شام جدا، و در عزلت کامل باشد. امارات قطیف، احساء، مسقط، عمان و دیگر اماراتی که در کناره‌های خلیج فارس قرار داشتند نیز ارتباط بیابان نجد را با این خلیج و سایر نقاط دنیا به کلی قطع می‌کردند. از این‌رو، سرزمین نجد پس از دوران صدر اسلام، در عزلت کامل فرو رفت و تا میانه قرن دوازدهم، روابط میان نجد و جهان بیرون قطع و یکی از ناشناخته‌ترین نقاط جهان بود، حتی دولت‌هایی مانند دولت عثمانی که بر حجاز فرمانروایی می‌کردند، به آنجا کاری نداشتند. صحاری سوزان گرداگرد سرزمین نجد که رسیدن به مراکز و مناطق مسکونی آن را ناممکن می‌ساخت، موجب شده بود که هیچ نیروی خارجی هرگز به آن سرزمین علاقه و رغبت، و نفوذ و قدرتی نداشته باشد؛ به طوری که در طول هزار و اندی سال جز موارد اندکی، کمترین آگاهی از آن در مصادر و منابع تاریخی به ثبت نرسیده است.<sup>۱</sup>

در سرزمین نجد نیز هیچ‌گونه سند و نوشته تاریخی که بتواند پرتوی بر گذشته

۱. فی شمال غرب الجزيرة، ص ۳۴۷، به نقل از مجله بررسی‌های تاریخی، «روابط ایران با حکومت مستقل نجد»، مدرسی طباطبایی، ش ۴، سال ۱۱.

تاریک و ناشناخته آن در طول این سال‌ها بیفکند، وجود ندارد، حتی آثار و بناهای قدیمی مثل کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها که می‌توانست گوشه‌هایی از تاریخ گذشته نجد را روشن سازد، همه از میان رفته است. اهالی نجد نیز پس از باز شدن نسبی دروازه‌های نجد به روی دیگران، در نیمه نخستین قرن سیزدهم و با مشاهده اقبال فرنگیان بدین‌گونه آثار با توجه به نفرتی که از بیگانگان داشتند، اکثر آن آثار و بناها را با خاک یکسان کردند.<sup>۱</sup> بخشی از کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها نیز به این پندار که فرنگیان به‌عنوان رمز و نشانه بر سنگ‌ها و کوه‌ها نقش کرده‌اند، به‌دست اهالی نجد از میان رفت و بخشی دیگر هم که مربوط به مقبره‌ها و زیارتگاه‌ها بود، بنابر معتقدات مذهبی وهابیان معدوم گردید.<sup>۲</sup>

سرزمین نجد در دوران قبل از اسلام، محل زندگی قبیله‌هایی از جمله طسم، جدیس و ثمود بود که به‌علت سرپیچی از فرامین الهی مورد غضب خداوند قرار گرفتند و نابود گشتند. قبیله ثمود به‌دلیل ذکرش در قرآن و برجای ماندن برخی از آثارش معروف‌تر است.<sup>۳</sup> مورخان برای آنان حاکمانی ظالم و مستبد برشمرده‌اند که خدا و قیامت را فراموش کرده و به فساد و تباهی مشغول بودند.

از سویی دیگر، سرزمین نجد در دوران صدر اسلام موطن مسیلمه کذاب بوده که به دروغ ادعای پیامبری کرده بود. پس از وفات پیامبر ﷺ در صفر سال یازدهم قمری، عده‌ای از اهالی جزیره العرب، به‌ویژه در نواحی شرقی عمان، یمامه (نام قدیم نجد)، بحرین و... مرتد شدند و ابوبکر طی نبردهایی معروف به رده، آنان را

۱. تاریخ نجد، ص ۲۶؛ مدینه الریاض عبر أطوار التاریخ، ص ۱۵.

۲. مجله بررسی‌های تاریخی، «روابط ایران با حکومت مستقل نجد»، مدرسی طباطبایی، ش ۴، سال ۱۱.

۳. مدینه الریاض عبر أطوار التاریخ، ص ۲۲؛ تاریخ الجزیره العربیه، ص ۲۶.

سرکوب کرد.<sup>۱</sup>

نکته جالب توجه، پیش‌گویی رسول خدا ﷺ درباره ظهور چنین فرقه‌ای در آخرالزمان است. آن حضرت در احادیثی از آنان به شاخ شیطان تعبیر کرده و سرزمین نجد را سرزمین زلزله‌ها و فتنه‌ها معرفی می‌کند<sup>۲</sup> و یکی از بارزترین ویژگی‌های آنان را تراشیدن سر خویش برمی‌شمرد.<sup>۳</sup>

### ◆ نجد از منظر سیاسی

در زمان‌های گذشته سرزمین نجد همواره از وجود حاکمانی قدرتمند و عادل که بتوانند سرزمین نجد را یک‌پارچه و امنیت و آرامش را برایش به ارمغان بیاورند، محروم بوده است. نجد به علت دور بودن از مرکز خلافت امویان و عباسیان، مورد توجه جدی دستگاه خلافت نبود؛ به طوری که حتی والیان و حکمرانان آن نواحی در بیشتر موارد از سوی والیان دیگر مناطق از جمله حجاز منسوب می‌گردیدند و در

۱. رک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷-۹۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۸-۲۳۸؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۸-۳۲۸.  
۲. «ذکر النبی اللّٰهُمَّ بارک لنا فی شامنا! اللّٰهُمَّ بارک لنا فی یمیننا! قالوا: یا رسول الله و فی نجدنا؟ قال: اللّٰهُمَّ بارک لنا فی شامنا اللّٰهُمَّ بارک لنا فی یمیننا! قالوا: یا رسول الله و فی نجدنا؟ فأظنه قال: فی الثالثة: هناك الزلازل و الفتن و بها یطلع قرن الشیطان» (مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۳؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۹۰؛ الاستذکار، ج ۸، ص ۲۲۱).  
۳. «یخرج ناس من قبل المشرق یقرؤون القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیها حتی یعود السهم إلى فوقهم قال ما سیماهم قال سیماهم التحلیق و التسیب» (مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۴؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۱۹؛ با اندکی تفاوت رک: المحلی، ج ۱۱، ص ۱۰۳؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۴۲۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲؛ سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۲۰؛ الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ص ۱۷۹۶؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۰).



برخی از موارد دستگاه خلافت برای مناطق متعدد، والی واحدی انتخاب می‌کرد.<sup>۱</sup> از سویی دیگر، فقدان آب و اقلیم مناسب برای زندگی و کشاورزی، همواره جنگ و خونریزی را در میان آنان رقم زده بود، تا جایی که دو قبیله هم‌جوار از شبیخون قبیله همسایه در امان نبودند. این شرایط زمینه عقب‌ماندگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نجد را فراهم آورده بود و شاهد بر این مدعا جنگ‌ها و خونریزی‌هایی است که مورخان بدان اذعان کرده‌اند.<sup>۲</sup>

مورخان اجماع دارند که گروهی از فرقه زیدیه به نام «اخضریون» در سال ۲۵۳ق بر یمامه و اطراف آن چیره گشتند و به‌علت فقدان حاکمی قدرتمند در همسایگی خود، سالیان مدیدی بر آنجا حکمرانی کردند.<sup>۳</sup> ولی با آشکار شدن ضعف در حکومت اخضریون، زمینه جنگ و خونریزی مجدد فراهم شد و حملاتی از ناحیه اشراف مکه، قرامطه، عیونیین و حکومت جبرین به نجد صورت گرفت.<sup>۴</sup> با سقوط دولت اخضریان، سرزمین نجد تجزیه و به امارات کوچک‌تری تبدیل شد و آرامش نسبی‌ای که در زمان اخضریان بر نجد حاکم بود، از میان رفت و جایش را به ناامنی داد. از این زمان به بعد، دیگر حاکم قدرتمندی بر نجد مسلط نگردید و ناامنی و آشوب پیوسته در سراسر نجد موج می‌زد.

قبایل مختلف موجود در نجد دائماً در رعب و وحشت به سر می‌بردند و از گزند قبایل دیگر در امان نبودند. هرگوشه‌ای از نقاط مسکونی نجد فرمان‌بردار یکی از

۱. تاریخ البلاد العربیة السعودیة، ص ۳۳۱؛ تاریخ الجزیرة العربیة، ص ۳۴، ۳۵.

۲. برای آگاهی بیشتر از منازعات رک: تاریخ ابن عباد، تاریخ ابن یوسف، عنوان المجد فی تاریخ نجد، تاریخ الفاخوری، تاریخ ابن عیسی.

۳. مدینة الریاض عبر أطوار التاریخ، ص ۵۱؛ تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۳۷.

۴. تاریخ الجزیرة العربیة، ص ۳۷.

امرا و شیوخ محلی بود که هیچ‌یک در بیرون از منطقه سکونت خود نفوذی نداشتند. آنان گهگاه به رسم قدیم عرب به قبایل و مناطق هم‌جوار شیبخون زده، به غارت می‌پرداختند و مجدداً به مسکن و مأوای خویش باز می‌گشتند. حکومت‌های محلی، تابع هیچ قانونی نبودند و قلمرو تحت حکومت خویش را مطابق امیال نفسانی خود حکومت می‌کردند. به عبارت دیگر، می‌توان این دوران را، دوران ملوک الطوائفی سرزمین نجد نامید که زور و شمشیر بر همه چیز حاکم بود. از این‌رو، سرزمین نجد همیشه در حالت جنگ و خون‌ریزی بود، تا زمانی که عبدالعزیز توانست تمام نجد را با یکدیگر متحد سازد.<sup>۱</sup>

ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که با استیلای دولت عثمانی بر مصر (۱۵۱۷م)، حجاز تحت نفوذ دولت عثمانی درآمد. دولت عثمانی، یمن و احساء را به ترتیب در سال‌های ۱۵۳۸م و ۱۵۵۲م به تصرف درآورد و بدین ترتیب سرزمین نجد در محاصره کامل سرزمین‌های تحت نفوذ دولت عثمانی قرار گرفت، اما هیچ‌گاه تا قبل از محمد بن عبدالوهاب، سرزمین نجد به‌طور مستقیم تابع دولت عثمانی نبود و قبایل مانند قبل، به حکمرانی در حیطة خود ادامه می‌دادند.<sup>۲</sup>

#### ◆ نجد از منظر اجتماعی و اقتصادی

سرزمین نجد به علت اقلیم نامناسب، از اندک مناطقی است که از گزند اختلاط با نژاد غیر عرب محفوظ ماند و اکثر ساکنین آن به قبایل معروف عرب منتسب هستند. ساکنین نجد به دو دسته عشایر و شهرنشینان تقسیم می‌شوند که تعداد بادیه‌نشینان بر شهرنشینان فزونی دارد. زندگی شهری با زندگی عشایر تفاوت

۱. مجله بررسی‌های تاریخی، «روابط ایران با حکومت مستقل نجد»، مدرسی طباطبایی، ش ۴، سال ۱۱.

۲. بحوث و تعلیقات علی تاریخ المملكة العربية السعودية، ص ۱۳.

داشت. به طور مثال، رؤسا در قبایل بر اساس ویژگی‌های فردی مانند شجاعت، سخاوت، کرم و... انتخاب می‌شدند و بر همین اساس، علقه بین مردم و حاکمان بیشتر بود، بر خلاف ریاست در شهرها که بر اساس ویژگی‌های فردی نبود، بلکه یا از طریق وراثت بود یا از طرق زور و حيله و فریب‌کاری حاکم. به همین علت علقه بسیار اندکی بین مردم و حاکمان شهری وجود داشت و همان مقدار ناچیز هم برای حفظ جان بود.

همچنین به دلیل عدم امکان انتقال ثروت در زندگی شهری، ساکنین شهر تن به ظلم حاکمان می‌دادند، زیرا جنگ باعث از بین رفتن ممتلكات آنها می‌شد. لذا اکثر مورخان، امرای نجد را در این زمان افرادی ظالم و جائز توصیف کرده‌اند. در مقابل عشایر به علت قابل انتقال بودن ثروتشان به محض احساس ظلم کوچ می‌کردند و هیچ‌گاه زیر بار ظلم و ستم نمی‌رفتند.

غالب ساکنین سرزمین نجد بی‌سواد بودند و تعلیم و تعلم محصور در تعدادی از شهرنشینان بود. آن تعداد محدود نیز فقط به فراگیری علوم شرعیه می‌پرداختند و در میان مذاهب چهارگانه فقط به تدریس فقه حنبلی اشتغال داشتند. یکی از انگیزه‌های آنان برای یادگیری علوم شرعی، عهده‌دار شدن منصب قضاوت بود و پر واضح است که امر قضا فقط در میان شهرنشینان بود و عشایر در مشکلات خود به عرف و تقلید از قبایل رجوع می‌کردند.

در یک کلام می‌توان گفت که به علت وضعیت اجتماعی و اقتصادی خاصی که در سرزمین نجد حاکم بود، روحیه استقلال‌طلبی در ساکنین سرزمین نجد شدت داشت و به علت عدم سلطه حکومتی قدرتمند در نجد و وضعیت اقتصادی‌شان، آنان سلطه هرگونه حکومت مرکزی را نفی می‌کردند.<sup>۱</sup>

۱. بحوث و تعلیقات فی تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ص ۱۶

## ◆ چند دیدگاه درباره اوضاع دینی نجد

درباره وضعیت دینی نجد، مورخین و متفکرین چندین نظریه ارائه کرده‌اند: گروه اول طرفداران محمد بن عبدالوهاب‌اند که در مورد شیخ و طرفدارانش دچار غلو شده و غالب مردمان عصر خویش و ماقبل خود را کافر و مشرک توصیف کرده‌اند. گروه دوم افرادی‌اند که تمام افراد جزیره العرب به‌خصوص اهالی نجد را افرادی مؤمن و درستکار دانسته و معتقدند که مورخان و علمای وهابی در توصیف اهالی نجد دچار مبالغه و اشتباه شده‌اند. گروه سوم افرادی میانه‌رو و متعادل‌اند. این دسته با وجود احترام بیش از حد به بنیان‌گذار وهابیت محمد بن عبدالوهاب و اعتقاد به ارتکاب برخی اعمال نادرست، عمومیت شرک و بدعت در نجد را رد کرده‌اند.

### دیدگاه اول: شرک ساکنان نجد

این گروه غالباً از افرادی می‌باشند که موافق و طرفدار افکار محمد بن عبدالوهاب‌اند و او را فردی مصلح و مخلص می‌دانند. این گروه ساکنین سرزمین نجد را افرادی منحرف از راه راستین اسلام دانسته‌اند که شرکشان از مشرکان صدر اسلام بیشتر بوده است و با مقایسه نجدیان و دیگر ادیان، شرک اینان را بیشتر دانسته‌اند. این گروه انحراف و شرک را در میان مسلمانان تعمیم داده و اکثر مسلمانان را از دایره اسلام خارج کرده‌اند. آنان توسل به انبیا و اولیا، شفاعت، زیارت قبور، دعا کردن و... را بدعت و قائلین به آن را کافر و حتی کسانی را که از آنان تبری نجویند نیز کافر دانسته‌اند. گفتنی است که محمد بن عبدالوهاب نیز به‌عنوان بنیان‌گذار وهابیت، این طرز تفکر را داشت. از این روست که برای شناخت بهتر افکار آنان درباره مسلمانان ناگزیریم به اقوال آنان درباره اوضاع دینی مسلمانان نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب اشاره کنیم.

## ۱. دیدگاه محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب، بنیان‌گذار وهابیت، در موارد مختلف با عبارات صریح و غیرصریح به توصیف مسلمانان عصر خویش و ماقبل خود پرداخته است. او در موارد مختلف به توصیف محاسن کفار قریش، اصحاب مسیلمه، منافقان عصر پیامبر ﷺ پرداخته و برتری آنان را بر مسلمانان عصر خویش، اعم از علما و توده مردم بیان و به زعم خویش ثابت می‌کند که فقط با کسانی جنگیده است که کفار قریش، منافقان و اصحاب مسیلمه بر آنان برتری داشته‌اند. به عبارتی او جامعه مسلمانان عصر خویش و ماقبل خویش را بدتر از کفار قریش شمرده و چهره‌ای مشرکانه و بدعت‌پیشه از آنان ترسیم کرده است. او در کتاب *کشف الشبهات* در وصف کفار قریش این‌گونه می‌گوید:

شب و روز به درگاه خداوند سبحان دعا می‌کردند. سپس برخی از آنها از ملائکه درخواست می‌کردند به سبب پاکی و قربشان در نزد خدا، از خداوند برایشان طلب آمرزش کنند. یا شخص صالحی مثل لات یا پیامبری مانند عیسی را عبادت می‌کردند، و دانستی که پیامبر خدا ﷺ به سبب این شرک با آنان جنگید و به اخلاص در عبادت دعوتشان کرد. بنابراین پیامبر ﷺ با آنان جنگید تا همه دعاها، نذرها، قربانی‌ها، استغاثه‌ها و عبادات برای خدا باشد.<sup>۱</sup>

سپس او به وصف صریح مسلمانان عصر خویش پرداخته، می‌گوید: «کسانی که پیامبر با آنان نبرد کرد، از جهت عقل، بهتر بودند و شرک آنها ضعیف‌تر از اینان بود».<sup>۲</sup> او همچنین در جای دیگر می‌گوید:

آنان معنای لا اله الا الله را نمی‌دانند و میان دین محمد بن عبد الله ﷺ

۱. شرح کشف الشبهات، ص ۳۴-۳۶.

۲. «الَّذِينَ قَاتَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ أَصْحَابٌ عُقُولًا وَأَخْفَ شِرْكَاً مِنْ هَؤُلَاءِ» (شرح کشف الشبهات، ص ۱۰۴).

و دین عمر بن لحنی که برای مردم عرب مقرر کرده است، فرق نمی‌گذارند... در پی کسب علم برآمدم و هرکس مرا می‌شناخت، بر این باور بود که من اهل دانش‌ام درحالی‌که من در آن زمان، پیش از آنکه مشمول لطف الهی شوم، معنای لا اله الا الله و دین اسلام را نمی‌شناختم و نیز هیچ‌یک از اساتید من کمترین آگاهی در این زمینه نداشتند. هر کدام از علمای عارض ادعا کند قبل از این زمان معنای لا اله الا الله یا دین اسلام را می‌شناخته یا ادعا کند که یکی از اساتیدش آن را می‌شناخته، دروغ گفته و به دیگران افترا بسته است و مردم را به خطا انداخته و خود را برای آنچه نداشته، ستوده است.<sup>۱</sup>

محمد بن عبدالوهاب در موارد بسیاری نیز از منافقان<sup>۲</sup> و مرتدان<sup>۳</sup> ستایش و ادعا کرده است که اکثر اهالی نجد و حجاز منکر قیامت هستند<sup>۴</sup> و در هر شهری از شهرهای نجد بتی وجود دارد که به‌جای خدا پرستش می‌شود.<sup>۵</sup> همچنین او در نامه‌ای خطاب به ابن عبداللطیف متذکر می‌شود که آنان انسان و سنگ را می‌پرستند. او می‌گوید: هیچ‌یک از اهل علم را نمی‌شناسد که با دیدگاه او مخالف باشد، مگر کسانی که به جبت و طاغوت ایمان دارند. او علمای شهر ابن عبداللطیف را مشکوک به شرک اکبر معرفی می‌کند، بلکه او را متهم کرده است که دیگران را به شرک اکبر فرا می‌خواند.<sup>۶</sup>

۱. الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۶.

۳. همان، ج ۹، ص ۳۸۷.

۴. «إِنَّ أَهْلَ أَرْضِنَا وَأَرْضِ الْحِجَازِ الَّذِي يُنْكِرُ الْبَعْثَ مِنْهُمْ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَقْرَأُ بِهِ» (الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۴۳).

۵. «وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ فِي كُلِّ أَرْضٍ وَبَلَدٍ مِنْ أَرْضِ نَجْدِ أَوْثَانٍ وَأَشْجَارٍ تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (الدرر

السنیة، ج ۱۰، ص ۱۹۳).

۶. الدرر السنیة، ج ۱، ص ۵۳-۵۴.

در مجموع محمد بن عبدالوهاب جامعه مسلمانان عصر خویش و ماقبل خود را به شرک، بلکه شرکی عظیم‌تر از شرک کفار اصلی وصف کرده و وضعیت جامعه نجد را بسیار بدتر از مشرکان صدر اسلام خوانده است.

نقد گفتار محمد بن عبدالوهاب را به عهده خوانندگان محترم گذاشته، به طرح یک سوال بسنده می‌کنیم که علت مبارزه شدید قرآن با شرک و بت‌پرستی و مشرکین صدر اسلام چیست؟ آیا علت ایمان نیابردن مشرکین صدر اسلام به نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قیامت و وحدانیت خداوند در عبادت نبود؟ درحالی‌که مسلمانان زمان محمد بن عبدالوهاب به نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قیامت و وحدانیت خداوند در عبادت معتقد بوده‌اند.

## ۲. دیدگاه ابن غنام

ابن غنام کهن‌ترین و متقدم‌ترین نویسنده تاریخ موجود در باب جنبش وهابیت به حساب می‌آید. او در بخش اول کتاب *روضه الافکار و الافهام*، به تشریح احوال مسلمانان و سرنوشت اسلام در عربستان و دیگر کشورهای اسلامی نظیر مصر، یمن، شام و عراق پرداخته و از برخی عقاید و آداب و رسوم مسلمانان چون زیارت قبور و اعتقاد به نذور و طلب شفاعت از اولیاءالله که به ظن او بدعت در اسلام است، به شدت انتقاد کرده و با استناد به روایاتی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمینه رد این اعتقادات، آنان را به شرک و کفر متهم ساخته است، تا جایی‌که شرک را در میان مسلمانان تعمیم داده<sup>۱</sup> و در مقایسه‌ای امور شرک‌آمیز دین اسلام را بسیار بزرگ‌تر از مسیحیت دانسته و حکم به خروج مسلمانان از اسلام داده است.<sup>۲</sup> او در ادامه به بیان مصادیق بدعت و شرک

۱. *روضه الافکار و الافهام*، ص ۱۴.

۲. «وَكُفِيَ بِمَا ذَكَرْنَا حُجَّةً عَلَيْهِمْ فِي خُرُوجِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ. فَقَدْ غَلَوْا فِيهِ وَآتَوْا مِنَ الشَّرْكِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ».

از دیدگاه خود پرداخته و بعد از پرداختن به مصادیق متعدد، به اجمال از دیگر دیار مسلمانان سخن گفته است.<sup>۱</sup> او درباره مصادیق بدعت و شرک در نجد می‌گوید:

مردم به زیارت قبر زید بن خطاب در جبيله می‌آمدند و از او برطرف شدن غم و اندوه خود را طلب می‌نمودند. او به قاضی الحاجات در بین مردم معروف بود. و عده‌ای گمان می‌کردند قبر برخی از صحابه در قریوه در درعیه می‌باشد. پس بر عبادت آنان رو آوردند تاجایی که صاحبان آن قبور در نزدشان از خداوند بزرگ‌تر و با عظمت‌تر گردیده بودند و مردان و زنان برای بارور کردن نخلی که در مکانی به نام «فدا» بود، به آنجا می‌رفتند و زشت‌ترین اعمال را مرتکب می‌شدند. به آن درخت تبرک جسته، به آن معتقد بودند. زنانی که از وقت ازدواج آنها گذشته بود، در حالی که امید به برطرف شدن حاجتشان داشته، نزد این درخت می‌آمدند و از او همسری را طلب می‌کردند...<sup>۲</sup>

### ۳. دیدگاه ابن بشر

عثمان بن بشر یکی دیگر از مهم‌ترین و متقدم‌ترین تاریخ‌نگاران وهابی است. او در مقدمه کتاب *عنوان‌المجد فی تاریخ نجد*، سرزمین نجد را بعد از ظهور شیخ به گونه‌ای وصف کرده که گویا قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب نجد سرزمینی مملو از جهل، گمراهی، ظلم و جور و کشتار بوده است در آن زمان توحید به فراموشی سپرده شده و بدعت‌ها جای سنت‌ها را گرفته و شرک در همه‌جا آشکار گردیده بود.<sup>۳</sup> او همچنین در جای دیگر صریحاً به توصیف نجد پرداخته و می‌گوید:

«شرک در نجد و غیر آن شیوع پیدا کرده بود و اعتقاد در درختان، سنگ‌ها،

➤ مِمَّا فَعَلَ النَّصَارَى بِالْمَسِيحِ...» (روضه الافکار و الافهام، ص ۲۲).

۱. روضه الافکار و الافهام، ص ۱۸-۲۲.

۲. همان، ص ۱۵، ۱۴.

۳. عنوان‌المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۲۷.



مقابر، بنای بر روی قبر، تبرک به قبر، نذر برای آن، پناه بردن به جن، ذبح برای جن، قرار دادن طعام برای آنان، قسم به غیر خدا و... بسیار زیاد شده بود و خداوند به علت وقوع این وقایع در نجد داناتر است...<sup>۱</sup>

#### ۴. دیدگاه عبداللطیف بن عبدالرحمن

عبداللطیف بن عبدالرحمن یکی از علمای برجسته دولت سعودی دوم است. او طی سخنانی به فیصل بن ترکی بعد از اشاره به انحراف از توحید و نبوت در وصف شهرهای نجد این گونه می گوید:

در هر شهری و در هر مکانی و در هرجهتی، تا آنجا که من می دانم، خدایی به غیر از خدای یگانه وجود دارد که مردم او را با خدا عبادت می کنند و از او حوائج خود را می طلبند و این کار تا بدان جا شهرت دارد که کسی توان انکار آن را ندارد.<sup>۲</sup>

#### ۵. دیدگاه شوکانی

شوکانی یکی از عالمان برجسته سلفیت در قرن دوازدهم است. او معاصر محمد بن عبدالوهاب بود و در علوم مختلف تبحر داشت. او از برجسته ترین شاگردان صنعانی به حساب می آمد و کتابی با نام الدرر النضید فی إیخلاص کلمة التوحید نگاشته است. شوکانی در آن کتاب به نقد عقایدی مانند توسل به اولیا و صالحان، شفاعت، زیارت اهل قبور و... پرداخته و به زعم خویش قائلان به آن را مشرک خوانده است. او در ابتدای کتابش بعد از توضیح اجمالی درباره توسل، شفاعت و... از مسلمانان آن زمان سخن گفته است. او بیان می کند که اکثر مردم به این گونه امور، عقیده پیدا کرده و برخی خواص نیز به اموری چون اعتقاد در اموات و احیا مبتلا گردیده اند و

۱. همان، ص ۳۴.

۲. الرسائل و المسائل النجدیة، ج ۳، ص ۱۵۷.

معتقدند که آنان قدرت بر انجام هرگونه کاری دارند. او سپس می‌نویسد:  
اگر این‌گونه از اعمال و افعال شرک نباشد، پس نمی‌دانی شرک چیست  
و اگر این‌گونه کارها کفر نباشد، پس در این دنیا کفری وجود ندارد.<sup>۱</sup>

#### ۶. دیدگاه بن باز

عبدالعزیز بن عبدالله بن باز یکی از مفتیان بزرگ عربستان بود که ریاست مجلس علمای عربستان سعودی را بر عهده داشت و سالیان مدید منصب قضاوت را در شهر «خرج» عهده‌دار بود. او رئیس دانشگاه مدینه منوره نیز بود. از سخنرانی‌های وی که در زمینه‌های مختلف ایراد شده، کتب متعددی فراهم شده است.<sup>۲</sup> یکی از این کتب، کتاب الامام محمد بن عبدالوهاب دعوت و سیرته است. این سخنرانی در سال ۱۳۸۵ق در مدینه منوره ایراد شده است. او نیز اهالی نجد را قبل از دعوت محمد بن عبدالوهاب چنین وصف می‌کند:

اهالی نجد قبل از دعوت محمد بن عبدالوهاب حالتی را سپری می‌کردند که مورد رضایت هیچ مؤمنی نبود، شرک اکبر(شرکی که منجر به خروج انسان از اسلام می‌گردد)، در تمام نجد انتشار یافته بود؛... اجنه را فرا می‌خواندند و آنان را به یاری می‌طلبیدند و برای آنان قربانی می‌کردند و قربانی را در گوشه‌های خانه قرار می‌دادند تا از شر آنان محفوظ بمانند و این‌گونه اعمال در شهرهای دیگر مانند مکه، مدینه و یمن و... نیز صورت می‌گرفت.<sup>۳</sup>

#### ۷. دیدگاه دیگر مورخان وهابی

اکثر مورخان وهابی و افرادی که درباره زندگانی محمد بن عبدالوهاب قلم زده‌اند،

۱. الدرر التّضیید فی اخلاص کلمة التوحید، ص ۲۸.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: عبدالعزیز بن باز عالم فقیه الامم.

۳. الامام محمد بن عبدالوهاب دعوت و سیرته، ص ۱۳.

به مناسبت درباره وضعیت جامعه مسلمانان در نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب سخنانی بیان داشته‌اند. غالب آنان معتقدند که سرزمین نجد مملو از جاهل و گمراهی بود و بسیاری از اهالی نجد متمایل به انحرافات دینی بودند. در سخن آنان، به فراموش شدن توحید، جایگزینی بدعت به سنت، محو نشانه‌های شریعت و اتصاف مردم به خصوصیات اهل جاهلیت، رواج کهنات، استغاثه به اولیا و صالحان و دعوت علما به این امور اشاره رفته است.

البته با بررسی کتب وهابیت آشکار گردید که غالب آنان مطالب خود را از محمد بن عبدالوهاب، ابن غنام و ابن بشر برگرفته و به تبعیت از این سه تن وضعیت دینی اسفناکی برای مسلمانان سرزمین نجد ترسیم کرده و آنان را کافر و مشرک خوانده‌اند.<sup>۱</sup> به‌راستی شاخصه انحطاط و انحراف یک جامعه از خط راستین اسلام چیست؟ آیا شاخصه اتهام شرک، این‌گونه موارد است؟ آیا به‌راستی هیچ‌یک از این موارد در جامعه مسلمانان عصر رسول خدا ﷺ وجود نداشته است؟ و بر فرض وجود، آیا وهابیت مانند پیامبر ﷺ در صدد ارشاد آنان بوده‌اند؟ و یا با سلاح تکفیر و ارتداد، دست به قتل و غارت مسلمانان زده‌اند؟

### دیدگاه دوم: عدم رواج شرک در نجد

گروه دوم غالباً از افرادی‌اند که افکار محمد بن عبدالوهاب را باطل دانسته و با

۱. برخی از این کتب عبارت‌اند از: محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتی علیه (ص ۳۵-۳۷)؛ تاریخ الجزيرة العربية فی عصر الشيخ محمد بن عبدالوهاب (ص ۴۰-۴۴)، احتساب الشيخ محمد بن عبدالوهاب (ص ۳۹-۶۷)؛ امام التوحید الشيخ محمد بن عبدالوهاب (ص ۲۶-۲۸)؛ تاریخ نجد الحدیث و ملحقاته (ص ۲۵-۲۶)؛ اسلامیة لا وهابیة (ص ۱۹-۲۰)؛ جزيرة العرب فی القرن العشرین (ص ۳۰۶-۳۰۷)؛ بحث حول الشيخ محمد بن عبدالوهاب و حرکتہ المجددة (ص ۲-۵)؛ دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و أثرها فی العالم الاسلامی (ص ۹-۱۳)؛ عقيدة الشيخ محمد بن عبدالوهاب السلفية وأثرها فی العالم الاسلامی (ص ۵۰-۱۰۰).

او و عقایدش به مبارزه برخاسته‌اند. این دسته می‌گویند که هرگز شرک گریبان مسلمانان را نمی‌گیرد و آنان از هرگونه کج‌روی و گمراهی مصون هستند. به اعتقاد این گروه، علما و مورخان وهابی درباره مردمان شهرهای نجد و به طور عام مسلمانان دچار انحراف شده‌اند که از آنان چهره‌ای گناهکار، مشرک و کافر به تصویر کشیده‌اند که در میان آنان شرک، بدعت و بت‌پرستی رواج داشته است. این دسته قائل‌اند که هدف محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش از مشرک خواندن و کافر دانستن مردم، این بوده است که بتوانند از این راه بر آنان تسلط یابند و بر آنان حکومت کنند.<sup>۱</sup> دلیل بر این مدعا سخن محمد بن عبدالوهاب و برخی از بزرگان وهابیت در رد این افراد است. از این رو، به ذکر بعضی از اقوال علمای مخالف وهابیت درباره اوضاع دینی نجد می‌پردازیم.

### ۱. دیدگاه سلیمان بن عبدالوهاب

سلیمان بن عبدالوهاب (۱۲۰۸ق) برادر تنی شیخ محمد است که دانش بیشتری نسبت به وی داشت. او فقیه حنبلی و از قضات و علمای معتدل نجد بود که پس از سقوط حریمله به دست وهابیان، به سدر رفت و بیش از سی سال در آنجا ماند. کتاب وی با نام *الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه* که در رد دیدگاه‌های برادرش نوشته شده، از قوی‌ترین ردیه‌ها علیه وهابیت است و مخالفان وهابیت بارها آن را

۱. ابن سحمان در رد یکی از مخالفان محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «بان ما دعا إلیه الشیخ محمد بن عبدالوهاب من الدعاء إلی توحید الله و النهی عن الشرک: انه لیس من الدین فی شیء، بل هو مجرد هوی و طلب للملک بدعوی الجهاد» (الرد علی ابن عمرو، ص ۱۳۵ از مجله درعیه، ۲۶، ص ۲۷۰، به نقل از مقدمه تاریخ ابن غنم، ص ۱۰۵). این سخن ابن سحمان و برخی از سخنان محمد بن عبد الوهاب خود گواهی بر عقاید این دسته است.

در هند، مصر و ترکیه چاپ کرده‌اند.<sup>۱</sup> او در کتاب خویش از مسلمانان به نیکی یاد کرده و معتقد است که این امت مصون از لغزش و دارای عصمت است. او بیان می‌کند که آنان به یگانگی خدا و نبوت پیامبر ﷺ شهادت داده و همگی ملتزم به شعائر و ارکان اسلام هستند.<sup>۲</sup> سلیمان در ادامه ادله‌ای مبنی بر عصمت این امت ارائه کرده و گفته:

پیامبر ﷺ خیر داده است که این امت تا ابد در راه راست خواهد ماند و هرگز منحرف نخواهد شد. پس معلوم می‌شود این اموری که به سبب آنها مسلمانان را تکفیر می‌کنید، پیوسته در زمان‌های قدیم وجود داشته و در بلاد مسلمین شایع بوده است. پس اگر اینان بت باشند و کارهایی که مردم در برابر آنان انجام می‌دهند، بت‌پرستی محسوب شود، پس امر این امت مستقیم نمانده و منحرف گشته است...<sup>۳</sup>

همچنین به احادیث دیگری از پیامبر اشاره می‌کند؛ از جمله اینکه شیطان از بت‌پرست شدن مردم جزیره العرب مأیوس گشته است. چنین احادیثی نشان‌دهنده عصمت این امت از شرک و بت‌پرستی است.<sup>۴</sup>

## ۲. دیدگاه ابن عفالق

محمد بن عبدالرحمن بن عفالق (۱۱۰۰-۱۱۶۴ق) از دیگر علمای بزرگ حنبلی و فقیهی فاضل است که کتاب‌هایی درباره فقه و علم نجوم نوشته است. او عامل جدا شدن عثمان بن معمر و امیر عیینه، از شیخ محمد بوده و کتابی با نام تهکم

۱. علماء نجد، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۷؛ تاریخ ابن لعبون، ص ۱۸۵؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۰-۴۱؛ داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۲. الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیة، ص ۵.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۴۵.

المقلدین فی مدعی تجدید الدین در ردّ محمد بن عبدالوهاب نگاشته است.<sup>۱</sup> محمد بن عبدالرحمن در نامه‌ای خطاب به ابن معمر، امت پیامبر را مصون از هر لغزشی و تنقیص و تحقیر این امت را فریب کاری می‌داند. او سپس می‌گوید:

و به تحقیق عصمت و مصونیت امت پیامبر از لغزش و گناه، با ادله و براهین قطعی ثابت گشته و هر کس عصمت این امت را نفی کند، خود به کفر نزدیک‌تر است.<sup>۲</sup>

### ۳. دیدگاه قبانی و دیگران

احمد بن علی بصری معروف به قبانی یکی دیگر از علمای هم‌عصر محمد بن عبدالوهاب است. او کتابی با نام *فصل الخطاب فی نقض مقالات ابن عبدالوهاب* در رد نامه ابن سحیم، یکی از طرفداران محمد بن عبدالوهاب، نگاشته که یکی از قدیمی‌ترین و قوی‌ترین ردیه‌ها بر محمد بن عبدالوهاب است که از زمان‌های گذشته مرجعی قابل اطمینان برای مخالفان وهابیت بوده است. او نیز به عصمت امت پیامبر معتقد بود و مدعی بود کسانی که این امت را گمراه بدانند، به اجماع علمای حنابله و دیگران، کافر هستند.<sup>۳</sup>

از دیگر عالمانی که معتقد به عصمت این امت‌اند می‌توان به عبدالله المویس، ابن اسماعیل و عبدالرؤوف بن محمد اشاره کرد.<sup>۴</sup> علاوه بر سخنان مخالفان محمد بن

۱. علماء نجد، ج ۶، ص ۳۹-۴۳؛ السحب الوابله، ص ۳۸۲؛ دعاوی المناوئین، ص ۴۲-۴۳؛ داعیه و لیس نبیاً، ص ۱۲۸.

۲. «و تنقیصه للأمة المعصومة من الضلالة المحفوظة من الغواية»، «و قد ثبت بالأدلة و البراهین القاطعة عصمة الأمة، و من نفی العصمة عنهم إلى الكفر أقرب» (رسائل ابن عفالق، به نقل از دعاوی المناوئین، ص ۲۱۹).

۳. «إن الأمة قد اجمعت علی تکفیر من ضلّ هذه الأمة، و ممن نقل الاجماع علماء الحنابلة» (فصل الخطاب فی نقض مقالات ابن عبدالوهاب، به نقل از دعاوی المناوئین، ص ۲۲۰).

۴. همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.

عبدالوهاب، سخن خود او در رد مخالفانش کمکی شایان به شناخت طرز تفکر مخالفانش می‌کند. او می‌گوید:

آنان گمان می‌کنند که من اهل اسلام را تکفیر می‌کنم و مالشان را حلال می‌شمرم و آنان تصریح می‌کنند که در جزیره العرب احدی کافر نیست.<sup>۱</sup>  
بی‌گمان این عبارت شیخ، تصریح بر عقیده این گروه مبنی بر نبود کفر و شرک در جزیره العرب است.

### دیدگاه سوم: نظریه میانه‌روها

این گروه غالباً از روشنفکران وهابی محسوب می‌شوند و با وجود پذیرفتن محمد بن عبدالوهاب به‌عنوان مجدد و مصلح در عربستان که سبب پایان دادن به تفرقه‌افکنی‌ها و یکپارچگی آنها شده است، ویژگی‌های مثبت وی را، مانع طرح اشکال علمی او ندانسته و به نقد مسلک او پرداخته‌اند؛ زیرا به عقیده محمد بن عبدالوهاب تقلید از علما و بر نتابیدن نقد آنها، از باب قرار دادن آنان به جای خداوند است<sup>۲</sup> و نیز او غلوّ درباره خودش را از این حکم عام استثنا نکرده است.

از طرفی این دسته معتقدند که عالمان به‌نامی در قرون گذشته در نجد می‌زیسته‌اند که به خطا رفتن و شرک خواندن همگی آنان بسیار دشوار است. همچنین می‌گویند که شیخ در نهی از شرک و اعمال زشت مسلمانان زیاده‌روی کرده؛ به‌گونه‌ای که حتی غیر شرک آمیز را شرک شمرده است و بر این اساس، به‌کار بردن واژه شرک را بر مسلمانان مجاز دانسته است و به پیروی از او، دیگر علمای وهابی نیز

۱. «و زعموا انی اکفر اهل الاسلام، و استحل اموالهم و صرحوا: انه لا يوجد فی جزیرتنا رجل واحد کافر» (الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۱۴).

۲. «فمن أطاع إنساناً عالماً، أو عابداً، أو غیره، فی تحریم ما أحل الله، أو تحلیل ما حرم الله، و اعتقد ذلك بقلبه، فقد اتخذہ رباً» (الدرر السنیه، ج ۲، ص ۹).

راه او را ادامه داده و به وضعیت ضد دینی نجد قائل شده‌اند. به طوری که وهابیان این دیدگاه را امری مسلّم تلقی کرده‌اند. اکنون سخن برخی از متفکران وهابی را در این زمینه نقل می‌کنیم.

### ۱. دیدگاه عبدالله عثیمین

دکتر عبدالله عثیمین از مورخان برجسته جزیره العرب است که کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه تاریخ جزیره العرب نگاشته است. او در مقاله‌ای با نام «نجد منذ قرن العاشر الهجری حتی ظهور الشیخ محمد بن عبدالوهاب» به بررسی وضعیت دینی نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب پرداخته و معتقد است که درباره اوضاع نابسامان دینی نجد با وجود کثرت علما مبالغه شده است. او می‌گوید:

به تحقیق عالمانی<sup>۱</sup> قبل از قرن دهم هجری در نجد می‌زیسته‌اند. دلیل بر وجود این علما مستندات است که از آنها به ما رسیده است؛ از جمله آن مستندات، تدریس احمد بن عطوه، یکی از علمای قرن نهم هجری، در شهر عیینه است<sup>۲</sup> و این امر وجود عالمانی قبل از قرن نهم هجری در سرزمین نجد را نشان می‌دهد... ولی با آغاز قرن دهم اطلاعات بسیاری از علما در منابع تاریخی متعدد از جمله تاریخ احمد بن بسام، منقور،<sup>۳</sup> فاخوری،

۱. یکی از دلایل پرداختن عثیمین و دیگران به علمای نجد و تمجید از آنان و نگاشتن کتب متعدد در شرح حال علمای نجد، رد سخنان گروه اول مبنی بر سوء سیرت عالمان و کمی آنان است؛ مانند رسائل فی العقیده (ص ۴۹۱) که یکی از دلایل وقوع شرک را ناصالح بودن عالمان دانسته‌اند.

۲. علماء نجد، ج ۱، ص ۵۴۶. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره زندگانی احمد بن عطوه رک: همان، ص ۵۴۴-۵۵۲.

۳. احمد بن منقور کتابی به نام الفواکه العدیة فی مسائل المفیة دارد. این کتاب متضمن آرا و فتاوی فقهی علمای هم‌عصر و ماقبل او در نجد و امور دیگری مثل استادان و شاگردان و اجازات آنها بوده است (مجلة الدارة، «نجد منذ قرن العاشر الهجری حتی ظهور الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح



ابن بشر و ابن عیسی به ثبت رسیده است. کتاب پر ارزش دیگر در زمینه زندگانی علمای نجد، کتاب علماء نجد خلال ستة قرون نوشته عبدالله بن عبدالرحمن البسام است. وی در این کتاب حدود هفتاد تن از علمای نجد را از بعد از قرن دهم تا ظهور محمد بن عبدالوهاب نام برده است.<sup>۱</sup>

بنابر تحقیق عبدالله عثیمین، اشقیر در عصر قبل از محمد بن عبدالوهاب، مهم‌ترین مرکز علمی نجد به‌شمار می‌رفت و پیوسته حرکت علمی رو به رشد در نجد ظاهر و آشکار بوده؛ به‌طوری‌که در قرن دوازدهم مسافرت علما به خارج از نجد برای تحصیل علوم نسبت به سال‌های گذشته کمتر شده و این امر به دلیل ازدیاد عالمان متبحر در نجد مانند محمد بن اسماعیل، سلیمان بن علی و عبدالله بن ذهلان و اندک بودن علمای بنام حنبلی مانند حجاوی (۹۶۸ق) و منصور البهوتی (۱۰۵۲ق) در خارج از نجد است. او در ادامه به توصیف عالمان مشهور نجد از زبان مورخان می‌پردازد و بیان می‌دارد که تلاش علمای نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب، بیشتر بر محور آموزش فقه حنبلی بوده است و بر اساس آن احتیاجات متعدد خود را در امور مختلف از جمله در قضاوت برطرف می‌کرده‌اند.

عثیمین معتقد است که بیشتر قاضیان نجد از افراد متخلق به صفات پسندیده و مورد احترام مردم بودند و در میان مردم نفوذ بالایی فراوانی داشتند؛ گرچه در میان آنان افراد ناصالحی نیز به چشم می‌خورد که مورد انتقاد جدی مردم به‌ویژه شاعران از جمله شاعر معروف الشویعر بودند. او می‌گوید که علمای نجد با وجود اطلاع از

۱ عثیمین، شماره ۳، س ۴، شوال ۱۳۹۸ق).

۱. مجلة الدارة، «نجد منذ قرن العاشر الهجرى حتى ظهور الشيخ محمد بن عبد الوهاب»، صالح عثیمین، شماره ۳، س ۴، شوال ۱۳۹۸ق، ص ۳۳، ۳۴.

سایر مذاهب چهارگانه، فقط به مذهب حنبلی روی آوردند و افراد انگشت‌شماری از آنان پیرو این مذهب نبودند. سپس به وضعیت دینی نجد می‌پردازد:

مصادر و منابع موجود در دست ما، درباره عقیده و التزام عملی اهالی نجد به ارکان اسلام قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب با یکدیگر اختلاف دارند، اما منابع طرفدار محمد بن عبدالوهاب آن دوره را ظلمانی و جاهلی دانسته‌اند... از طرفی، برخی مصادر، نجد را موطن و جایگاه علمای جلیل القدری بیان دانسته‌اند که اکثر آنان دارای صفات پسندیده بوده‌اند؛ همان‌گونه که تصور اغلب ساکنین نجد از شهرنشینان نیز تمسک به ارکان اسلام، واجبات و سنن بود. افزون بر اینها اشعار رسیده از آن دوره، مخالف عقیده صحیح و ارکان اسلام نیست، بلکه عکس آن یعنی عقیده و التزام به اسلام را ثابت می‌کند و پر واضح است که این‌گونه اشعار حکایت‌گر جامعه‌ای سالم و به‌دور از شرک است. از طرفی دیگر، حسین بن غنام به شدت تحت تاثیر محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته است و چه بسا یکی از دلایل مشرک خواندن تمام مردم نجد، بالابردن ارزش و فضیلت دعوت او بوده است. وانگهی حسین بن غنام فقط به مصادیقی در درعیه اشاره کرده و سخنی از مصادیق شرک در دیگر مناطق سرزمین نجد به میان نیاورده است که این امر یا به‌دلیل نبود این‌گونه مصادیق در دیگر مناطق نجد است و یا به‌جهت وجود مصادیق بسیار اندک دیگر مناطق سرزمین نجد نسبت به درعیه است. علت پررنگی مصادیق شرک در درعیه وجود زیارتگاه برخی از صحابه است که باعث لغزش مردم گردید و سبب شد که به انحرافات دیگر کشانده شوند. لذا می‌توان گفت که تعمیم شرک بر اهالی نجد از سوی ابن غنام از حیث تاریخی پذیرفته نیست. ابن بشر نیز مانند ابن غنام بسیار تحت تأثیر محمد بن عبدالوهاب بود و در جای‌جای کتابش این اثرپذیری مشهود و عیان است، و لکن مانند ابن غنام تمام مردمان اهالی نجد را مشرک نخوانده

و فقط گفته است که شرک در نجد رواج داشته است.<sup>۱</sup> عثیمین بعد از موشکافی‌های بسیار، عقیده خود را درباره نجد این‌گونه ابراز می‌کند: از تتبع در منابع مختلف آشکار می‌شود حالتی که در جامعه مسلمانان در نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب حاکم بوده است، حاکی از جامعه‌ای مسلمان است که به ارکان اسلام ملتزم بوده و واجبات و سنن را انجام می‌داده‌اند و آن‌گونه که منابع مؤید حرکت وهابیت گفته‌اند، نبوده است. گرچه در میان اهالی نجد جاهلانی به چشم می‌خوردند که اعمال مشرکانه‌ای مرتکب می‌شدند و این ارتکاب آنان فقط به سبب جهل آنان بود، ولی نسبت به دیگر مسلمانان موجود در نجد بسیار کم بودند و اصلاً قابل مقایسه نبودند، ولی به هر حال منطقه نجد به دلیل وجود این جهال نیاز به یک حرکت اصلاحی داشت و بهترین سرزمین برای این حرکت، نجد بود.<sup>۲</sup>

## ۲. دیدگاه محمد البهی

محمد البهی یکی از متفکران و عالمان مصری است که به اصلاحات دینی با حفظ اصول اعتقاد داشت. او در جهت مبارزه با استعمار غرب بسیار کوشید و از

۱. «المصادر المتوافرة بين ايدينا غير متفقة في وصفها للحالة التي كان عليها النجديون من حيث العقيدة و القيام بأركان الإسلام... والمتتبع لتاريخ ابن غنام يرى بوضوح تحمسه لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب... و مهما يكن من أمر فإنه من الممكن القول بأن تعميم ابن غنام من غير المسلم به تاريخياً...» (مجلة الدارة، «نجد منذ قرن العاشر الهجري حتى ظهور الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح عثيمين، شماره سوم، س ۴، شوال ۱۳۹۸ق، ص ۴۰-۴۲).

۲. «و من المقارنة بين المصادر المختلفة يبدو أن الحالة التي كانت سائدة في نجد آنذاك لم تكن بالصورة التي أظهرتها بها بعض المصادر المؤيدة لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و يتضح أنها كانت غير متفقة... لقد كان هناك جهلة يمارسون أعمالاً شركية لكن عدد هؤلاء كان فيما يظهر قليلاً إذا قورن بمجموع السكان و...» (مجلة الدارة، «نجد منذ قرن العاشر الهجري حتى ظهور الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح عثيمين، شماره سوم، س ۴، شوال ۱۳۹۸ق، ص ۴۲، ۴۳).

فعالان این عرصه به حساب می‌آید. البهی یکی از مدیران دانشگاه الأزهر بود و در سال ۱۳۸۲ق به‌عنوان وزیر ارشاد در مصر منسوب شد. او در کتاب *الفکر الاسلامی فی تطوره ضمن مهم خواندن حرکت محمد بن عبدالوهاب*، به نقد افکار وهابیان نیز پرداخته و معتقد است که آنان در مفهوم توحید و شرک دچار مبالغه‌گویی شده و همین امر سبب تفرقه میان مسلمانان گشته است.<sup>۱</sup> او می‌گوید:

وهابیان مسلمانان را موكداً به توحید در خداوند و نفی شرک از او می‌خوانند؛ به‌طوری‌که تقدس و عبادت را فقط در خداوند منحصر می‌سازند و بر این اساس، هرگونه احترامی ولو از روی انس و عادت، محض خداوند متعال است. ازسویی، ساخت گنبد و بارگاه بر روی قبور، زیارت آنها و ایستادن خاشعانه در مقابل آنها انسان را به شرک نمی‌رساند، چه رسد به اینکه این‌گونه اعمال حقیقتاً شرک باشند. به‌دلیل همین مبالغه در معنای شرک و توحید است که مبلغان وهابیت نام حرکت خویش را حرکت توحید گذاشته‌اند. چنین مبالغه‌هایی می‌تواند سبب جدایی میان مسلمانان باشد؛ زیرا آنان خود را موحد و اهل توحید و غیر خود را که روش مبالغه‌آمیزی را پیش نگرفته‌اند، مشرک می‌بینند.<sup>۲</sup>

### ۳. دیدگاه احمد بسام

احمد بن عبدالعزیز بن محمد بسام یکی دیگر از روشنفکران وهابی است که با وجود پذیرش دعوت شیخ، معتقد است که در شرک اهل نجد مبالغه شده است. او کتابی در زمینه پیشینه تعلیم و مراحل آموزش در نجد با نام *الحياة العلمية في وسط الجزيرة العربية* نگاشته است که در آن به مباحثی چون مراحل تعلیم در قرن یازدهم و

۱. برای دفاع از محمد بن عبدالوهاب در برابر گفتار محمد البهی ر.ک: *الحركة الوهابية رد علی مقال للدكتور محمد البهی فی نقد الوهابية*.

۲. *الفکر الاسلامی فی تطوره*، ص ۷۵.

دوازدهم، سفرهای علمی علما به مناطق گوناگون، اجازات علمی آنان، مناظرات آنان با علمای دیگر مذاهب و... پرداخته و هدف خود را از تألیف این کتاب بیان نشاط عالمان در نجد و جهد و کوشش آنان در فراگیری علوم ذکر کرده است.<sup>۱</sup> احمد بسام در انتهای کتاب تحت عنوان «خاتمه» نکات مهم کتاب را چنین برشمرده:

از بارزترین نقاطی که می‌توان بدان اشاره کرد...، مبالغه برخی از مصادر در اسفناک شمردن وضعیت جامعه مسلمانان و شیوع بی‌دینی در سراسر نجد است. این منابع سبب این بی‌دینی را جهل مردم به احکام الهی دانسته‌اند که منجر به ترک شعائر اسلام گردیده و یا گاهی آن را با خرافات و بدعت‌ها مخلوط کرده‌اند. گرچه در برخی مناطق افرادی متمسک به احکام شریعت نیز بوده‌اند.<sup>۲</sup>

#### ۴. دیدگاه حسن بن فرحان مالکی

نویسنده و روشنفکر دیگر، حسن بن فرحان مالکی است که به دلیل نگرش انتقادی‌اش بر مسلک تکفیری محمد بن عبدالوهاب، مورد هجمه بسیاری از افراطیون وهابی قرار گرفته است. او در برخی از قسمت‌های کتابش تلویحاً به اوضاع جامعه مسلمانان در آن دوره اشاره کرده است. او در کتابش در رد ادعای محمد بن عبدالوهاب مبنی بر عدم آگاهی علما و قضات نجد از اسلام و برتر

۱. *الحياة العلمية في وسط الجزيرة العربية*، ص ۱۱.

۲. «و من أبرز النقاط التي يمكن الإشارة إليها في هذا الخاتمة... مبالغة بعض المصادر التي تحدثت عن الأوضاع العامة في نجد قبل الدعوة الإصلاحية في وصف الحالة الدينية السيئة التي كانت تعيشها المنطقة، و بيان أن هذا الوصف ينطبق على مجموعة تشكل البادية نسبة كبيرة فيها ابتدعت عن الدين لجهلها بأحكامه و شرايعه حيث ترك قسم منها إقامة الشعائر الدينية، و خلط قسم آخر هذه الشعائر بالبدع و الخرافات، إلا أنه يوجد الى جانب ذلك أناس متمسكون بأحكام الشريعة» (*الحياة العلمية في وسط الجزيرة العربية*، ص ۳۸۹).

دانستن دین عمر بن لُحی از دین پیامبر ﷺ و عدم آگاهی اساتید او از معنای لا اله الا الله<sup>۱</sup> می‌گوید:

در تمام کتاب‌های تاریخی که درباره علمای نجد نوشته شده است، شرح حال علما، قضات و طلاب علوم دینی، از زمان عصبی در قرن نهم تا زمان شیخ محمد در قرن دوازدهم هجری ذکر شده است و مورخان معاصر شرح حال بسیاری از علمای اشقیر، شقرا، بریده، عنیزه، حریملاء و... پیش از شیخ محمد را نوشته‌اند. اجماع علمای معاصر بر آن است که آنان کافر و بت‌پرست نبودند. البته شاید برخی یا تمام آنها تبرک به صالحان را جایز می‌دانسته‌اند یا مرتکب برخی بدعت‌ها می‌شده‌اند یا برای مدعای خود دلایل ضعیفی ارائه می‌کرده‌اند، اما این امور را در نهایت می‌توان، بدعت یا خطای عقیدتی شمرد، اما آنان بت‌پرست نبودند و علما دین عمر بن لُحی را بر دین پیامبر ﷺ ترجیح نداده‌اند. همچنین ابن حمید در کتاب *سحب الوابله*، بسام در کتاب *علماء نجد خلال ثمانیه قرون*<sup>۲</sup>، شیخ صالح قاضی در کتاب *علمای نجد* و شیخ بکر ابوزید در کتاب *علماء الحنابلہ* و دیگر مؤلفانی که شرح حال علمای قبل از شیخ یا معاصر او را نوشته‌اند، هرگز بت‌پرستی این علما یا پیروی آنان از غیر اسلام نقل نکرده‌اند و از اظهار چنین دیدگاهی درباره آنان به خداوند پناه می‌بریم.<sup>۳</sup>

حسن بن فرحان در بخش دیگری از کتاب با برشمردن نام بسیاری از علمای معاصر محمد بن عبدالوهاب و ذکر کتاب *سلک الدرر فی تراجم علماء القرن الثانی عشر* به عنوان مشهورترین کتاب در شرح احوال علمای قرن دوازدهم می‌گوید: این کتاب گویای آن است که دنیای اسلام در آن دوره در جهل غوطه‌ور

۱. الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲. او حتی علمای نجد را به بدعت هم متهم نکرده است (داعیة و لیس نبیاً، ص ۸۳).

۳. داعیة و لیس نبیاً، ص ۸۲-۸۳.

نبوده است، چه رسد به شیوع شرک اکبر، اما متأسفانه از گفتار برخی از مورخین و طرفداران دعوت برمی‌آید که جهان اسلام در جهل غوطه‌ور بوده است و حتی غلات وهابی، مسلمانان را متهم به شرک اکبر کرده‌اند، به طوری که گویا نور اسلام به خاموشی گراییده بود، تا اینکه شیخ دوباره به آن جان تازه بخشید، ولی این سخن خلاف واقع است؛ هر چند متأسفانه بسیاری از پیروان شیخ این‌گونه می‌پندارند.<sup>۱</sup>

## ۵. دیدگاه عبدالله بن یوسف شبیل

یکی دیگر از مورخان معروف وهابی یوسف شبیل می‌باشد که مصنفات متعددی دارد. او در رد سخنان ابن غنم و ابن بشر می‌نویسد:

به درستی که وصف جامعه مسلمانان در دوره قبل از محمد بن عبدالوهاب، به روزگاری تاریک و ظلمانی و به دور از ارکان اسلام که بر آن شرک و بت پرستی سایه افکنده است، چنان‌که ابن بشر و ابن غنم در وصف آن گفته‌اند، صحیح نیست و آنان مبالغه کرده‌اند، بلکه آن دوره از وجود عالمان و فقها و طرفداران آنها بهره‌مند بوده است.<sup>۲</sup>

۱. «و هذا دليل على أن الوضع في العالم الاسلامي ليس ممعنا في الجهل فضلاً عن الشرك الأكبر كما يتصوره البعض بناءً على ما كتبه بعض علماء الدعوة و مورخها؛ كما أنه ليس من العدل أن نهمل كل جهود هؤلاء أو نذرهم، وللأسف إن هؤلاء على مقتضى كلام غلاة الوهابية مشركون شركاً أكبر و كأن الإسلام كان قد انطفأ حتى بعثه الشيخ مجدداً و هذا خلاف الواقع، لكنّه ظن كثير من أتباع الشيخ للأسف» (داعية و ليس نبياً، ص ۱۴۹).

۲. روزنامه الوطن، سه شنبه ۱۴۲۳/۳/۲ق، ص ۲۷؛ به نقل از سایت کشف الشبهات، «هل يعقل أن الشرك كان موجوداً في بلاد نجد قبل الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح فوزان،

<http://www.khayma.com/kshf/index.htm>.

## ◆ جمع بندی

آنچه از مجموع اقوال ذکر شده و دیگر منابع نتیجه گرفته می‌شود، این است که با وجود کثرت علما در بلاد نجد، درباره وضعیت جامعه مسلمانان قبل از دعوت محمد بن عبدالوهاب مبالغه شده است<sup>۱</sup> و با اندکی تأمل در اقوال مؤیدین شرک و بدعت در نجد در می‌یابیم که اکثر کسانی که دورانی سراسر شرک‌آمیز و خرافی برای آن دوره ترسیم کرده‌اند، غالباً از طرفداران دعوت محمد بن عبدالوهاب بوده‌اند. با مراجعه منابع تاریخی مربوط به تاریخ نجد که قبل و بعد از دعوت محمد بن عبدالوهاب نوشته شده‌اند، در می‌یابیم که ادعاهای او را ثابت شده تلقی کرده و آن را اصلی مسلم پنداشته‌اند.<sup>۲</sup> از جمله منابع مهم مورد استناد در این زمینه کتاب‌های

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. السعودية سيرة دولة و مجتمع، ص ۵۸؛ الحركة الوهابية في عيون الرحالة الأجانب، ص ۳۵؛ روزنامه ریاض، «خدعوك فقالوا نجد و الشرك»، ابن عساکر، ش ۱۴۱۲۳، صفر ۱۴۲۸ق.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. الدعوة الوهابية و أثرها في الفكر الاسلامي الحديث، ص ۲۶-۲۷؛ منهج محمد بن عبدالوهاب في التفسير، ص ۳؛ منهج محمد بن عبدالوهاب في التأليف، ص ۵؛ فصل الخطاب في بيان عقيدة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۸؛ الشيخ محمد بن عبدالوهاب عقيدته السلفية و دعوته الاصلاحية و ثناء العلماء عليه، ص ۱۳-۱۴؛ الشيخ محمد بن عبدالوهاب المجدد المفترى عليه، ص ۳؛ الشيخ الإمام محمد بن عبدالوهاب و منهجه في مباحث العقيدة، ص ۵۷-۶۱؛ الرد على الوهابية في قرن التاسع عشر، ص ۲۹-۳۲؛ الخبر و العيان في تاريخ نجد، ص ۱۴۸-۱۵۰؛ اعتماد دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب على الكتاب و السنة للقطان، ص ۲۱۴-۲۱۹؛ اعتماد فقه دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب على الكتاب و السنة لعبد العزيز آل الشيخ، ص ۱۹۴؛ اعتماد فقه دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب على الكتاب و السنة للأطرم، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ الامام محمد بن سعود دولة الدعوة و الدعاة، ص ۲۹-۳۹؛ دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب بين المعارضين و المنصفين و المؤيدين، ص ۷؛ أثر الدعوة الوهابية في الإصلاح الديني و العمراني، ص ۳۵-۳۶؛ حاضر العالم الإسلامي، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۰؛ زعماء الإصلاح في عصر الحديث، ص ۱۱-۱۵؛ معارج الألباب في مناهج الحق و



روضه الافکار و الافهام و عنوان المجد فی تاریخ نجد است. بیشتر متأخرین از این دو کتاب نقل قول کرده‌اند و مؤلفان این دو کتاب، بسیار تحت تأثیر این دعوت بوده‌اند؛ به طوری که ابن غنام، محمد بن عبدالوهاب و پیروانش را افرادی الهی دانسته که خداوند در موارد مختلف آنها را یاری و دشمنانشان را خوار و ذلیل کرده است و آنها را بر دشمنانش پیروز گردانده است.<sup>۱</sup> او حتی برای بیان فضل این دعوت تمام مسلمانان و اجداد آنان را مشرک خوانده و شرکیات مسیحیت را از مسلمانان کمتر دانسته است.<sup>۲</sup>

مطلب در خور تأمل، مذمت شدن شیخ از سوی اکثر عالمان معاصرش از جمله پدر و برادرش و برخی از اساتید وی است. از سوی دیگر، اینکه غالب طرفداران و مؤیدین او، از فرزندان و متأخرین از دعوت او می‌باشند. این امر خود نشان‌دهنده سیاسی بودن سخنان آنان درباره وضعیت نجد است. به علاوه، برخی از مورخان و عالمان، وهابیان را از اظهار نظر درباره وضعیت نجد قبل از دعوت شیخ منع می‌کنند؛ زیرا تفحص از وضعیت نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب نوعی تشکیک در دعوت محمد بن عبدالوهاب است و لازمه این تشکیک متهم شدن مورخان وهابی و دوستدار ریاست نشان دادن محمد بن عبدالوهاب است که فقط به بهانه حکومت، جان

① الصواب، ۱۶۹-۱۷۱؛ الانشطة الدعویة فی المملكة العربیة السعودیة، ص ۶۸-۶۹؛ جزيرة العرب فی القرن العشرين، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ الشیخ محمد بن عبدالوهاب و حقیقة دعوته.

۱. «ولكن الله ألقى في روع الشيخ ما استبان به خيانة عثمان وغدره، فامتنع عن الذهاب» (روضه الافكار و الافهام، ص ۱۰۰)؛ «أظهر أعراب الجنوب من البأس والشدة والشجاعة في القتال ما أذهل المسلمين، ولكن الله أراد لدينه الخير، فكتب لأهل الحق النصر» (همان، ص ۱۶۳)؛ «فكتب الله النصر للمسلمين، فهزموا أهل الضلال» (روضه الافكار و الافهام، ص ۱۲۴).

۲. همان، ص ۱۳، ۱۴.

و مال مسلمانان را مباح شمرده و با آنان وارد جنگ شده است.<sup>۱</sup>

افزون بر این‌ها، برخی از روشنفکران وهابی معتقدند که زبان تکفیر، بر بیش از ۹۵ درصد از کلام شیخ و پیروان او حاکم است و فقط اندکی از کلام او بر خلاف این مسلک است و این مقدار اندک را نیز شیخ با پیروانش در لحظه آرامش نفس و یا با اهداف سیاسی و مانند آنها بیان کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نکته دیگر اینکه از دلایل ترسیم چهره مشرکانه درباره نجد، عقاید وهابیان است. با اندکی تتبع در سخنان آنان آشکار می‌شود که دلیل اصلی آنان غالباً محورهای مانند زیارت قبور، ایجاد گنبد و بارگاه بر روی قبرها، تبرک جستن به قبور، توسل به اولیای الهی، شفاعت و... است که به زعم آنان این امور منجر به شرک اکبر و

۱. «و فی هذا ما فیہ من التشکیک بکلام العلماء الثقات، قادم إلیه عدم فهمهم لمقصودهم» (مقدمه تاریخ ابن غنم، ص ۱۰۵)؛ «إنی لا أجد مبرراً لمن یشغلون بالتاریخ من أبناء المسلمین: أن یعمدوا إلی فلسفة، و تحلیل بعض الحوادث، و الأخبار لیشککوا فی بعض الحقائق التي تؤدی دورها فی بناء الأمة الإسلامیة... و هذه نتیجة تظہر الشیخ بأنه کان مجرد زعیم، أحب الزعامة، و عمل لتحقيق هذه الرغبة، و أن ما قام به من جهاد مسلح لنجد و ما حولها لم یکن لإعلاء کلمة الله، بل لم یکن مشروعاً، لأن الناس قد سلکوا منهج الله فی العقیدة، و السلوک، إلا النزر البسیر منهم. كما أن هذه نتیجة تشککنا فیما نقله الثقات لنا من أخبار ذلك الوقت، و حوادثه، بل تشکک فی کل ما نقله أتباع المصلح عن إمامهم. و أود أن أذكر سعادة الدكتور: بأن ما شکک به من أخبار أهل زمان الشیخ، و ما هم علیه، لیس هو رأی الشیخ محمد بن عبدالوهاب، و الشیخ حسین بن غنم و المؤرخ عثمان بن بشر- و کفی بهم حجة- و إنما هو رأی جمیع الكتاب و المؤرخین- الذين کتبوا عن تاریخ الشیخ و ما قام به من أعمال و توضیحات، سواء منهم المعاصر للشیخ أو المتأخر عنه» (همان، ص ۱۰۸، ۱۰۷) «معنی هذا الکلام اتهام ابن غنم و ابن بشر(رحمها الله) بالکذب و التجنی علی أهل تلك الفترة، و معناه التقلیل من مجهود الشیخ محمد بن عبدالوهاب، و أن ردوده علی خصومه فیها نظر» (سایت کشف الشبهات، «هل یعقل أن الشرک کان موجوداً فی بلاد نجد قبل الشیخ محمد بن عبدالوهاب»، صالح فوزان، <http://www.khayma.com/kshf/index.htm>

۲. داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۰۷.

خروج از دایره اسلام می‌گردد و بدین جهت در بدگویی از نجد کوشیده‌اند. البته پر واضح است که در هر زمان و هر جامعه‌ای، منکرات و کج‌روی‌هایی موجود می‌باشد و جامعه نجد در آن روزگار هم از این امر مستثنا نیست.<sup>۱</sup> گرچه این منکرات در برخی از جوامع به‌حسب شرایط حاکم بر آن بیشتر به چشم می‌خورد، اما وجود این امور یا وجود اختلاف عقیده در فروع دینی که در مذاهب گوناگون مورد اختلاف است، دلیل بر آن نمی‌شود که جامعه‌ای را مشرک و بدعت‌گذار بخوانیم و مردم آن جامعه را از دایره اسلام خارج بدانیم.

---

۱. السعودیة سیرة دولة و مجتمع، ص ۵۸.

## ◆ منابع

١. أثر الدعوة الوهابية في الإصلاح الديني والعمرائي في جزيرة العرب وغيرها: محمد حامد فقي، بي جا، ١٣٥٤ق.
٢. احتساب الشيخ محمد بن عبد الوهاب: مرفت بن تكامل بن عبدالله أسرة، دار الوطن، بي جا، بي تا.
٣. الاحسان في تقريب صحيح ابن حبان: ابي حاتم محمد بن حبان، تحقيق: خليل بن مامون، بيروت - لبنان: دار المعرفة، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٤. الاستذكار: ابن عبدالبر، تحقيق: سالم محمد عطا - محمد علي معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ٢٠٠٠م.
٥. اسلامية لا وهايبية: ناصر بن عبدالكريم العقل، بي جا: دار كنوز اشبيلية، ١٤٢٥ق.
٦. اعتماد دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب على الكتاب و السنة (مطوع ضمن بحوث ندوة دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء الأول): مناع بن خليل قطان، عبدالعزيز بن محمد بن ابراهيم آل الشيخ، صالح بن عبدالرحمن بن عبدالله الاطرم، رياض: عمادة البحث العلمي بجامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ١٤١١ق.
٧. امام التوحيد الشيخ محمد بن عبد الوهاب التاريخ، الدعوة، الجهاد، المراحل الوفاة، الشبهات و الرد عليها: احمد قطان - محمد طاهر الزين، اسكندريه: دار الايمان، بي تا.
٨. الامام محمد بن سعود دولة الدعوة و الدعاة: عبدالله بن عبدالمحسن تركي، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٩. الامام محمد بن عبد الوهاب دعوته و سيرته: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، مدينه، ١٣٨٥ق.
١٠. الانشطة الدعوية في المملكة العربية السعودية: صالح بن غانم السدلان، رياض: دار بلنسية، چاپ دوم، ١٤٢٠ق.
١١. بحث حول الشيخ محمد بن عبد الوهاب و حركته المجددة: ابو أيوب، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، ١٤١٩ق.
١٢. بحوث و تعليقات في تاريخ المملكة العربية السعودية: عبدالله صالح عثمين، رياض: مكتبة التوبة، چاپ دوم، ١٤١١ق.
١٣. البداية و النهاية: ابي الفداء حافظ ابن كثير، تحقيق علي محمد معوض - عادل احمد عبدالموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ سوم، ٢٠٠٩م.
١٤. تاريخ ابن عيسى منقول من كتاب خزائن التواريخ النجدية: ابراهيم بن صالح، جمع و

- ترتيب عبدالله بن عبدالرحمن بن آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٩ق.
١٥. تاريخ ابن لعبون منقول من كتاب خزائن التواريخ النجدية: حمد بن لعبون، جمع و ترتيب: عبدالله بن عبدالرحمن بن آل بسام، رياض: دارالعاصمة، چاپ اول، ١٤١٩ق
١٦. تاريخ ابن يوسف: محمد بن عبدالله بن يوسف، تحقيق و تعليق: دكتور عويضة بن متيريك جهني، رياض: الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربية السعودية، ١٤١٩ق.
١٧. تاريخ ابن عباد: محمد بن حمد بن عباد العوسجي، تحقيق و تعليق: دكتور عبدالله بن يوسف الشبل، رياض: الأمانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربية السعودية، ١٤١٩ق.
١٨. تاريخ البلاد العربية السعودية: منير عجلاوي، رياض: دار الملك عبدالعزيز، ٢٠٠٢م.
١٩. تاريخ الجزيرة العربية في عصر الشيخ محمد بن عبدالوهاب: حسين خلف شيخ خزعل، بيروت: مطابع دار الكتب، بي تا.
٢٠. تاريخ الفاخوري: محمد بن عمر فاخوري، تحقيق و تعليق: دكتور عبدالله بن يوسف الشبل، رياض، الامانة العامة للاحتفال بمرور مائة عام على تأسيس المملكة العربية السعودية، ١٤١٩ق.
٢١. تاريخ المملكة العربية السعودية: عبدالله صالح عثيمين، رياض، چاپ پانزدهم، ١٤٣٠ق.
٢٢. تاريخ نجد الحديث و ملحقاته: امين ريحاني، بيروت: مطبعة العلمية، چاپ اول، ١٩٢٨م.
٢٣. تاريخ نجد: محمود شكرى آلوسى، تحقيق: محمد بهجة الأثرى، القاهرة: مكتبة مدبولي، بي تا.
٢٤. تاريخ يعقوبى: احمد بن اسحاق يعقوبى، تعليق خليل منصور، قم: دارالزهراء، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٢٥. جزيرة العرب فى قرن العشرين: حافظ وهبه، القاهرة: دارالافاق العربية، چاپ سوم، ١٣٧٥ق.
٢٦. حاضر العالم الاسلامى: لوثرود ستودارد، ترجمه: عجاج نويهض، تحقيق و تعليق: شكيب ارسلان، بيروت: دارالفكر، بي تا.
٢٧. الحركة الوهابية رد على مقال للدكتور محمد البهي فى نقد الوهابية: محمد خليل هراس، بيروت: دارالكاتب العربى، بي تا.
٢٨. الحركة الوهابية فى عيون الرحالة الأجانب: لى ديفيد كوبر - جورج رينتز، ترجمه و تعليق: عبدالله بن ناصر وليعى، رياض، چاپ اول، ١٤١٧ق.

٢٩. الحياة العلمية في وسط الجزيرة العربية في القرنين الحادي عشر والثاني عشر الهجريين و اثر دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب فيها: احمد بن عبدالعزيز بن محمد بسام، رياض: دار الملك عبدالعزيز، ١٤٢٥ق.
٣٠. الخبر و العيان في تاريخ نجد: خالد بن محمد الفرج، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله شقير، رياض: مكتبة العبيكان، ١٤٢١ق.
٣١. داعية و ليس نبيا: حسن بن فرحان مالكي، اردن: دار الرازي، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٣٢. الدرر السننية في الاجوبة التجديية: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي، چاپ دوم، ١٤٢٥ق.
٣٣. الدرر التضيد في اخلاص كلمة التوحيد: محمد بن علي شوكتاني، تعليق: ابو عبدالله حلي، رياض: دار ابن خزيمة، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٣٤. دعاوى المناوتين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب عرض و تقض: عبدالعزيز بن محمد بن علي عبداللطيف، رياض: دار طيبة، ١٤٠٩ق.
٣٥. دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب بين المعارضين والمنصفين والمؤيدين: محمد بن جميل زينو، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، چاپ دوم، بي تا.
٣٦. الدعوة الوهابية و أثرها في الفكر الاسلامي الحديث: ظاهر، محمد كامل، بيروت - لبنان: دار السلام، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٣٧. دعوة محمد بن عبد الوهاب و أثرها في العالم الاسلامي: عبدالله بن سليمان سلمان، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٣٨. ديوان الامير صنعاني: محمد بن اسماعيل صنعاني، قاهرة: مطبعة المدني، بي تا.
٣٩. الرد على الوهابية في القرن التاسع عشر: حمادى رديسى، بيروت: دار الطليعة، چاپ اول، ٢٠٠٨م.
٤٠. رسائل في العقيدة: محمد بن ابراهيم الحمد، رياض: دار ابن خزيمة، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٤١. روزنامه رياض: «خدعوك فقلوا نجد و الشرك»، راشد بن محمد بن عساكر، ش ١٤١٢٣، صفر ١٤٢٨ق.
٤٢. روضة الافكار و الافهام لمرئاد حال الامام و تعداد غزوات ذوى الاسلام: حسين بن غنام، تحقيق: دكتور ناصر الدين اسد، بيروت - قاهره: دار الشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٤٣. زعماء الاسلام في العصر الحديث: امين احمد، بيروت - لبنان: دار الكتاب العربي، بي تا.
٤٤. سايت كشف الشبهات: «هل يعقل أن الشرك كان موجوداً في بلاد نجد قبل الشيخ محمد بن عبد الوهاب»، صالح فوزان، <http://www.khayma.com/kshf/index.htm>
٤٥. السحب الوابلية على ضرائح الحنابلة: ابن حميد نجدى حنبلى، رياض: مكتبة الامام


- احمد، چاپ اول، ١٩٨٩م.
٤٦. السعوديه سيرة دولة و مجتمع قرائته في تجرية ثلث قرن من التحولات الفكرية و السياسية و التنموية: عبدالعزيز خضر، بيروت: الشبكة العربية للأبحاث و النشر، چاپ دوم، ٢٠١١م.
٤٧. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد القزويني، تحقيق و تعليق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت - لبنان: دارالفكر، بي تا.
٤٨. سنن أبي داود: ابن أشعث سجستاني، تحقيق و تعليق: سعيد محمد لحام، بيروت - لبنان: دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٤٩. سنن الترمذی: ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة ترمذی، تحقيق و تصحيح: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت - لبنان: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٥٠. سنن النسائي: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، بيروت - لبنان: دار الفكر، چاپ اول، ١٣٤٨ق.
٥١. شرح كشف الشبهات و يليه شرح اصول السنة: محمد بن صالح عثيمين، رياض: دار التريا للنشر، چاپ چهارم، ١٤٢٦ق.
٥٢. الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب و منهجه في مباحث العقيدة: آمنة محمد نصير، بيروت - لبنان: دارالشروق، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٥٣. الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجدد المفترى عليه: أحمد آل بوطامي آل بن علي، الإمارات المتحدة العربية: دارالفتح الشارقة، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٥٤. الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء عليه: أحمد آل بوطامي آل بن علي، تصحيح عبدالعزيز بن عبدالله باز، مدينة: مطبوعات الجامعة الاسلامية، بي تا.
٥٥. الشيخ محمد بن عبد الوهاب و حقيقة دعوته: عبدالله بن حميد، الموقع الرسمي لجماعة انصار السنة المحمدية، <http://www.ansaralsonna.com/web/play-١٧٣٨.html>
٥٦. صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، بيروت - لبنان: دارالفكر، ١٤٠١ق.
٥٧. الصواعق الالهية في الرد على الوهابية: سليمان بن عبد الوهاب، الهداية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٥٨. عبدالعزيز بن باز عالم فقهه الامه مقتطفات من سيرته و مكاتبه العلمية: محمد بن سعد الشويعر، رياض: مطابع الحميضى، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٥٩. عقيدة الشيخ محمد بن عبد الوهاب السلفية و أثرها في العالم الإسلامي: صالح بن عبدالله بن عبدالرحمن عبود، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، بي تا.

٦٠. علماء نجد خلال ثمانية قرون: عبدالله آل بسام، رياض: دار العاصمة، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٦١. عنوان المجد في تاريخ نجد: عثمان بن عبدالله بن بشر، تحقيق و تعليق: عبدالرحمن بن عبداللطيف آل الشيخ، رياض: مطبوعات دار الملك عبدالعزيز، چاپ چهارم، ١٤٠٢ق.
٦٢. فصل الخطاب في بيان عقيدة الشيخ محمد بن عبدالوهاب: أحمد بن عبدالكريم نجيب، مراجعة و تعليق: صالح عبود، جدة: مكتبة الصحابة، قاهرة: مكتبة التابعين، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
٦٣. الفكر الاسلامي في تطوره: محمد بهي، قاهرة: مكتبة وهبه، چاپ دوم، ١٤٠١ق.
٦٤. الكامل في التاريخ: عز الدين ابن اثير جزري، تحقيق: ابوالفداء عبدالله قاضي - محمد يوسف دقاق، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ پنجم، ٢٠١٠م.
٦٥. مجلة الدارة، «نجد منذ قرن العاشر الهجري حتى ظهور الشيخ محمد بن عبدالوهاب»، عبدالله صالح عثيمين، ش ٣، س ٤، شوال ١٣٩٨ق.
٦٦. مجله بررسی های تاریخی: «روابط ایران با حکومت مستقل نجد»، مدرسی طباطبایی، ش ٤، س ١١.
٦٧. مجموعة الرسائل و المسائل النجدية: شيخ عبداللطيف بن عبدالرحمن بن حسن، اعداد مركز الكتب الالكترونية، بی جا، بی تا.
٦٨. محاضرات تاريخ الأمم الإسلامية: محمد خضري بك، مصر: مطبعة الاستقامة، چاپ چهارم، ١٣٥٤ق.
٦٩. المحلى: ابو محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم، بيروت - لبنان: دار الفكر، بی تا.
٧٠. محمد بن عبدالوهاب مصلح مظلوم و مفتري عليه: مسعود ندوی، ترجمه و تعليق: عبدالعليم عبدالعظيم البستري، رياض: وزارات الشؤون الاسلامية و الاوقاف و الدعوة و الارشاد، ١٤٢٠ق.
٧١. مدينة الرياض عبر أطوار التاريخ: حمد جاسر، رياض: داره ملك عبدالعزيز، ١٤٢٢ق.
٧٢. مسند الامام ابى عبدالله احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، تحقيق و تصحيح: محمد صدقي محمد جميل عطار، بيروت - لبنان: دارالفكر، چاپ سوم، ١٤٣٠ق.
٧٣. معارج الالباب في مناهج الحق و الصواب: حسين بن مهدي نعمي، تحقيق: محمد حامد فقي، رياض، چاپ دوم، ١٣٩٣ق.
٧٤. المعجم الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، تحقيق و تخريج: حمدى عبدالمجيد سلفى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
٧٥. مقدمه تاريخ ابن غنام: سليمان بن صالح الخراشي، رياض: دار التلوثة، چاپ اول، ١٤٣١ق.




٧٦. منهج شيخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب في التأليف: عبد المحسن بن حمد عباد بدر،  
رياض: وزارات الشؤون الإسلامية و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد، چاپ اول، ١٤٢٥ق.  
٧٧. منهج شيخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب في التفسير: مسعد بن مساعد حسيني، الجامعة  
الإسلامية بالمدينة المنورة، بی تا.





# اجتهاد از نگاه و ماسون

\* حامد محمدیان خراسانی



---

\* . دانش آموخته حوزه علمیه قم و موسسه مذاهب اسلامی.

### ◆ چکیده

مسئله اجتهاد و ویژگی‌ها و شرایط آن در میان وهابیون از جمله مسائلی است که اطلاعات منسجم و دسته‌بندی‌شده‌ای از آن در دسترس محققین وجود ندارد؛ به‌گونه‌ای که بعضی از محققین بر این باورند آنان اعتقادی به اجتهاد ندارند. نویسندگان بر این باور است که آگاهی از شیوه اجتهادی وهابیون و مبانی آن، یکی از مسائل ضروری برای محققین است؛ چرا که اطلاع از صحت و سقم این مبانی، در بسیاری از مباحث فقهی و اعتقادی در هنگام بحث با این گروه بسیار راه‌گشا است و بطلان بسیاری از اعتقادات و رفتارهای آنان را که بر خلاف اجماع مسلمانان است، می‌توان با نادرستی اجتهاد آنان اثبات کرد. در این مقاله تلاش شده است تا اجتهاد وهابیون و مسائل مرتبط با آن تا حد امکان از منابع آنها جمع‌آوری شود و مباحث دیگری همچون تعریف اجتهاد، چگونگی اجتهاد وهابیون، سادگی و پایین بودن سطح اجتهاد وهابیون، مبانی وهابیون در مسئله اجتهاد، آسانی اجتهاد از دیدگاه وهابیون، نزاع وهابیون و اهل سنت در مسئله اجتهاد و منابع اجتهاد وهابیون نیز در این نوشتار بحث و بررسی شده است.

◆ **واژگان کلیدی:** اجتهاد، وهابیت، احمد بن حنبل، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب

## ◆ مقدمه

مقوله اجتهاد در طول تاریخ از موضوعات بحث برانگیز میان علمای مذاهب اسلامی بوده و نظریات مختلف و متفاوتی درباره آن بیان شده است. آرا و نظریات علمای مذاهب به تفصیل در کتاب‌های فقهی و اصولی آنان بیان شده است، ولی آرای سلفیون و وهابیون کمتر بررسی گردیده است؛ به گونه‌ای که برخی از محققین بر این باورند که آنان معتقد به اجتهاد نیستند؛ در حالی که با مراجعه به کتب آنان روشن می‌شود که از اجتهاد، منابع استنباط، استصحاب، قیاس و... سخن می‌گویند. علت این امر این است که تاکنون نظریات وهابیون را نه خود آنان و نه دیگران به صورت منسجم و تفصیلی بیان نکرده‌اند. البته این امر برای کسانی که مدعی احیای اجتهادند، نقطه ضعف و نقصان بزرگی است. آنان از یک‌سو از ترک تقلید و لزوم اجتهاد سخن گفته‌اند و از سوی دیگر محدوده، حوزه و قواعد آن را به صورت منسجم تدوین نکرده‌اند.

با نگاه واقع‌بینانه به این مسئله درمی‌یابیم که آنان قائل به اجتهادند و اجتهاد هم می‌کنند، اما اجتهادشان نازل‌ترین نوع اجتهاد است و به جرئت می‌توان گفت که تمام مذاهب اسلامی از این جهت بر آنان برتری دارند. لذا آشنایی محقق با مبانی اجتهادی آنان موجب خواهد شد که با دقت و آگاهی بیشتری با آنان مواجه شود و در مباحث به جمع‌بندی بهتری برسد. شاید هنگام بحث با این گروه، به این نقطه برسیم که بگوییم: «ما در این مسئله اجتهاد کرده‌ایم و این اجتهاد هم معتبر است». در این مواقع آگاهی از مبانی اجتهادی آنان و اطلاع از صحت و سقم و یا استحکام و ضعف آن مبانی، ما را در رسیدن به نقطه مطلوب یاری می‌کند. با مراجعه به کتب وهابیون در می‌یابیم که آنان ضوابط، محدوده و منابع اجتهاد را در کتاب‌های خود آن‌گونه که سایر فقها و مجتهدان بدان اهتمام دارند، بیان

نکرده‌اند و فقط به بیان نکاتی در باب اجتهاد و چند قاعده جزئی بسنده کرده‌اند. شاید علت این امر این باشد که آنان تمام مسائل، حتی ضوابط و قواعد لازم برای اجتهاد را قابل اجتهاد می‌دانند و هر کس در این مسائل به اجتهاد می‌پردازد، ضوابط و قواعد خود را معتبر می‌دانند. شاهد این ادعا تفاوت آرای علمای وهابی در ابزارها و مقدمات لازم برای اجتهاد است که در مذاهب دیگر تا حدودی اتفاقی است، ولی آنها حتی در این مسئله اتفاق و وحدت نظر ندارند. در بحث «آسان بودن اجتهاد از دیدگاه وهابیون» برخی از آرای آنان را بیان خواهیم کرد و ملاحظه خواهد شد که در این آرا تعارض زیادی وجود دارد.

نگارنده علی‌رغم تلاش وافر خود به نوشتار یا کتابی که نظریات آنان را به طور مشخص و جامع بیان کند و مواضع مبهم و تاریک این موضوع را از دیدگاه آنان معلوم سازد، دسترسی نیافت. به جهت پراکندگی و عدم انسجام دیدگاه‌های آنان، ناگزیر دیدگاه‌های آنان از میان کتاب‌های آنان جمع‌آوری شد که در برخی از موارد این آرا با یکدیگر متفاوت و حتی متناقض بود و در این موارد چون امکان جمع میان آنها وجود نداشت، صرفاً به ارائه گزارش این نظریات بسنده شد.

### ◆ تعریف اجتهاد

اجتهاد در لغت به معنای به‌کارگیری نهایت نیروی بدنی و عقلی آدمی برای رسیدن به غایت و هدف مورد نظر اعم از هدف مادی یا فکری است. اجتهاد اصطلاحی را چنین تعریف کرده‌اند: «استنفاد الفقیه وسعه و طاقته الفکری فی استنباط الأحكام الشرعية من أدلتها التفصیلیة»<sup>۱</sup> اجتهاد به‌کارگیری نیرو و توان فکری فقیه در استنباط

۱. الاجتهاد، ص ۲۹.

احکام از منابع و ادله تفصیلی آن است». از دیدگاه محمد بن عبدالوهاب، اجتهاد «ردّ الامر الی الله و الی رسوله» است. او بر این باور است که حکم هر مسئله‌ای در قرآن و سنت بیان شده است و وظیفه مجتهد، تلاش برای یافتن آن حکم از نصوص است و لذا او گاهی برای بیان حکم شرعی به احادیث ضعیف و حتی مجعول استناد می‌کند.<sup>۱</sup> با تعریف محمد بن عبدالوهاب، شیوه وهابيون معاصر با اجتهاد اصطلاحی همخوانی ندارد؛ چرا که آنان بیشتر با نصوص سر و کار دارند، تا با اجتهاد در نصوص و راه‌های دیگر استنباط حکم شرعی. با این حال، ابن قیم اجتهاد را منحصر در موارد فقدان نص می‌داند: «أن الإجتهد إنما يعمل به عند عدم النص فإذا تبين النص فلا إجتهد».<sup>۲</sup>

کلام آیت الله سبحانی<sup>(زید عزه)</sup> در بیان شیوه اجتهادی احمد بن حنبل، که شیوه وهابيون امروز نیز شبیه شیوه او است، در فهم و درک شیوه اجتهادی وهابيون، به ما بیشتر کمک می‌کند:

احمد بن حنبل تنها از مراتب پایین اجتهاد اصطلاحی که آن اجتهاد شیوه سایر ائمه عليهم السلام بود، بهره مند بود. با این مقدار اجتهاد نمی‌توان او را یکی از ائمه فقه دانست. اجتهاد شرایط و ویژگی‌هایی دارد که در جایگاه آن بحث شده است. مهم‌ترین این شرایط ملکه قدسی اجتهاد است که انسان با آن قادر به استخراج فروع از اصول می‌شود، اما فتوا دادن با نص صریحی که وارد شده است، پایین‌ترین مرتبه اجتهاد است. اجتهاد مطلق، نیازمند یک ذهن فعال که بتواند فروع را از اصول استخراج کند و سایر شرایطی است که ائمه فقه بیان کرده‌اند. مشهور این است که اجتهاد

۱. الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب، ص ۷۲.

۲. أعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۴۱.

احمد، شبیه اجتهاد اخباریون و محدثین است که به نص حدیث فتوا می‌دهند و در موارد فقدان نص توقف می‌کنند.<sup>۱</sup>

### ◆ مبنای وهابیون در اجتهاد

وهابیون اگر چه ادعای اجتهاد و استقلال در رأی و نظر را دارند، اما اکثر نظریات و آرای آنان، برگرفته از نظریات علمای مذهب حنبلی است. وهابیون اگر چه ادعای بازگشت به آرا و شیوه سلف را دارند، اما منظور حقیقی و مقصود آنان چیزی جز بازگشت به آرای احمد بن حنبل، ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب نیست. آنان تقلید از مذاهب شافعی، حنفی و مالکی را مردود شمردند، ولی خود گرفتار تقلید از افراد فوق گشتند. در حقیقت مذهب سلفی که امروزه از سوی آنان مطرح می‌شود، همان مذهب حنبلی است، اما در قالب و نسخه تیمی وهابی آن «مذهبی است برگرفته از آرای ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب».<sup>۲</sup>

محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای که خطاب به علما می‌نویسد، بر پیروی از مذهب احمد بن حنبل تصریح دارد: «فنحن و لله الحمد متبعون لا مبتدعون، علی مذهب الإمام احمد بن حنبل».<sup>۳</sup> ابن تیمیه احمد بن حنبل را این چنین وصف می‌کند:

... فإنه الإمام الكامل و الرئيس الفاضل الذی أبان الله به الحق و أوضح به المنهاج و قمع به بدع المبتدعین و زیغ الزائغین و شک الشاکین؛<sup>۴</sup>  
او امام کامل و رئیس فاضلی است که خداوند به وسیله او حق را آشکار

۱. السلفية بين اهل السنة و الشيعة، ص ۱۴۵، به نقل از بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. الدرر السنية، ج ۱، ص ۵۷.

۴. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۲۵۴.



ساخت و راهها را بیان کرد و بدعت بدعت‌گذاران، انحراف منحرفین و شک شک‌کنندگان را نیز به وسیله او از بین برد.  
سلفی معاصر، دکتر علی عبدالخلیم محمود؛ می‌گوید:

امام احمد، امام تمام اهل سنت در اصول و فروع است. او در اصول دین و عبادات، به نصوص کتاب و سنت و فهم صحیح اصحاب تمسک می‌ورزید....<sup>۱</sup>

شیخ عبدالله فرزند محمد بن عبدالوهاب نیز بر تقلید این گروه از احمد بن حنبل تصریح می‌کند و درباره ارزش و جایگاه آرای ابن تیمیه و ابن قیم می‌گوید:

ما در فروع تابع مذهب امام احمد بن حنبل هستیم و کسی را که مقلد یکی از چهار مذهب باشد، انکار نمی‌کنیم. البته غیر این مذاهب مثل رافضیه، امامیه، زیدیه و... به جهت عدم ضبط مذاهب آنان قابل قبول نیستند... ما مستحق مرتبه اجتهاد مطلق نیستیم و هیچ کدام از ما این ادعا را ندارد. اگر در مسئله‌ای، نص آشکار و صحیحی از کتاب یا سنت غیر منسوخ و غیر مخصص و غیر معارض با قوی‌تر از آن برای ما پیدا شود و یکی از ائمه اربعه قائل به آن باشد، به آن عمل می‌کنیم و مذهب را کنار می‌گذاریم. در نزد ما امام ابن قیم و استاد او، ابن تیمیه، دو امام اهل سنت‌اند و کتاب‌های آنان از عزیزترین کتاب‌هاست، ولی ما در هر مسئله‌ای مقلد آنان نیستیم. تنها کسی که قول او را در همه موارد می‌پذیریم، پیامبر ﷺ است.<sup>۲</sup>

گفتنی است که احترام به سایر مذاهب که در کلام شیخ بدان اشاره شده است، با سایر اظهارات و عملکرد این گروه در تعارض است که در بحث «نزاع اهل سنت و وهابیون در امر اجتهاد» به مواردی از آن اشاره خواهیم کرد.

۱. السلفية بين اهل السنة والإمامية، ص ۶۵.

۲. الدرر السنية، ج ۴، ص ۱۵.

در کتابی که وزارت اوقاف عربستان منتشر کرده، مذهب محمد بن عبدالوهاب، همان مذهب حنبلی معرفی می‌شود:

علماء الدعوة يصرحون في أن مذهبهم في أصول الدين مذهب أهل السنة و الجماعة و في الفروع على مذهب أحمد بن حنبل... و المذهب الحنبلي - الذي يتبعه الشيخ و أتباعه - يدعو تلاميذه إلى الإجتهد بل هو أسبق المذاهب الإسلامية إلى العودة نحو الإجتهد، لذلك خرج منه علماء مجتهدون بارعون و على رأسهم شيخ الإسلام ابن تيمية؛<sup>۱</sup> علمای ما تصریح کرده‌اند که مذهب آنان در اصول دین، همان مذهب اهل سنت و جماعت است و در فروع تابع مذهب احمد بن حنبل هستند... . مذهب حنبلی که شیخ و پیروان او تابع آن مذهب هستند، نه تنها شاگردانش را به اجتهاد فرا می‌خواند، بلکه این مذهب از تمام مذاهب در بازگشت به اجتهاد پیش‌تازتر است و به همین جهت این مذهب دارای مجتهدان باتقوایی است که در رأس آنان شیخ الإسلام ابن تيمیه است.

#### ◆ آسان بودن اجتهاد از دیدگاه وهابیون

وهابیون از جمله کسانی هستند که امر اجتهاد و شرایط آن را ساده و آسان می‌دانند و بسیاری از علوم را که از نظر علمای سایر مذاهب جزء مقدمات اجتهاد است، لازم نمی‌دانند. احمد بن حنبل که از او به عنوان امام این گروه یاد می‌شود، در این زمینه سخت‌گیر بود و لذا از احمد این‌گونه نقل می‌کنند:

قال محمد بن عبدالله بن المنادی: سمعت رجلاً يسأل أحمد إذا حفظ الرجل مائة الف حديث يكون فقيهاً؟ قال: لا، فمائتي ألف حديث. قال: لا، قال فثلاثمائة الف، قال: لا. قال: فأربع مائة الف. قال: بيده

۱. دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و اثرها، ص ۱۱۸.

هكذا و حرک یده.<sup>۱</sup>

از این کلام بر می آید که از نظر احمد، حداقل حفظ چهارصد هزار حدیث صحیح برای یک مجتهد لازم و ضروری است.

اگر چه شرایط اجتهاد در نزد ابن تیمیه سخت تر از علمای فعلی است، اما این شرایط نسبت به علمای معاصر او ساده تر است. ابن قیم آشنایی با وجوه قرآن و علم به اسانید صحیح و سنن را لازم می داند: «ینبغی للرجل إذا حمل نفسه علی الفتیا أن یکون عالماً بوجوه القرآن عالماً بالأسانید الصحیحة، عالماً بالسنن...»<sup>۲</sup> اما محمد بن عبدالوهاب اجتهاد را «رد الأمر إلى الله و رسوله»<sup>۳</sup> می داند و به همین جهت می بینیم که فتاوی او، ابن تیمیه و علمای وهابی در بسیاری از موارد، صرفاً متن حدیث و بدون ارائه هیچ گونه توضیح و تفسیری است. گویا از نظر آنان صرف توان فهم کتاب خدا و احادیث پیامبر ﷺ برای استنباط حکم الهی کافی است. البته در بسیاری از موارد آیات و روایات را بر رأی و نظر خود تطبیق می کنند که همان تفسیر به رأی است.

آسانی امر اجتهاد از نظر وهابیون در این کلام شیخ عبدالله فرزند محمد بن عبدالوهاب مشهود است:

نظر مختار این است که هرگاه معنای حدیثی برای صاحب فهم مستقیم آشکار شد، عمل به آن واجب است. پس ابتدا صحیح بودن حدیث را بررسی می کند، اگر صحیح بود، سپس معنای آن را بررسی می کند و اگر

۱. أعلام الموقعین، ج ۱، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. الدرر السنیة، ج ۴، ص ۴.

معنای آن آشکار شد، آن حدیث حجت و معتبر است.<sup>۱</sup>  
اما واقعیت این است که طبق آرای علمای مذاهب، صرف فهم معنای حدیث باعث نمی‌شود که شخصی به درجه اجتهاد برسد و قادر به استنباط تمام احکام شرعی شود.  
محمد بن عبدالوهاب سخت‌گیری در شروط اجتهاد را ناشی از هوای نفس می‌داند.  
او در این باره چنین می‌گوید:

از سنت‌هایی که شیطان آن را جعل کرده است، این است که قرآن و سنت را فقط مجتهد مطلق درک می‌کند و مجتهد کسی است که باید دارای صفات آن‌چنانی باشد. این صفات آن‌قدر زیاد است که ممکن است به‌طور کامل در ابوبکر و عمر هم پیدا نشود... . شکر خدا که این شبهه شیطانی که از ضروریات عامه گشته، از جهات متعددی مردود و باطل است.<sup>۲</sup>

شوکانی هم در این باره چنین می‌گوید:

بزرگان در کتاب‌های فروع و اصول خود به تعداد علوم لازم برای اجتهاد تصریح کرده‌اند که آنها پنج علم است و مختصری از هر فن برای مجتهد کفایت می‌کند.<sup>۳</sup>

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که اجتهاد از زمان ابن تیمیه به بعد سیر نزولی داشته است و در دوران معاصر طبق تصریح کلام بزرگان وهابی، مطالعه نصوص و فهم متن نص کافی است. ابن تیمیه اگر چه به نصوص توجه زیادی دارد، ولی در گفتار و نوشته‌های خود به میزان زیادی از سایر شیوه‌های اجتهاد نیز استفاده می‌کند که این شیوه‌ها در آثار علمای معاصر به ندرت دیده می‌شود. شاید علت صدور فتاوی عجیب و غریب از علمای معاصر وهابی، همین سطحی‌نگری و عدم تفقه

۱. همان، ص ۲۵.

۲. الدرر السنیه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. القول المفید فی ادلة الاجتهاد، ص ۲۵.

آنان باشد که امثال این فتاوا را حتی در کلمات ابن تیمیه و ابن قیم علی‌رغم عدم درک صحیح آنان از بعضی از مفاهیم اسلامی، نمی‌توان پیدا کرد.

### ◆ نزاع اهل سنت و وهابیون در مسئله اجتهاد

وهابیون با تعابیر تندی به تقلید اهل سنت از ائمه اربعه اعتراض کرده‌اند و آن را از مصادیق تقلید کورکورانه دانسته‌اند. ابن تیمیه مذهب سلف را غیر از اقوال اشعری و ماتریدی در فهم عقاید می‌داند.<sup>۱</sup> این اعتراض به قدری شدید است که محمد بن عبدالوهاب، مؤسس سلفی معاصر و احیاگر سلفی‌گری در دوران معاصر، فتوا به جواز قتل هر کس می‌دهد که عقیده اهل سنت و جماعت را دارد و این امری است که وهابیون امروز بنا به مصالحی آن را ابراز و اعلان نمی‌کنند. او در نامه خود به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها به چیزی بر خلاف فهم او معتقدند، فقه مصطلح را که تمام مذاهب اسلامی بدان معتقدند، شرک می‌داند و می‌نویسد:

﴿تخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله﴾، این آیه را رسول خدا و پیشوایان پس از او به همین چیزی که شما اسم آن را فقه گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند و همین فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را «ارباب غیر از خدا» معرفی کرده است. من خلافتی در این معنا بین مفسرین نمی‌بینم...<sup>۲</sup>

او در گفتاری، پیروی از فتاوی علمای مذاهب مختلف را پیروی از آرا و أهوای متفرق و مختلفی می‌داند که شیطان آن را وضع کرده است: «الأصل السادس: رد الشبهة التي وضعها الشيطان في ترك القرآن و السنة و اتباع الآراء و الأهواء المتفرقة

۱. السلفية بين اهل السنة و الامامية، ص ۶۷.

۲. سلفی‌گری، ص ۳۱۶.

المختلفة...»<sup>۱</sup> او همچنين از نسبت دادن كفر به علمای ساير مذاهب و حتى علمای حنبلی ابایی ندارد. نمونه‌های فراوانی از اين موضوع در كتاب الدرر السنیه (ج ۱۰) موجود است. در کتابی که وزارت اوقاف عربستان منتشر ساخته، درباره موضع محمد بن عبدالوهاب درباره تقلید چنین آمده است:

و فی كثير من المناسبات یذم الشيخ محمد بن عبدالوهاب التقلید حتی جعله من الأمور التي خالف فيها الرسول ﷺ المشركين، و لذلك یقول فی هذا الصدد: «دين المشركين مبني على أصول أعظمها التقلید، فهو القاعدة الكبرى لجميع الكفار أولهم و آخرهم؛<sup>۲</sup>

در موارد متعددی شیخ محمد بن عبدالوهاب تقلید را مذمت می‌کند و آن را از اموری قرار می‌دهد که رسول خدا درباره آن با مشرکین مخالفت کرده است و در این باره می‌گوید که دین مشرکین مبتنی بر اصولی بود که بزرگ‌ترین آن تقلید است. تقلید قاعده‌ای است که در تمام کفار، اولین و آخرین آنها، وجود دارد.

شوکانی در رساله القول المفید فی أدلة الاجتهاد و التقلید درباره تقلید از ائمه

اربعه فقه چنین می‌گوید:

معنای دروغین انسداد باب اجتهاد این است که در امت اسلام کسی که کتاب و سنت را بفهمد، باقی نمانده است و وقتی که کسی باقی نماند، راهی به سوی کتاب و سنت نیست و با بسته شدن این راه، چه بسا احکام بسیار زیادی که تعطیل می‌شود... به خدا دروغ بستند و ادعا کردند که خدا قادر بر آفرینش مخلوقی نیست که دینی را که برای آنان تشریح و آنان را متعبد به آن کرده است، بفهمند. گویا آنچه را که خداوند در قرآن و

۱. الدرر السنیه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۱۹.

سنت تشریح کرده است، دین مطلق و دائمی نیست و تنها تا قبل از پدید آمدن این چهار مذهب اعتبار دارد و بعد از آن نه کتاب و نه سنتی در کار است. گویا کسی آمده که برای امت شریعت جدیدی آورده... و بر اساس رأی و ظن خود، احکام کتاب و سنت را نسخ می‌کند...<sup>۱</sup>

البانی، یکی از محققین و مبلغین وهابیت در دوره معاصر، در تعلیق خود بر حدیثی در کتاب حافظ منذری (مختصر صحیح مسلم) فقه سایر مذاهب خصوصاً مذهب حنفی را در کنار کتاب تحریف‌شده/نجیل قرار می‌دهد و می‌گوید: «عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به شرع ما و بر اساس کتاب و سنت حکم می‌کند، نه به غیر آن مثل *انجیل* و فقه حنفی و...». او همچنین مقلدین مذاهب دیگر را از جمله دشمنان سنت می‌داند.<sup>۲</sup> شیوه مقلدین مذاهب را نیز شیوه مقلدین جامدی می‌داند که اولاً، هرگز توجهی به گفتار خدا و پیامبر او ندارند. ثانیاً، به فتوای ائمه فقهی دیگر توجهی ندارند و آنان را کسانی می‌داند که کورکورانه تقلید می‌کنند. وی اسلام برگزیده را اسلام سلفی‌ها می‌داند.<sup>۳</sup>

محمد بن اسماعیل صنعانی، معاصر ابن عبدالوهاب، در کتاب *تطهیر الاعتقاد*، (ص ۵۱۰) می‌نویسد:

فقه‌های مذاهب اربعه، اجتهاد بر خلاف آن مذاهب را جایز نمی‌شمردند، ولی این سخن نادرستی است که جز شخص جاهل لب به آن نمی‌گشاید.<sup>۴</sup> در مقابل، علمای بزرگ اهل سنت نیز اجتهاد و علم بزرگان وهابیت را قبول ندارند و گفتارهای فراوانی در این باب دارند. برای نمونه، ابن حجر هیتمی درباره

۱. القول المفید فی ادلة الاجتهاد، ص ۶۹.

۲. السلفیة الوهابیة، ص ۷۴.

۳. المنهج السلفی عند الشیخ ناصر الدین الالبانی، ص ۲۵۰.

۴. چالش‌های فکری و سیاسی وهابیت، ص ۳۱.

ابن تیمیه چنین می گوید:

ابن تیمیه کسی است که خدا او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیل کرده است... کلام او هیچ ارزشی ندارد... اعتقاد ما درباره او این است که او بدعت گذار و گمراه و گمراه کننده و جاهل و اهل غلو است... به پرهیز از اینکه به نوشته های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی و دیگران توجه کنی!...

سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب، نیز در کتاب الصواعق

الإلهیة، وی و هیچ یک از پیروان او را مجتهد نمی داند:

فإن اليوم ابتلى الناس بمن ينتسب إلى الكتاب و السنة، و يستنيط من علومهما، و لا يبالي بمن خالفه، و إذا طلبت منه أن يعرض كلامه على أهل العلم لم يفعل، بل يوجب على الناس الأخذ بقوله و بمفهومه، و من خالفه فهو عنده كافر. هذا و هو لم يكن فيه خصلة واحدة من خصال الإجتهد، و لا و الله عشر واحدة، و مع هذا فراج كلامه على كثير من الجهال، فإننا لله و إنا إليه راجعون؛

مردم امروز مبتلا به کسی شده اند که خود را به کتاب و سنت منسوب می کند و از علوم آن دو استنباط می کند و توجهی به گفتار مخالفین خود ندارد. اگر از او بخواهی که کلام خود را بر عالمان عرضه کند، نمی پذیرد، بلکه پذیرفتن قول و مفهومی را از سوی مردم لازم می داند و مخالفانش را کافر می شمرد، این در حالی است که یکی از صفات اجتهاد در او وجود ندارد، بلکه یک دهم یک صفت نیز در او وجود ندارد و با وجود این کلامش در میان بسیاری از جاهلان انتشار یافته است...<sup>۲</sup>

۱. وهابیت از دیدگاه اهل سنت، ص ۴۶-۴۷.

۲. الصواعق الإلهیة، ص ۳۷.



## ◆ منابع اجتهاد

شیخ عبدالله، فرزند محمد بن عبدالوهاب، در بیان ترتیب منابع چنین می‌گوید:

فتاوی احمد مبتنی بر پنج اصل بود:

یکی از آنها نصوص است که اگر نصی پیدا می‌کرد، بر اساس آن فتوا می‌داد و به مخالفت هیچ‌کس توجه نمی‌کرد... .

اصل دوم فتوای صحابه بود که اگر فتوایی برای بعضی از صحابه می‌یافت که مخالفی در آن مسئله نمی‌شناخت، به سراغ ادله دیگر نمی‌رفت. او در این مواقع نمی‌گفت که اجماع وجود دارد، بلکه تقوای در گفتار را رعایت می‌کرد و می‌گفت که مطلبی پیدا نکردم که با آن، قول صحابی را کنار بگذارم... .

اصل سوم این بود که در هنگام اختلاف اقوال اصحاب، نزدیک‌ترین آنها به سنت و کتاب را انتخاب می‌کرد و از اقوال صحابه خارج نمی‌شد. اگر موافقت یکی از اقوال برای او ثابت نمی‌شد، اختلافات را ذکر می‌کرد و به قولی جزم حاصل نمی‌کرد.

اصل چهارم اخذ به حدیث مرسل و ضعیف است، البته اگر در آن مسئله، امری که آن را دفع کند، وجود نداشته باشد. او این نوع احادیث را بر قیاس ترجیح می‌داد و منظور او از حدیث ضعیف، حدیث باطل و منکر نبود که روایت آن متهم باشند، بلکه منظور او از حدیث ضعیف، قسیم حدیث صحیح است. اگر در مسئله اثر یا قول صحابی و یا اجماعی بر خلاف آن پیدا نمی‌کرد، عمل به حدیث ضعیف برتر از عمل به قیاس بود. احدی از ائمه نیست، مگر اینکه فی الجمله موافق این اصل هستند. اگر نزد احمد نص، قول صحابی، اثر مرسل یا ضعیف نمی‌بود، به اصل پنجم یعنی قیاس رجوع می‌کرد که در حال ضرورت آن را به کار می‌برد.<sup>۱</sup>

## ۱. قرآن

اولین منبع اجتهاد از نظر تمام مذاهب، قرآن است. ابن تیمیه درباره تقدیم قرآن بر سایر ادله می‌گوید:

شایسته است که مبلغ دین، اول استدلالات قرآنی را بیان کند که همانا قرآن نور و هدایت است و سپس سنت رسول خدا و امامان را بیان کند...<sup>۱</sup> علما اول به کتاب و سنت احتجاج می‌کردند، چرا که سنت، قرآن را نسخ نمی‌کند و در قرآن چیزی نیست که با سنت منسوخ شده باشد، بلکه اگر در قرآن چیزی ناسخ باشد، منسوخ آن در قرآن هست و غیر قرآن بر قرآن مقدم نمی‌شود.<sup>۲</sup>

ابن تیمیه همانند احمد بن حنبل تخصیص کتاب به سنت را نمی‌پذیرد.

## ۲. سنت

سنت نبوی دومین منبع اجتهاد در نزد وهابیون است. فقهای حنبلی عقیده دارند که هر خبری، چه متواتر و چه غیر متواتر، چه مسند و چه مرسل، دارای اعتبار است و می‌توان در امر استنباط از آن بهره گرفت و به آن استناد جست.<sup>۳</sup> ابن تیمیه بر مرجعیت نصوص (کتاب و سنت) تأکید دارد و به نظر او تمام مسائل فروع به کتاب و سنت بر می‌گردد و ادله دیگر در انشای احکام مستقل نیستند. ابن قیم نیز پذیرش حدیثی را که مضمون آن در کتاب و سنت نیامده است، به معنای اطاعت از رسول می‌داند.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه در یک تقسیم‌بندی، سنت را به سنت متواتر و سنن متواتر تقسیم

۱. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۰، ص ۹.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۲۰۲.

۳. منابع اجتهاد، ص ۱۶۰.

۴. أعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۷۹.

می‌کند که منظور او از سنن متواتر، سنن آحاد است که در صورت فقدان حدیث متواتر، سراغ آن می‌رود. ابن تیمیه حدیث متواتر را حدیثی می‌داند که مفید علم باشد و آن را منحصر به کثرت عدد نمی‌داند و کثرت عدد را یکی از طرق آن می‌شمارد. او همچنین انحصار حدیث متواتر به کثرت نقل را قول ضعیف در مسئله می‌داند. از نظر او تواتر با صفات راوی مثل تدین و یا ضبط او و یا قبول تصدیق یا عملی حدیث او حاصل می‌شود.<sup>۱</sup>

ابن تیمیه حجیت خبر واحد را به طور مطلق نمی‌پذیرد و در این باره می‌گوید: «فإن أحداً من العقلاء لم يقل إن خبر كل واحد يفيد العلم».<sup>۲</sup> در نزد ابن تیمیه، خبر واحد در صورتی معتبر است که علما به آن عمل کرده باشند:

و أما قسم الثاني من الأخبار فهو ما لا يرويه إلا الواحد العدل و نحوه و لم يتواتر لفظه و لا معناه، و لكن تلقته الأمة بالقبول عملاً به أو تصديقاً له... فهذا يفيد العلم اليقيني عند جماهير أمة محمد ﷺ من الأولين و الآخرين...<sup>۳</sup>

درباره حدیث مرسل و ضعیف نیز اگر قول صحابی و اجماع بر خلاف آن نباشد، عمل می‌کنند.<sup>۴</sup>

اگر چه ابن تیمیه بر مرجعیت نصوص و تمسک به آن تأکید دارد، ولی در موارد فراوانی عقایدش را بر نصوص ترجیح داده است. او ادعا می‌کند که احادیث بسیاری ساختگی و جعلی‌اند، اما هنگامی که به منابع حدیثی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که

۱. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۸، ص ۵۱.

۲. منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. الدرر السنیة، ج ۴، ص ۲۰.

حدیث مذکور دارای سند صحیح و یا حسن است و بسیاری از علما آن را پذیرفته‌اند. ابن حجر عسقلانی در این باره چنین می‌گوید:

او در ردیه‌هایش بسیاری از احادیث خوب را که مصادر آنها را ندیده بود، رد کرده است؛ زیرا او به آنچه در ذهنش بود، اعتماد می‌کرد، ولی انسان در معرض نسیان است و چه بسیار مواردی که افراط او در توهین به کلام رافضی (علامه حلی)، او را به ورطه توهین به حضرت علی (علیه السلام) کشانده است.<sup>۱</sup>

### ۳. قول صحابی یا اثر

حنابله در هنگام فقدان نص، سراغ اقوال صحابه و تابعین می‌روند. احمد آن قدر بر آن اعتماد دارد که آن را رکنی از ارکان اجتهاد و مصدر فقه بعد از اجماع می‌داند که بر قیاس مقدم است.<sup>۲</sup> ابن تیمیه قول صحابی را از باب رجوع به سنت معتبر می‌داند که در صورت مطابقت با اقوال سایر صحابی، پذیرفته می‌شود.<sup>۳</sup>

در نظر ابن تیمیه، اجماع صحابه همراه با عصمت و ملازم حق است، اما قول صحابی در صورتی حجت است که اولاً، مخالف با قول صحابی دیگر نباشد. ثانیاً، مخالف نص نباشد. ثالثاً، اگر قول صحابی شهرت یابد و مورد انکار دیگران قرار نگیرد، اقرار بر قول او است که اجماع اقراری نامیده می‌شود.<sup>۴</sup> در صورت اختلاف اقوال صحابی، نزدیک‌ترین آنها به قرآن و سنت انتخاب می‌شود.<sup>۵</sup> ابن تیمیه در حالی چنین ادعایی دارد که گاهی قول صحابی را بر حدیث صحیح السند ترجیح

۱. وهابیت از دیدگاه اهل سنت، ص ۴۳، به نقل از لسان المیزان.

۲. معالم و ضوابط اجتهاد، ص ۲۲۵

۳. معالم و ضوابط اجتهاد، ص ۲۰۰.

۴. ابن تیمیه، ص ۱۰۶.

۵. الدرر السنیه، ج ۴، ص ۲۰.

داده است و از آن جمله ترجیح قول عمر بر حدیث پیامبر ﷺ درباره متعه است که در نهایت فتوا به تحریم متعه نسا داده است.

#### ۴. اجماع

اجماع در اصطلاح به معنای اتفاق و هم‌رأیی در حکمی از احکام شرعی است. در نزد فقهای حنبلی، تنها اجماع صحابه و یا بعضی از بزرگان اهل سنت اعتبار دارد.<sup>۱</sup> احمد اجماع منقول از خلفای اربعه را حجت و واجب الإلتباع می‌داند. درباره ابن تیمیه می‌توان گفت که او نیز با احمد بن حنبل هم‌رأی است. وی درباره سختی حصول اجماع بعد از دوران صحابه چنین می‌گوید:

لكن المعلوم منه أى الإجماع هو ما كان عليه الصحابة و أما ما بعد ذلك فتعذر العلم به غالباً و لهذا اختلف العلماء فيما يذكر من الإجماعات الحادثة بعد الصحابة.

اجماع معلوم و (قطعی) آن است که صحابه بر آن اجماع داشته‌اند، اما بعد از آنان در اغلب موارد علم به حصول اجماع ممکن نیست و لذا علما در اجماع‌های حاصله بعد از صحابه اختلاف دارند.<sup>۲</sup>

ابن تیمیه، اجماع را دو نوع می‌داند: یکی اجماع قطعی که هرگز خلاف نص نیست و دوم اجماع ظنی و این همان اجماع اقراری و استقرایی است که اقوال علما را استقرا کرده و در آن مخالفی نیافته است. وی احتجاج به این اجماع را اگر چه جایز می‌داند. اما کنار گذاشتن نصوص معلوم را در مقابل این اجماع جایز نمی‌داند؛ چرا که این حجت ظنی است. او همچنین مخالف اجماع قطعی را کافر می‌داند، به

۱. منابع اجتهاد، ص ۱۸۸.

۲. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱۱، ص ۳۴۱.

خلاف مخالف اجماع ظنی.<sup>۱</sup>

اما محمد بن عبدالوهاب اجماع را به طور مطلق می‌پذیرد و برای آن شرطی ذکر نمی‌کند. او در این باره می‌گوید: «و لا خلاف بینی و بینکم أن أهل العلم إذا أجمعوا و جب اتباعهم». در جای دیگر می‌گوید: «و أنا أدعوا من خالفنی... إما إلى کتاب الله و إما إلى سنة الله و إما إلى إجماع أهل العلم». زیاده‌روی او در حجیت اجماع به قدری است که قول قائلین به اختلاف امت را رد می‌کند: «و أما قولهم: "إختلافهم رحمة" فهذا باطل بل الرحمة فی الجماعة و الفرقة عذاب».<sup>۲</sup>

از رفتار وهابیون این‌گونه برداشت می‌شود که هرگاه اجماع بر خلاف ادعای آنان باشد، این حرف احمد را به زبان می‌آورند که «من ادعی الإجماع فهو كاذب»، اما هنگامی که اجماع موافق ادعای آنان باشد، ادعای اجماع می‌کنند. درباره کلام احمد حنبل باید توجه داشت که وی در موارد متعددی به اجماع استناد می‌کرد و این کلام را در مواجهه با «بشر مریسی» به زبان آورد که مدعی اجماع در مسئله خلق قرآن بود.<sup>۳</sup> البانی از کسانی است که درباره اجماع اینچنین می‌گوید: «به جز اجماعی که بالضروره از دین دانسته می‌شود، تصور غیر آن ناممکن است، چه برسد که بخواهیم از وقوع آن سخن بگوییم».<sup>۴</sup>

بعضی از علما به صحت اجماعاتی که ابن تیمیه نقل می‌کند، با دیده تردید می‌نگرند و می‌گویند که او در بیان آرای مخالفین صادق نبوده و سخن آنان را تحریف کرده

۱. معالم و ضوابط الاجتهاد، ص ۱۸۱.

۲. الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب، ص ۷۴.

۳. السلفیة، ص ۸۱؛ مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج ۱۹، ص ۲۷۱.

۴. همان.

است؛ مثلاً می‌گویند که ابن تیمیه از سلف، اقوال، اجماعات و تفاسیری را نقل می‌کند که وجود خارجی ندارد یا از علما اقوالی را نقل می‌کند که آنان چنین چیزی را نگفته‌اند. ابن تیمیه در جایی نقل می‌کند که تمام تفاسیر وارد شده از اصحاب و افزون بر یکصد تفسیر را خوانده است و کسی را نیافته که آیه یا حدیثی را که درباره صفات است، تأویل کند، اما هرگاه محققى به کتب تفسیر مراجعه می‌کند، تأویلات زیادی را از اصحاب و سلف می‌بیند.<sup>۱</sup>

## ۵. قیاس

قیاس در اصطلاح برابری میان فرع و اصل در علت حکم است.<sup>۲</sup> احمد بن حنبل بعد از قرآن، سنت، اگر چه ضعیف باشد، و اجماع، سراغ قیاس می‌رفت. ابن تیمیه قیاس صحیح را مخالف نص نمی‌داند و در کتاب *درء تعارض العقل والنص* با رد این کلام بعضی از فقها که برخی از مسائل فقهی را مخالف قیاس می‌دانند، اثبات می‌کند که تمام آنها موافق قیاس است. او می‌گوید: «مواردی که شخص آنها را مخالف قیاس می‌بیند، در واقع مخالف قیاسی است که او منعقد کرده است، نه قیاسی که در نفس الأمر صحیح و ثابت است».<sup>۳</sup> ابن قیم نیز می‌گوید:

در دین و منقولات صحابه مسئله‌ای که مخالف قیاس صحیح که مطابق با اوامر و نواهی است، پیدا نمی‌شود؛ همان‌طور که عقل صحیح همین‌طور است...<sup>۴</sup>

۱. السلفية بين أهل السنة والشيعة، ص ۴۶۲.

۲. منابع اجتهاد، ص ۲۵۵.

۳. معالم و ضوابط الاجتهاد، ص ۱۸۵.

۴. أعلام الموقعين، ج ۲، ص ۵۲.

## ۶. مصالح مرسله

مصالح مرسله در اصطلاح گروهی از دانشمندان اهل سنت، عبارت است از تشریح حکم برای حوادث واقعه و پدیده‌های نو بر مبنای رأی و مصلحت اندیشی در مواردی که نصی وارد نشده است.<sup>۱</sup> غالب علمای حنبلی، مصالح مرسله را منبع احکام نمی‌شمردند. مصلحت مرسله از دیدگاه ابن تیمیه این است که مجتهد در یک فعل منفعت راجحی می‌بیند که شرع آن را نفی نمی‌کند. از کلمات ابن تیمیه برداشت می‌شود که او به دلیل احتمال گمراهی و اشتباه، از اعتبار دادن به مصلحت هراس دارد. در این باره چنین می‌گوید:

بسیاری از علما یک سلسله مصالح را درک کردند و در استنباطات فقهی آن را به کار بردند؛ درحالی‌که بسیاری از آنها در شریعت ممنوع بود و آنها نمی‌دانستند، و در مقابل، عده بسیاری مصالحی را که شرعاً اعتبار آنها لازم بود، رها کردند و به دنبال آن بسیاری از واجبات و مستحبات ترک شد و یا ندانسته در وادی محرمات و مکروهات افتادند.<sup>۲</sup>

طبق این بیان، ابن تیمیه به علت عدم درک بسیاری از مصالح از سوی انسان، مصالح مرسله را معتبر نمی‌داند.

برخلاف ابن تیمیه، ابن قیم دامنه اعتبار مصلحت را گسترش می‌دهد و آن را امری می‌داند که شارع آن را ذاتاً معتبر دانسته است. او می‌گوید:

مبنا و اساس شریعت بر حکم و مصالح بندگان است... اگر انکار منکر، مستلزم چیزی باشد که آن فعل در نزد خدا و رسول منکری بزرگ‌تر و مبعوض است، انکار آن منکر جایز نیست... . پیامبر در جنگ از قطع

۱. منابع اجتهاد، ص ۳۳۲.

۲. المنهج السلفی، ص ۲۹۵.



دستان به دلیل احتمال پیوستن اصحاب به مشرکین که در نزد خدا  
مبغوض تر است، نهی می‌کرد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌گوید:

خداوند متعال بیان کرده که مقصودش از احکام شریعت، اقامه حق و عدل و  
قیام مردم به قسط است. پس از هر راهی که حق به دست آید و عدل  
شناخته شود، حکم به مقتضا و موجب آن واجب است. راهها و وسائل بذاته  
مراد نیست، بلکه مراد آن غایاتی است که مقاصد شرع است.<sup>۲</sup>  
وی مثالها و نمونه‌هایی نیز نقل می‌کند که در زمان صحابه و رسول خدا، به خاطر  
مصالحی که اقتضا می‌کرده، از قواعد عمومی عدول شده است.

#### ۷. سد ذرایع

سدّ ذرایع در اصطلاح این است که هر وسیله‌ای که موجب رسیدن به حرام  
می‌شود، باید ترک شود. احمد بن حنبل، ابن تیمیه و ابن قیم معتقدند از هر عملی  
که مقدمه حرام قرار می‌گیرد، باید جلوگیری شود و حکم به حرمت بسیاری از  
موارد در نزد آنان همین سدّ ذرایع است. علت حرمت وارد شدن زنان به قبرستان از  
دیدگاه آنان، همین است که با رفتن آنان به قبرستان و گریه و زاری آنها در قبرستان،  
سر و صورتشان در مقابل نامحرم آشکار می‌شود و عمل حرام روی می‌دهد. ابن قیم  
در این باره چنین می‌گوید:

لما كانت المقاصد لا يتوصل إليها إلا بأسباب و طرق تفضي إليها كانت  
طرقها و أسبابها تابعة لها معتبرة بها... فإذا حرم الربّ تعالى شيئاً و له  
طرق و وسائل تفضي إليه فإنه يحرمها و يمنع منها تحقيقاً لتحريمه... ولو  
أباح الوسائل و الذرائع المفضية إليه لكان ذلك نقضاً للتحريم و إغراءً

۱. اعلام الموقعين، ج ۳، ص ۱۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۹۲.

للفوس به و حکمته تعالی و علمه یأبی ذلک کل الإباء...<sup>۱</sup>؛  
از آنجا که تنها راه رسیدن به مقاصد، اسباب و طرق منتهی به آن است و  
اسباب به تبع مقاصد معتبر هستند، اگر خداوند چیزی را حرام کرد و برای  
آن حرام وسایل و مقدماتی باشد، پس آن مقدمات برای جلوگیری از  
محرمات نیز حرام است... . اگر آن وسایل و مقدمات حرام، مباح می‌بود،  
این نقض آن تحریم می‌بود و موجب تحریک نفوس برای ارتکاب آن  
محرمات می‌شد که حکمت و علم خداوند از این امر منزه است.

اما واقعیت این است که با این نگاه، احتمالات زیادی برای تمسک به سد  
ذرایع پدید می‌آید و شاید بتوان ادعا کرد که این نوع نگاه دامن هر نوع فعل  
عبادی را می‌گیرد؛ مثلاً نیت نمازگذار در مسجد ممکن است برای سنگ‌ها باشد،  
یا نیت محرم برای حج و عمره، غیر خدا باشد و... . لذا این نوع نگاه به سدّ ذرایع  
صحیح نیست و به فرض پذیرش سدّ ذرایع، باید به موارد منصوص در شرع اکتفا کرد؛  
چرا که در این موارد حتماً به حرام منتهی می‌شود، اما در موارد مشکوک به صرف  
وجود احتمال نمی‌توان حکم به حرمت داد. پیروان وهابیت این سؤال را باید پاسخ  
دهند که چرا در مواردی همچون مصالح مرسله و یا احکام عقلی، دامنه حکم عقل  
محدود می‌شود، اما عقل در سدّ ذرایع آزاد است و محدود نمی‌شود؟

## ۸. عقل

از سخنان ابن تیمیه بر می‌آید که او عقل را عنصر مستقل در درک احکام نمی‌شناسد  
و معتقد است که تمام احکام در کتاب و سنت آمده است. او می‌گوید:  
کسانی که ادعای تمجید از عقل دارند، در حقیقت ادعای تمجید از بتی  
دارند که آن را عقل نامیده‌اند. هرگز عقل به تنهایی در هدایت و ارشاد

۱. أعلام الموقعین، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۳۴.

کافی نیست، وگرنه خداوند رسولان را نمی‌فرستاد.<sup>۱</sup>  
ابن تیمیه در جای دیگر عقل صریح را می‌پذیرد و می‌گوید که این نوع عقل  
با قرآن و سنت مخالفتی ندارد:

و ما اتفق علیه سلف الأمة و أئمتها، و ليس ذلك مخالفاً للعقل  
الصریح؛ فإن ما خالف العقل الصریح فهو باطل، و ليس في الكتاب و  
السنة و الإجماع باطل، و لكن فيه ألفاظ قد لا يفهمها بعض الناس أو  
يفهمون منها معنى باطلاً. فالآفة منهم لا من الكتاب و السنة؛  
آنچه سلف و امامان بر آن اتفاق دارند، مخالف عقل صریح نیست. آنچه  
مخالف عقل صریح باشد، باطل است و در کتاب و سنت هیچ امر باطلی  
وجود ندارد، و لکن در آنها الفاظی وجود دارد که بعضی از مردم معنایشان  
را نمی‌فهمند یا از آنها معنای باطلی می‌فهمند. در این موارد اشکال از  
مردم است، نه از کتاب و سنت.

ابوزهره نیز در کتاب /بن تیمیه اش تأکید می‌کند که ابن تیمیه به نتایج عقل  
مجرد اعتماد ندارد.

کلام ابن تیمیه در نگاه اولیه مقبول و زیباست، اما گویا نوعی بازی با الفاظ  
است و او معنای عقل صریح و عقل مجرد را بیان نمی‌کند. پیروان فکری ابن تیمیه  
باید صریحاً بیان کنند که آیا عقل بشری از نظر آنان در استنباط احکام جایگاهی  
دارد یا نه؟ شیخ معتصم سید احمد می‌گوید: «کسی که در کتاب‌های حنابله نظر  
می‌کند، به سلسله عقاید متناقض با یکدیگر یا مخالف عقل و فطرت انسان پی  
می‌برد».<sup>۲</sup> از کلمات وهابیون و نظریات مخالفان اینچنین برداشت می‌شود که عقل در

۱. سلفی‌گری، ص ۲۰.

۲. شناخت سلفی‌ها، ص ۱۷.

نزد آنان جایگاهی ندارد. ردّ جایگاه عقل در استنباط احکام از سوی وهابیون در حالی است که خداوند در آیات فراوانی به تعقل و تفکر دعوت می‌کند.

### ◆ جمع‌بندی

وهابیون اگر چه قائل به اجتهادند، اما اجتهاد آنان نازل‌ترین نوع اجتهاد است و نمی‌توان اجتهاد آنان را همان اجتهاد اصطلاحی نزد اصولیون دانست، بلکه اجتهادی اخباری‌گرا و ظاهرگراست؛ چرا که آنان اجتهاد را امری بسیار ساده می‌انگارند و سایر شرایطی را که علما برای اجتهاد ذکر کرده‌اند، ضروری نمی‌دانند. آنان در میان منابع بیشتر با نصوص قرآن و سنت سر و کار دارند و استفاده از سایر منابع اجتهاد و حتی اجتهاد در نصوص قرآن و سنت به ندرت از آنان مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر، گستره اجتهاد در نزد وهابیت، ظواهر آیات و روایات را در بر می‌گیرد، آن هم در حد نازل، اما اجتهاد در ما لانص فیه و تفریع فروع بر اصول دیده نمی‌شود. وهابیون اگر چه مدعی اجتهادند و با تعابیر تنیدی به تقلید علمای اهل سنت از ائمه اربعه اعتراض کرده‌اند، به گونه‌ای که البانی مقلدین مذاهب را از جمله دشمنان سنت می‌داند، اما مبانی اجتهادی آنان، همان فتاوی‌ای احمد بن حنبل، ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب است. آنان با ادعای استقلال در اجتهاد، مذاهب دیگر را کنار گذاشتند، اما در عمل پیرو آرای مذهب حنبلی با محوریت افکار ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب شدند.

وهابیون از احیای اجتهاد در دوران معاصر سخن می‌گویند و بزرگان خود را برترین مجتهدان می‌دانند، اما نه از احمد بن حنبل و نه از ابن تیمیه و نه دیگر بزرگان آنان کتابی مدوّن درباره مبانی اجتهاد و منابع فقهی مورد قبول آنان در دسترس نیست. این امر برای مدعیان اجتهاد در دوران معاصر، ضعف بزرگی به‌شمار می‌آید.

## ◆ منابع:

۱. ابن تیمیة حیاتہ عقایدہ: صائب عبدالحمید، قم: مؤسسہ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
۲. الاجتهاد: عبدالمنعم النمر، قاهرہ: الہیأۃ المصریة العامة للکتاب، بی تا.
۳. أعلام الموقعین: ابن قیم جوزی، قاهرہ: دارالحديث، بی تا.
۴. چالش های فکری و سیاسی وها بیت: اکبر اسد علی زاده، قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، چاپ سوم، ۱۳۸۹ش.
۵. الرسائل السلفية: محمد بن علی شوکانی، قاهرہ: مکتبۃ ابن تیمیة، ۱۴۱۱ق.
۶. الدرر السنية فی الأجوبة النجدية: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمی نجدی، بی جا، چاپ هفتم، ۱۴۲۵ق.
۷. دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثرها فی العالم الإسلامی: محمد بن عبد الله بن سليمان سلمان، ریاض: وزارة الشؤون الإسلامية و الأوقاف و الدعوة و الإرشاد، چاپ اول، ۱۴۲۲ق، مطالعه شده از سایت: [Mhttp://www.al-islam.co](http://www.al-islam.co)
۸. السلفية بين أهل السنة والإمامية: سيد محمد كثيري، قم: مؤسسہ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
۹. السلفية الوهابية: حسن بن علی سقاف، عمان: دار الإمام النوى، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۱۰. السلفية و قضايا العصر: عبدالرحمن بن زيد، ریاض: مركز الدراسات و الاعلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۱. سلفی گری: علی اصغر رضوانی، قم: انتشارات مسجد جمکران، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ش.
۱۲. شناخت سلفی ها: علی اصغر رضوانی، قم: مسجد جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
۱۳. الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب: آمنه محمد نصير، بیروت: دارالشروق، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۱۴. الصواعق الإلهية فی الرد علی الوهابية: سليمان بن عبد الوهاب، بیروت: دارذوالفقار، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
۱۵. القول المفيد فی أدلة الاجتهاد و التقليد: شوکانی، قاهرہ: مکتبۃ القرآن، بی تا.
۱۶. مجموع فتاوی ابن تیمیة: مروان کجک، مصر: دار الكلمة الطيبة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۷. معالم و ضوابط الاجتهاد عند شيخ الإسلام ابن تیمیة: علاء الدین حسین رحال، اردن: دارالنفائس، ۱۴۲۲ق.

۱۸. المنهج السلفی عند الشیخ ناصر الدین الألبانی: عمرو بن عبدالمنعم سلیم، ریاض: دارالضیاء، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۱۹. منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی: محمد ابراهیم جناتی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰ش.
۲۰. منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد: عثمان بن علی بن حسن، ریاض: مکتبۃ الرشد، چاپ پنجم، ۱۴۲۷ق.
۲۱. وهابیت از دیدگاه اهل سنت: علی اصغر رضوانی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۷ش.



# وہایت و آل سعود

از دیدگاه امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ  
\* حبیب عباسی



## ◆ مقدمه

امام خمینی علیه السلام نه تنها به عنوان مرجع تقلید شیعیان و رهبر انقلاب مردم ایران، بلکه به عنوان اندیشمند و متفکر جهان اسلام همواره در شناخت مشکلات و آسیب‌های پیش روی جهان اسلام توانایی خاصی داشت و همواره خیرخواه مسلمانان و در پی اعتلای کلمه اسلام بود و با سخنرانی‌ها و پیام‌های روشنگرانه خود به آگاه‌سازی مسلمانان از دشمنان خود و ضعف‌ها و علل عقب‌ماندگی‌شان می‌پرداخت. ایشان وهابیت را جریانی انحرافی در درون اسلام و عاملی برای نفوذ بیگانگان و موجب ذلت مسلمانان می‌دانست. با بررسی بیانات و دیدگاه‌های ایشان درباره وهابیت، امکان رسیدن به یک تحلیل جامع و دقیق درباره این فرقه مهیا می‌گردد. نکته‌ای که برای شناخت دقیق دیدگاه امام علیه السلام درباره وهابیت کمک می‌کند، به کارگرفتن واژه «آل سعود» است که وی در بسیاری از بیانات و بیانیه‌های خود، این واژه را درباره وهابیت به کار برده است و این امر اشاره به حکومتی بودن این فرقه دارد. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد به کاربرد اصطلاح «آل سعود» برای این فرقه عمدی است و برای بیان نداشتن پشتوانه مناسب مردمی و دستوری بودن فعالیت‌های این فرقه است.



## ◆ اهل سنت هم وهابیت را قبول ندارند

امام خمینی وهابیت را فرقه‌ای می‌داند که نه تنها شیعه بلکه اهل سنت نیز آن را قبول ندارند و با آنان مخالفانند. ایشان در جمع ائمه جمعه استان‌های ایلام و کرمانشاه می‌فرماید: «وهابی را اهل سنت هم قبولشان ندارند، نه اینکه ما قبول نداریم، همه برادرهای ما آنها را قبول ندارند»<sup>۱</sup>.

وی درباره موضع‌گیری وهابیت پیرامون هفته وحدت می‌فرماید:

در عین حالی که یک چنین صدایی بلند شد برای وحدت<sup>۲</sup>، یک وقت می‌بینیم از حجاز یک نفر صدا بلند می‌کند که اصل جشن گرفتن برای پیغمبر شرک است! من نمی‌دانم چه اساسی است؟ این چرا شرک است؟ البته آن شخص وهابی است. وهابی را اهل سنت هم قبولشان ندارند، نه اینکه ما قبول نداریم، همه برادرهای ما آنها را قبول ندارند. شما (فکر می‌کنید) یک همچنین مسئله‌ای که جشن گرفتن، احترام کردن به پیغمبر اسلام، این جزء این است که مشرک هستند مردم؟! آن وقت این اختصاص به ایران هم ندارد، احترام به رسول خدا، همه بلاد مسلمین احترام می‌گذارند. چه شد که ایران را مورد نظر قرار داده است و می‌گوید ایرانی‌ها که جشن می‌گیرند برای پیغمبر اکرم، اینها مشرک هستند؟<sup>۳</sup>

## ◆ قابل هدایت نبودن وهابیان

ایشان همچنین در بیان دیگری، خدمت وهابیان به حجاج خانه خدا را قابل مقایسه با مجاهدت مسلمانان ایران در مبارزه با استکبار و استعمار نمی‌داند و با

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۵۴.

۲. منظور، تعیین هفته وحدت شیعه و سنی است.

۳. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۵۴.

استفاده از شأن نزول آیه ۲۲ سوره توبه، وهابیان را هدایت‌ناپذیر می‌داند. ایشان در این باره می‌فرماید:

و اینک از فرصت استفاده کرده، به یکی از آیات کتاب کریم اشاره می‌کنم، آنجا که فرموده است: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

گویی آیه کریمه در همین عصر نازل شده و گویی برای آل سعود و امثال آل سعود در طول تاریخ و برای ملت مجاهد و بزرگ ایران و حجاج بیت الله الحرام در عصر حاضر و امثال آنان در همه اعصار آمده است و خداوند تعالی می‌فرماید: شما کوردلان آب‌رسانی به حجاج و تعمیر مسجد الحرام را با ارزش آنانی که ایمان به خدا و به روز جزا آورده و در راه خدا مجاهده می‌کنند، مساوی قرار داده‌اید. حاشا که اینان با شما مساوی نیستند و خداوند ستمگران را هدایت نمی‌کند.

آیا سعودی‌ها و امثال آنان در طول تاریخ، ارزش خود را برای تهیه آب در مواقع حج و زرق و برق تعمیرات مسجد الحرام را، با ارزش‌های مسلمانانی که به خداوند و روز جزا ایمان دارند و با نثار خون خود و جوانان مجاهد خود در راه خدا و برای دفع دشمنان خدا از حریم اسلام و

۱. آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند(عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو) نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند».

در تفاسیر نقل شده که طلحه گفت: من صاحب خانه کعبه‌ام و کلید آن در دست من است، و عباس گفت: مسئولیت آب دادن به حجاج بر عهده من است. علی عليه السلام فرمود: نمی‌دانید چه می‌گویید: من قبل از مردم به طرف قبله نماز خواندم و سابقه من در جهاد در راه خدا بیش از شماست. آن‌گاه خدا این آیه را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾ (ر.ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷؛ درالمنثور، ج ۳، ص ۲۱۸).

حرم خداوند تعالی به پاخاسته‌اند، مقایسه نکرده‌اند؟ و سعودی‌های عصر حاضر، پا را فراتر از آن نگذاشته و بر مسلمانان افتخار نمی‌کنند؟ و با مجاهدان راه خدا آن نمی‌کنند که روی آمریکای جهان‌خوار و ارباب خود را سفید کرده است؟ و جالب توجه اینکه خداوند در این آیه ایمان به خدا و روز جزا را ذکر فرموده و از میان تمام ارزش‌های اسلامی و انسانی مجاهده در راه خدا را با دشمنان خدا و بشریت انتخاب کرده است و در این انتخاب به همه مسلمانان تعلیم فرموده است که ارزش جهاد فوق همه ارزش‌هاست. و آیا خداوند با ذکر ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ نمی‌خواهد بفرماید خداوند سعودی‌های عصر را و تمام اعصار تاریخ را ستمگرانی بیش نمی‌داند که قابل هدایت نیستند و خداوند آنان را هدایت نمی‌فرماید؟ آیا ستمکاری بر حق و خلق و بر رسول خدا و امت بزرگوار حضرت رسول خاتم، بالاتر از آنچه آل سعود با کعبه و حرم امن الهی و با زائران مجاهد آن، که همه چیز و همه کس خود را در راه دوست و آرمان اسلام تقدیم کردند، می‌توان تصور کرد؟ آیا جرم این مجاهدان که به فرمان خداوند تعالی ندای برائت از مشرکین را انجام داده‌اند، جز برائت از خدایان آل سعود و سعودی‌های عصر حاضر و شاه حسین و شاه حسن و مبارک نامبارک و صدام عقلقی است؟ آیا سکوت در مقابل این ستمگری‌ها که در طول تاریخ سابقه نداشته است، چیزی جز رضای به این جرم و شرکت در ظلم و ستم ظالمین و ستمگران است؟ و در هر صورت آل سعود برای تصدی امور کعبه و حج لیاقت نداشته و علما و مسلمانان و روشنفکران باید چاره‌ای بیندیشند.<sup>۱</sup>

ایشان در جای دیگری، حرم امن الهی را مغضوب و هابیت و اصطلاح خادم الحرمین را همچون تغییر نام حجاز به مملکت سعودی جعل و هابیون دانسته و این وقایع را

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۵۲.

مسائلی بغرنج و تحمل ناپذیر شمرده و فرموده:

اگر در طائف واقع شده بود، این یک مسئله‌ای بود؛ می‌گفتیم کشتند یک عده‌ای را. اما در حرم واقع شده؛ حرمی که خدا از اول امنش قرار داده و الان حرم مغضوب است در دست اینها. از اول هم این‌طور بود؛ برای اینکه اینها چه‌کاره‌اند که آمده‌اند خادم الحَرَمَین - خائن الحَرَمَین - شده‌اند؛ کی اینها را خادم الحَرَمَین قرار داده؟ با چه وجهی اینها اسم مملکت اسلامی را تغییر داده‌اند از آنی که بود؛ «حجاز» را «مملکت سعودی» قرار دادند؟ مملکت سعودی به چه مناسبت؟ اینها مسائلی است که همه‌اش بغرنج است و ما نمی‌دانیم که از این عار چطور خارج بشویم. من واقعاً در مسائل خیلی تحمل داشتم؛ در مسائل جنگ، در همه اینها تحمل داشتم، اما این بی‌تحمل کرده من را. مسأله غیر از این مسائل است. آنچه ما امیدواریم، این است که خدای تبارک و تعالی با قدرت خودش حل کند مسائل را. و امیدواریم خداوند به همه ما توفیق بدهد که در این باره بی‌تفاوت نباشیم. در این ماه محرم بی‌تفاوت نباشند؛ مسلمین در دنیا بی‌تفاوت نباشند.<sup>۱</sup>

### ◆ حیل‌گری و هابیت در چاپ قرآن‌های زیبا

بینان‌گذار نظام مقدّس جمهوری اسلامی، اقدام و هابیت را در چاپ قرآن‌های زیبا و ارسال آن به کشورهای مختلف، حیل‌های شیطانی برای اغفال مسلمانان و از صحنه خارج کردن قرآن می‌داند و می‌فرماید:

و اخیراً قدرت‌های شیطانی بزرگ به وسیله حکومت‌های منحرف خارج از تعلیمات اسلامی که خود را به دروغ به اسلام بسته‌اند، برای محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرت‌ها، قرآن را با خط زیبا طبع می‌کنند و به

اطراف می‌فرستند و با این حيله شیطانی قرآن را از صحنه خارج می‌کنند. ما همه دیدیم قرآنی را که محمد رضا خان پهلوی طبع کرد و عده‌ای را اغفال کرد و بعضی آخوندهای بی‌خبر از مقاصد اسلامی هم مداح او بودند و می‌بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروت‌های بی‌پایان مردم را صرف طبع قرآن کریم و محال تبلیغات مذهب ضد قرآنی می‌کند و وهابیت، این مذهب سراپا بی‌اساس و خرافاتی، را ترویج می‌کند و مردم و ملت‌های غافل را سوق به سوی ابرقدرت‌ها می‌دهد و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره‌برداری می‌کند.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که امام خمینی رحمته الله علیه، وهابیت را مذهبی سراپا بی‌اساس و خرافی و تمسک ظاهری آنان را به قرآن، در جهت از بین بردن اسلام و قرآن واقعی می‌داند.

#### ◆ تفاوت علمای متعهد با علمای وهابی

ایشان مهم‌ترین تفاوت علمای متعهد اسلام با علمای وهابی را ایستادگی در برابر ظلم و شرک و کفر می‌داند:

بزرگ‌ترین فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی‌نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهرآگین جهان‌خواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه قلب آنان را نشانه رفته است، ولی روحانی‌نماها در کنف حمایت زرپرستان دنیاطلب، مروّج باطل یا ثناگوی ظلمه و مؤید آنان بوده‌اند.

تا به حال یک آخوند درباری یا یک روحانی وهابی را ندیده‌ایم که در برابر ظلم و شرک و کفر، خصوصاً در مقابل شوروی متجاوز و آمریکای جهان‌خوار ایستاده باشد؛ همان‌گونه که یک روحانی وارسته عاشق خدمت به خدا و خلق خدا را ندیده‌ایم که برای یاری پابرهنگان زمین لحظه‌ای

۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۹۶.

آرام و قرار داشته باشد و تا سر منزل جانان علیه کفر و شرک مبارزه نکرده باشد. و عارف حسینی این‌گونه بود.<sup>۱</sup>

### ◆ بلعم باعوراهای وهابی

ایشان درباره ریشه اتهام شرک و کفر به عده‌ای از مسلمانان می‌فرماید:

آری، در منطق استکبار جهانی هر که بخواهد برائت از کفر و شرک را پیاده کند، متهم به شرک خواهد شد و مفتی‌ها<sup>۲</sup> و مفتی‌زادگان، این نوادگان «بلعم باعورا»ها،<sup>۳</sup> به قتل و کفر او حکم خواهند داد. بالأخره در تاریخ اسلام می‌بایست آن شمشیر کفر و نفاق که در لباس دروغین احرام یزیدیان و جیره‌خواران بنی امیه (علیهم لعنة الله) برای نابودی و قتل بهترین فرزندان راستین پیامبر اسلام، یعنی حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) و یاوران باوفای او، پنهان شده بود، مجدداً از لباس همان میراث‌خواران بنی‌سفیان به درآید و گلوی پاک و مطهر یاوران حسین (علیه السلام) را در آن هوای گرم، در کربلای حجاز و در قتلگاه حرم، پاره کند و همان اتهاماتی را که یزیدیان به فرزندان راستین اسلام زدند و آنان را «خارجی» و «ملحد» و «مشرک» و «مهدور الدم» معرفی کردند، درست همان را به رهروان راه آنان وارد آورند.<sup>۴</sup>

### ◆ هماهنگی وهابیت با سیاست‌های مشرکین

ایشان در بیان دیگری عامل همه اشتباهات آل سعود را علمای مزدور وهابی

۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۲۰، پیام به ملت مسلمان و علمای پاکستان به مناسبت شهادت سید عارف حسین حسینی، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷.
۲. فتوا دهندگان.
۳. از علمای بنی اسرائیل که با حضرت موسی مخالفت کرد.
۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۷۵-۷۶، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

دانسته، فتوای آنان را در حرمت براهت از مشرکین، مخالف با آیات قرآن و سنت رسول گرامی اسلامی معرفی می کند و می فرماید:

و در سوره توبه که امر شد در مجمع عمومی در مکه خوانده شود، می خوانیم: ﴿وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ...﴾<sup>۱</sup>. فریاد براهت از مشرکان در مراسم حج. و این یک فریاد سیاسی - عبادی است که رسول الله ﷺ به آن امر فرمود. حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می داند، گفت تاسی به رسول خدا و متابعت از امر خداوند تعالی، خلاف مراسم حج است؟ آیا تو و امثال تو آخوند آمریکایی، فعل رسول الله ﷺ و امر خداوند را تخطئه می کنید و تاسی به آن بزرگوار و اطاعت فرمان حق تعالی را بر خلاف می دانید و مراسم حج را از براهت از کفار تنزیه می کنید و اوامر خدا و رسول را برای منافع دنیایی خود به طاق نسیان می سپارید و براهت و نفرین را نسبت به دشمنان اسلام و محاربان با مسلمانان و ستمگران بر مسلمین کفر می دانید؟ ما امیدواریم که دولت سعودی به وسوسه این آخوندهای از خدا بی خبر گوش فرا ندهد و مسلمین را، همان طور که وعده نموده است، در مراسم حج و براهت از کفار و مشرکان آزاد گذارد و در این عمل الهی با آنان، خصوصاً زائران ایرانی و فلسطینی و لبنانی و افغانی که مورد تجاوز کفار قرار گرفته اند، هماهنگ شود تا دشمن مشترک همه مظلومان را با ندای واحد به عالمیان معرفی کنند.

و پلیس کشور سعودی و متصدیان امور حج و زیارت و دولت سعودی باید توجه کنند که زائران ایرانی - که از یک کشور انقلابی تحت ستم

۱. «و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و رسولش از مشرکان بیزارند» (سوره توبه، آیه ۳)

غرب و شرق و غارت‌زده که با تأیید خداوند متعال و قیام و نهضت همگانی خود را از چنگال ابرقدرت‌ها نجات داد و با همت والای مرد و زن و کوچک و بزرگ استقلال و آزادی را به‌دست آورد و رژیم ستمشاهی امریکایی را به رژیم اسلامی مردمی تبدیل کرد و مستشاران و جاسوسان امریکایی و شوروی راه، یا از کشور راند و یا به بند کشید، به زیارت بیت الله الحرام و مرقد مطهر رسول خدا ﷺ و ائمه مسلمین علیهم‌السلام مشرف می‌شوند، میهمانان خدا و رسول‌اند، و اهانت و جسارت به آنها اهانت و جسارت به میزبانان بزرگ آنان است، خصوصاً که این میهمانان آمده‌اند تا همراه با مناسک حج به ندای ابراهیم خلیل الله و محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لبیک گویند که لبیک به آنان نیز لبیک به خدای تعالی است - با اینانی که از کلّ فجّ عمیق هجرت به سوی خدا و رسول بزرگ او کرده‌اند، با مهر و صفا و محبت و وفا و اخوت اسلامی رفتار کنید و میهمانان خدا و رسول را آزار ندهید. اینان برای مناسک حج و برائت از مشرکان و کافران که خدا و رسول او از آنان برائت جسته است، آمده‌اند. این میهمانان متعهد را گرامی دارید و از قدرت یک رژیم مقتدر اسلامی برای سرکوب دشمنان اسلام و مسلمین، اسرائیل غاصب، و قطع ید ارباب او، امریکا، رأس دشمنان اسلام و کشورهای اسلامی، بهره‌برداری کنید و مکه مکرمه را با هماهنگی زائران سراسر جهان به کانون فریاد علیه ستمگران تبدیل کنید؛ که این یکی از اسرار حج است و خداوند، غنی از لبیک‌ها و عبادات بشر است.

#### ◆ ارتباط و هابیت با استعمار

ایشان با درایت و تیزبینی ریشه این انحراف در دنیای اسلام را به‌خوبی شناخته بود

۱. صحیفه امام خمینی، ج ۱۸، ص ۸۶، پیام به مسلمانان ایران و جهان به مناسبت ایام حج، ۱۲ شهریور ۱۳۶۲ / ۲۵ ذی القعدة ۱۴۰۳.



و آن را مرتبط با استعمارگران دانست و می‌فرمود:

مگر مسلمانان نمی‌بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون‌های فتنه و جاسوسی میدل شده‌اند، که از یک طرف اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام ملأهای کثیف درباری، اسلام مقدس‌نماهای بی‌شعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه‌داران بر مظلومین و پابرنه‌ها، و در یک کلمه اسلام امریکایی را ترویج می‌کنند؛ و از طرف دیگر، سر بر آستان سرور خویش، امریکای جهان‌خوار می‌گذارند.<sup>۱</sup>

#### ◆ وهابیت و بهائیت، دو روی يك سکه

به عقیده امام خمینی علیه السلام، وهابیت و بهائیت عامل نفوذی استکبار و وسیله‌ای برای تسلط دست‌نشانده‌های خود بر کشورهای اسلامی است:

اسلام و مذهب مقدس جعفری، سدی است در مقابل اجانب و عمال دست‌نشانده آنها و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن، اجانب نمی‌توانند به نحوی که دلخواه آنهاست، با کشورهای اسلامی و خصوصاً با کشور ایران رفتار کنند، لهذا قرن‌هاست که با نیرنگ‌های مختلف برای شکستن این سد نقشه می‌کشند: گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی، و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج باییت و بهائیت و وهابیت، و گاهی از طریق احزاب انحرافی. امروز که مکتب بی‌اساس مارکس با شکست مواجه است و بی‌پایگی آن برملا شده است، عمال اجانب که خود بر ضد مکتب آن هستند، در ایران از آن ترویج می‌کنند. برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و با

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۰ و ۸۱، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

زنده بودن این مکتب بزرگ هرگز اجانب غارتگر به آرزوی غیر انسانی خود نمی‌رسند، ناگزیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن هستند، به هر وسیله تضعیف کنند و بکوبند.<sup>۱</sup>

### ◆ روابط صمیمی عربستان با اسرائیل

امام خمینی علیه السلام نتیجه این استعماری بودن و وابستگی به غرب را روابط خوب عربستان با اسرائیل و مقابله نکردن با آن به‌عنوان دشمن اصلی امت اسلامی دانسته، می‌فرماید:

مسلمانان نمی‌دانند این درد را به کجا ببرند که آل سعود و «خادم الحرمین» به اسرائیل اطمینان می‌دهد که ما اسلحه خودمان را علیه شما به کار نمی‌بریم! و برای اثبات حرف خود، با ایران قطع رابطه می‌کنند. واقعاً چقدر باید رابطه سران کشورهای اسلامی با صهیونیست‌ها گرم و صمیمی شود تا در کنفرانس سران کشورهای اسلامی مبارزه صوری و ظاهری هم با اسرائیل از دستور کار آنان و جلسات آنان خارج شود. اگر اینها یک جو غیرت و حمیت اسلامی و عربی داشتند، حاضر به یک چنین معامله کثیف سیاسی و خودفروشی و وطن‌فروشی نمی‌شدند. آیا این حرکات برای جهان اسلام شرم‌آور نیست؟ و تماشاچی شدن گناه و جرم نمی‌باشد؟ آیا از مسلمانان کسی نیست تا به‌پاخیزد و این همه ننگ و عار را تحمل نکند؟

راستی، ما باید بنشینیم تا سران کشورهای اسلامی احساسات یک میلیارد مسلمان را نادیده بگیرند و صحنه بر آن همه فجایع صهیونیست‌ها بگذارند و دوباره مصر و امثال آن را به صحنه بیاورند؟ حال مسلمانان باور می‌کنند که زائران ایرانی برای اشغال خانه خدا و حرم پیامبر قیام

کرده‌اند و می‌خواستند کعبه را دزدیده، به قم ببرند؟! اگر مسلمانان جهان باور کرده‌اند که سران آنها دشمنان واقعی امریکا و شوروی و اسرائیل هستند، تبلیغات آنان هم در مورد ما را باور می‌کنند. از گسترش باج‌خواهی و مصونیت کارگزاران امریکایی، حتی اگر با مبارزه قهرآمیز هم شده باشد، جلوگیری می‌کنیم. ان شاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیت باید صدای مظلومان را به همه عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین اندازد، صدای سازش با امریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود. و از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین، که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ امریکا و شوروی را به صدا درآوریم.<sup>۱</sup>

#### ◆ آل سعود، دست نشانده جهان‌خواران

ایشان حکومت آل سعود را دست‌نشانده جهان‌خواران برای کنترل زائران خانه خدا دانسته، می‌فرماید:

حکومت آل سعود مسئولیت کنترل زائران خانه خدا را به عهده گرفته است. و اینجاست که با اطمینان می‌گوییم که حادثه مکه جدای از سیاست اصولی جهان‌خواران در قلع و قمع مسلمانان آزاده نیست. ما با اعلام برائت از مشرکین تصمیم بر آزادی انرژی متراکم جهان اسلام داشته و داریم. و به یاری خداوند بزرگ و با دست فرزندان قرآن روزی این کار صورت خواهد گرفت. و ان شاء الله روزی همه مسلمانان و دردمندان علیه ظالمین جهان فریاد زنند و اثبات کنند که ابرقدرت‌ها و نوکران و جیره‌خوارانشان از منفورترین موجودات جهان هستند.

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۱-۸۲، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

کشتار زائران خانه خدا توطئه‌ای برای حفظ سیاست‌های استکبار و جلوگیری از نفوذ اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و کارنامه سیاه و ننگین حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی حکایت از افزودن درد و مصیبت بر پیکر نیمه جان اسلام و مسلمین دارد.<sup>۱</sup>

### ♦ جنایات وهابیت

ایشان با اشاره به نقش وهابیت در فاجعه حمله به حجاج، این فاجعه را مشابه اقدامات شاه و صدام در حمله به عزاداران حسینی و آتش زدن قرآن‌ها و مساجد معرفی می‌کند و در این باره می‌فرماید:

... این حادثه بزرگ نه تنها احساسات و عواطف ملت ایران را، که یقیناً دل همه آزادگان جهان و ملت‌های اسلامی را جریحه‌دار و متألم ساخته است، ولی برای ملت بزرگ و قهرمانی همچون مردم عزیز کشورمان که تجربه چندین ساله انقلاب را دیده‌اند و نقاب از چهره‌ها و نیرنگ‌های ایادی امریکا چون شاه و صدام را در حمله به عزاداران حسینی و آتش زدن قرآن‌ها و مساجد برداشته‌اند، این حوادث غیر مترقبه و شگفت‌آور نیست که دوباره دست کثیف امریکا و اسرائیل از آستین ریاکاران و سردمداران کشور عربستان و خائنین به حریم شریفین به درآید و قلب بهترین مسلمانان و عزیزان و میهمانان خدا را نشانه رود و مدعیان سقایت<sup>۲</sup> حاج و عمارت مسجد الحرام، خیابان‌ها و کوچه‌های مکه را از خون مسلمانان سیراب کنند.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۸۰، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

۲. آب‌رسانی به حاجیان.

۳. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۹.

امام خمینی اقدام جنایتکارانه وهابیت را نشانه آن می‌داند که آنان نه تنها «خادم الحرمین» نیستند، بلکه شایسته است که لقب «خائنین به حرمین شریفین» به آنها داده شود.

### ◆ وهابیت و شکستن حرمت خانه خدا

وهابیت در طول تاریخ ننگین خود جنایات فراوانی مرتکب شده است و بنای نامبارک خود را بر ظلم و ستم به مسلمانان نهاده است و برای رسیدن به اهداف خود از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکرده است. یکی از جنایاتی که موجب ناراحتی شدید امام خمینی و موضع‌گیری شدید ایشان شد، حادثه حمله وحشیانه پلیس سعودی به حجاج بود.

در روز جمعه، ششم ذیحجه سال ۱۴۰۷ هجری قمری هنگامی که بیش از ۱۵۰ هزار زائر در خیابان‌های مکه برای شرکت در مراسم براءت از مشرکین حرکت کردند، مأمورین مخفی و علنی دولت سعودی با آمادگی قبلی و مسدود کردن محور اصلی حرکت جمعیت، ناگهان با انواع سلاح‌های سرد و گرم به سرکوبی تظاهرکنندگان پرداختند. در این واقعه غم‌انگیز حدود چهار صد نفر از حجاج ایرانی، لبنانی، فلسطینی، پاکستانی، عراقی و دیگر کشورها به شهادت رسیدند و حدود پنج هزار نفر مجروح و عده‌ای بی‌گناه دستگیر شدند. اکثر شهیدان و مجروحین را زنان و سالخورده‌گانی تشکیل می‌دادند که قادر به فرار سریع از مهلکه نبودند. آنها در نهایت مظلومیت و بی‌دفاعی به اتهام اینکه تکبیرگویان براءت از مشرکین را اعلام می‌کردند، به خاک و خون کشیده شده بودند و مهم‌تر از این، حرمت حرم امن الهی در روز جمعه در ایام مبارک حج، در ماه حرام شکسته شده بود. آثار خشم امام خمینی از این جسارت، و اندوه عمیق ایشان از اینکه مصالح امت اسلامی و شرایط جهان اسلام مانع از اقدام عملی می‌شد، تا روزهای آخر عمر امام در کلام و پیامش

آشکار بود.<sup>۱</sup> ایشان در پیامی در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ چنین مرقوم فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنِ شَاءَ  
اللَّهُ آمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

علی‌رغم گذشت یک سال از کشتار فجیع و بی‌رحمانه حجاج بی‌دفاع و زائران مؤمن و موحد به‌وسیله نوکران امریکا و سفاکان آل سعود، هنوز شهر خدا و خلق خدا در بهت و حیرت‌ند. آل سعود با کشتن میهمانان خدا و به خاک و خون کشیدن بهترین بندگان حق، نه تنها حرم را، که جهان اسلام را آلوده به خون شهیدان نمود و مسلمانان و آزادگان را عزاردار ساخت.<sup>۳</sup>

ایشان در ادامه حجاج حاضر در مراسم براءت از مشرکین را فرزندان ابراهیم

می‌شمرد و می‌فرماید:

مسلمانان جهان در سال گذشته و برای اولین بار عید قربان را با شهادت فرزندان ابراهیم علیهم‌السلام که ده‌ها بار از مصاف با جهان‌خواران و اذتاب آنان برگشته بودند، در مسلخ عشق و در منای رضایت حق جشن گرفتند و بار دیگر امریکا و آل سعود، بر خلاف راه و رسم آزادگی، از زنان و مردان، از مادران و پدران شهید، از جانبازان بی‌پناه ما کشته‌ها گرفتند و در آخرین لحظات نیز با ناجوانمردی و قساوت بر پیکر نیمه جان سالخوردگان و بر دهان تشنه و خشکیده مظلومان ما تازیانه زدند و انتقام خود را از آنان گرفتند.<sup>۴</sup>

ایشان در ادامه بیانیه، حمله وحشیانه نیروهای سعودی به حجاج ایرانی را حمله

۱. حدیث بیداری، ص ۱۴۶ به بعد.

۲. سوره فتح، آیه ۲۷.

۳. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۷۴، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

۴ همان، ص ۷۵، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

به بت‌شکنانی می‌دانست که بت کفر و نفاق را شکسته بودند:

انتقام از چه کسانی و از چه گناهی؟ انتقام از کسانی که از خانه خویش به سوی خانه خدا و خانه مردم هجرت نموده بودند! انتقام از کسانی که سال‌ها کوله‌بار امانت و مبارزه را بر دوش کشیده بودند. انتقام از کسانی که همچون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از بت‌شکنی برمی‌گشتند، شاه را شکسته بودند، شوروی و امریکا را شکسته بودند، کفر و نفاق را خرد کرده بودند. همان‌ها که پس از طی آن همه راه‌ها با فریاد ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا﴾<sup>۱</sup> پا برهنه و سر برهنه آمده بودند تا ابراهیم را خوشحال کنند. به میهمانی خدا آمده بودند تا با آب زمزم گرد و غبار سفر را از چهره بزدايند و عطش خویش را در زلال مناسک حج برطرف نمایند و با توانی بیشتر مسئولیت‌پذیر گردند و در سیر و سیوروت ابدی خود نه تنها در میقات حج، که در میقات عمل نیز لباس و حجاب پیوستگی و دلبستگی به دنیا را از تن به در آورند. همان‌ها که برای نجات محرومان و بندگان خدا راحتی راحت‌طلبان را بر خود حرام، و مُحَرَّم به احرام شهادت شده بودند و عزم را جزم کردند تا نه تنها بنده زرخرید امریکا و شوروی نباشند، که زیر بار هیچ کس جز خدا نروند. آمده بودند که دوباره به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بگویند که از مبارزه خسته نشده‌اند و به‌خوبی می‌دانند که ابی‌سفیان و ابی‌لهب و ابی‌جهل برای انتقام در کمین نشستند، و با خود می‌گویند مگر هنوز لات و هُبَل در کعبه‌اند. آری، خطرناک‌تر از آن بت‌ها، اما در چهره و فرییبی نو.<sup>۲</sup>

امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ به‌خوبی آگاه بود که پس از این حادثه خون‌بار، وهابیان درصدد توجیه رفتار وحشیانه خود برخوانند آمد. از این‌رو، در سالگرد خونین حجاج نوشت:  
اما زائران کشورها که یقیناً با کنترل و ارباب دولت‌ها و حکومت ایشان

۱. سوره حج، آیه ۲۰۷.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۷۵، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

به مکه سفر کرده‌اند، جای دوستان و برادران و حامیان و همسنگران واقعی خود را در میان خود خالی خواهند یافت. آل سعود برای پرده‌پوشی جنایات هولناک سال گذشته خود و همچنین توجیه صدُّ عن سبیل اللّٰه<sup>۱</sup> و منع حجاج ایرانی از ورود به حج، زائران را زیر بمباران شدید تبلیغات خود قرار خواهد داد و آخوندهای درباری و مفتی‌های خود فروخته (لعنة اللّٰه علیهم) در کشورهای اسلامی خصوصاً حجاز توسط رسانه‌ها و مطبوعات دست به نمایش‌ها و سخنرانی‌ها زده و عرصه را بر تفکر و تحقیق زائران درباره فهم و درک فلسفه واقعی حج و نیز پی‌بردن به ماجرای از پیش طراحی شده شیطان بزرگ در قتل میهمانان خدا تنگ خواهند نمود و مسلم در چنین شرایطی رسالت زائران بسیار سنگین است. بزرگ‌ترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده‌اند و حج با آن همه راز و عظمتی که دارد، هنوز به صورت یک عبادت خشک و یک حرکت بی‌حاصل و بی‌ثمر باقی مانده است.<sup>۲</sup>

به عقیده وی، سیاست‌های غلط آل سعود و قتل عام مسلمانان، موجب عقب‌افتادگی و به خاک مذلت نشستن مسلمانان بوده است:

پیامبر اسلام نیازی به مساجد اشرافی و مناره‌های تزئیناتی ندارد. پیامبر اسلام دنبال مجد و عظمت پیروان خود بوده است که متأسفانه با سیاست‌های غلط حاکمان دست‌نشانده به خاک مذلت نشسته‌اند. مگر مسلمانان جهان فاجعه قتل عام صدها عالم و هزاران زن و مرد فرقه‌های مسلمین را در طول حیات ننگین آل سعود و نیز جنایت قتل عام زائران خانه خدا را فراموش می‌کنند؟<sup>۳</sup>

۱. بخشی از آیه ۱۲۷ سوره بقره: «بازداشتن مردم از راه خدا».

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۷۶، پیام به مردم ایران در سالگرد کشتار خونین مکه.

۳. همان.



## ◆ آشکار شدن چهره واقعی وهابیت با اقدامات ننگین آل سعود

هرچند خاطره تلخ کشتار حاجیان لکه ننگی بر پیشانی آل سعود و حکومت وهابی بود، اما از منظر امام خمینی علیه السلام چنین اقدامی چهره پلید حکام را آشکار می‌ساخت و حقانیت انقلاب اسلامی ایران را برای دنیا روشن می‌کرد:

ما در عین حال که شدیداً متأثر و عزادار از این قتل عام بی‌سابقه امت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ابراهیم حنیف و عاملین به قرآن کریم گردیده‌ایم، ولی خداوند بزرگ را سپاس می‌گزاریم که دشمنان ما و مخالفین سیاست اسلامی ما را از کم‌عقلان و بی‌خردان قرار داده است؛ چرا که خودشان هم درک نمی‌کنند که حرکت‌های کورشان سبب قوت و تبلیغ انقلاب ما و معرف مظلومیت ملت ما گردیده است و در هر مرحله‌ای سبب ارتقای مکتب و کشورمان را فراهم کرده‌اند که اگر از صدها وسیله تبلیغاتی استفاده می‌کردیم و اگر هزاران مبلغ و روحانی را به اقطار عالم می‌فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین و اسلام امریکایی و فرق بین حکومت عدل و حکومت سرسپردگان مدعی حمایت از اسلام را مشخص کنیم، به‌صورتی چنین زیبا نمی‌توانستیم، و اگر می‌خواستیم پرده از چهره کریه دست‌نشانگان امریکا برداریم و ثابت کنیم که فرقی بین محمد رضا خان و صدام امریکایی و سران حکومت مرتجع عربستان در اسلام‌زدایی و مخالفتشان با قرآن نیست و همه نوکر امریکا هستند و مأمور خراب کردن مسجد و محراب و مسئول خاموش نمودن شعله فریاد حق‌طلبانه ملت‌ها، باز به این زیبایی میسر نمی‌گردید.

## ◆ آل سعود و وهابیت، وارثان ابولهب

ایشان با اشاره به بی‌لیاقتی وهابیت در میزبانی زائران خانه خدا و تلاش مستمر برای تأمین منافع امریکا درباره آنان می‌فرماید:

همچنین اگر می‌خواستیم به جهان اسلام ثابت کنیم که کلیدداران کنونی کعبه لیاقت میزبانی سربازان و میهمانان خدا را ندارند و جز تأمین امریکا و اسرائیل و تقدیم منافع کشورشان به آنان کاری از دستشان بر نمی‌آید، بدین خوبی نمی‌توانستیم بیان کنیم و اگر می‌خواستیم به دنیا ثابت کنیم که حکومت آل سعود، این وهابی‌های پست بی‌خبر از خدا، به سان خنجرند که همیشه از پشت در قلب مسلمانان فرو رفته‌اند، به این اندازه که کارگزاران ناشی و بی‌اراده حاکمیت سعودی در این قساوت و بی‌رحمی عمل کرده‌اند، موفق نمی‌شدیم و حقاً که این وارثان ابی‌سفیان و ابی‌لهب و این رهروان راه یزید روی آنان و اسلاف خویش را سفید کرده‌اند.

تشبیه وهابیت به خنجری که از پشت در قلب مسلمانان رفته است، به معنای این است که وهابیت همچون منافقان‌اند که از یک سو دم از حمایت مسلمانان و خدمت به ایشان می‌زنند و از سوی دیگر با شیاطین بر علیه مسلمانان هم‌پیمان می‌شوند و مصداق آیه شریفه هستند که می‌فرماید: «و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، ولی وقتی با شیطان‌ها (و هم‌کیشان) خود خلوت می‌کنند، می‌گویند ما با شما بییم ما فقط (آنها را) استهزا می‌کنیم».<sup>۲</sup>

ایشان همراهی برخی دولت‌ها چون عراق، اردن و مراکش با وهابیت و تبریک گفتن به وهابیت به دلیل قتل عام زائران خانه خدا را چیزی جز استیصال و خشم و ضعف امریکا و ایادی آن در منطقه نمی‌داند:

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۵۰.

۲. ﴿وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۴).

جمهوری اسلامی ایران - الحمد لله - در میان زائران خانه حق از ملیت‌ها و نژادها و کشورها و حتی در خود عربستان طرفداران بسیار زیاد و دوستان صادق و وفاداری پیدا نموده است که برای گواه و شهادت حقانیت ما و معرفی ابعاد قتل عام خون‌بار مسلمانان به دست خادم الحرمین و انتقال حقایق تلخ روز حادثه به مردم جهان ما را یاری دهند. و چه بهتر که بلافاصله و در حالی که اجساد عزیزان ما بر زمین افتاده‌اند، صدام و حسین اردنی<sup>۱</sup> و حسن مراکشی<sup>۲</sup> به حمایت از جنایت آل سعود اعلام همبستگی نمایند! گویی عربستان سنگر بزرگی را فتح کرده است و در کشتن صدها زن و مرد بی‌دفاع مسلمان و به رگبار مسلسل بستن آنان و عبور از روی اجساد مطهر آنان به پیروزی نظامی بزرگی نایل آمده است که به یکدیگر تبریک می‌گویند و حال آنکه جهان در این ماتم نشسته و دل پیامبر خاتم شکسته است. و چه کسی است که نداند توسل به زور و سرنیزه و لشکرکشی در برابر زائران خانه حق و تهیه آن‌همه مقدمات و توسل به بهانه‌های پوچ برای درگیری با زنان و مردان و جانبازان و مادران و همسران شهیدان چیزی، جز استیصال و خشم و ضعف امریکا و عجز و ناامیدی سرسپردگان آنان نخواهد بود.<sup>۳</sup>

۱. ملک حسین، شاه اردن. امام خمینی علیه السلام درباره وی می‌فرماید: «حسین اردنی، این دلال دوره‌گرد خیانتکار که تا دولت‌های منطقه را به دام شیطان بزرگ نیندازد از پای نخواهد نشست، و چون «حسینی مبارک» نسخه دوم انور سادات و دیگر خائنین به اسلام را از خود برانند که اینان‌اند که شما را بازیچه خود قرار داده‌اند تا متعمداً یا بدون عمد سد راه شرف و عزت اسلام شوند» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۹۸).

۲. ملک حسن پادشاه مراکش (مغرب). امام خمینی درباره وی می‌فرماید: «حسن مراکشی که با ملاقات و دست دوستی دادن به «پرز» «۲» به اسلام و ملت‌های مسلمان به‌ویژه ملت عرب و فلسطین، خیانت فاحش نابخشودنی نموده و بر ملت و دولت‌های اسلامی و عربی است که با برخورد قاطع دست این خیانتکار را قطع کنند» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۹۸).

۳. همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.

ایشان تشییع جنازه شهدای مکه و مراسم راهپیمایی بر ضد عربستان را اعلان برائت از کفر خصوصاً آل سعود و وظیفه انقلابی مردم ایران می‌دانست:

زائران شریف ایرانی امسال پیام انقلاب و برائت خود را با خونشان به جهان و به امت اسلام ابلاغ نمودند و با تقدیم شهدای بزرگ به پیشگاه مقدس حق از سازندگان و بانیان سیاست نه شرقی و نه غربی کعبه خداوند گشتند و ملت بزرگ ایران نیز با تجلیل گسترده خود از شهدا و شرکت میلیونی خود در راهپیمایی و اعلان برائت از کفر خصوصاً آل سعود، به وظیفه انقلابی و الهی خود عمل نموده‌اند که در اینجا لازم است از حضور گسترده آنان و همه اقشار و خواهران و برادران تشکر کنم.

### ◆ کشتار حجاج، بالاتر از جنایات اسرائیل

ایشان در تبیین اهمیت کشتار حجاجان، این فاجعه را بالاتر از مسئله قدس و جنایات محمد رضا پهلوی و ترورهای منافقین معرفی می‌کند:

و آن چیزی که من امروز خیال دارم عرض کنم، قضیه اسفباری است که در مکه اتفاق افتاد. ما از اول قیام- ان شاء الله- برای خدا و برای نجات ملت، شهدا خیلی داشتیم. چه قبل از اینکه انقلاب واقع بشود، در زمان ستمشاهی، شهدای بزرگ داشتیم و چه بعدش که می‌بینید شهدای بسیار ارزشمند داشتیم، لکن مسئله حجاز مسئله دیگری است، غیر مسائل است ... ما شهدا خیلی دادیم و در همه جا شهید دادیم. در زمان رضا شاه، آن همه رنج [دیدیم!] ... در زمان محمد رضا هم چه شهدایی دادیم ... لکن قضیه، قضیه مسئله حجاز نبود. مسئله قدس مسئله بزرگی است ... اما روز قدس مسئله‌ای است و روز جمعه خونین مکه مسئله دیگری است ...، لکن آنها این‌طور نبود که قدس را توهین بهش بکنند،

از بین ببرند ... البته نباید قدس دست آنها باشد، ... باید دست صاحبانش باشد، غاصب آمده غصب کرده.

در این انفجارها ... ، در این ترورها ...، بسیار عزیزان بزرگی را ما از دست دادیم ... در جنگ با صدام هم که تحمیل به ما کردند، ... شهید از دست دادیم، خیلی ضرر بردیم لکن ... .

مسئله حجاز مسئله‌ای است که ما باز خواب هستیم، دنیا هم باز خواب است که چه شد. مسئله حجاز، مسئله بزرگ‌ترین مقامات قدس اسلامی و دنیایی (است که) شکسته شد. کعبه احترامش پیش ما تنها نیست، ... کعبه را همه ملل محترم می‌شمرند؛ همه مللی که به دین (اعتقاد) دارند. کعبه ... از زمان اول خلقت بوده است و همه انبیا در او خدمتگزار بوده‌اند. شکستن کعبه مسئله‌ای نیست که بشود ازش همین طوری گذشت. اگر ما از مسئله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر ما از همه کسانی که به ما بدی کردند بگذریم، نمی‌توانیم (از) مسئله حجاز بگذریم. مسئله حجاز یک باب دیگری است، غیر(مسائل) دیگر.<sup>۱</sup>

ایشان در کلام دیگری درباره بُعد اصلی مسئله کشتار حجاج می‌فرماید:

مسئله حجاز ابعاد مختلف دارد، منتها بُعد بزرگ‌ترش همین است که احترام یک محل مقدسی از بین رفت و مسلمین ساکت نخواهند نشست. بعدها خواهد فهمید فهد، و امثال فهد. خواهد فهمید که چه چیزی تحمیلش کرده‌اند و چه قضیه‌ای واقع شده و مسلمین خودشان می‌دانند تکلیف خودشان را؛ حجازی‌ها هم می‌دانند این را. اگر این کشتار که در حرم واقع شده بود، اگر در طائف واقع می‌شد، خوب، باز قابل تحمل بود؛ برای اینکه طائف بود، کشتار بود فقط.<sup>۲</sup>

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۷۱.

## ♦ ضرورت زنده نگه داشتن کشتار حجاج بی‌گناه به دست آل سعود

از منظر امام خمینی علیه السلام و هابیان ملحدینی‌اند که مکه به دست آنها گرفتار شده است. وی معتقد است که همه مسلمانان باید با این انحراف و الحاد مقابله کنند و کشتار حجاج بی‌گناه و هتک حرمت مکه به دست آل سعود را زنده نگه دارند:

و لازم است زنده نگه داشتن این روز؛ روزی که این خیانت شد به اسلام. و الآن ماه محرم نزدیک می‌شود. ماه محرم برای ما خیلی عزا هست، لکن سید الشهداء علیه السلام هم فدا شد؛ برای اینکه در مکه نماند که نبادا به ساحت قدس مکه جسارت بشود؛ همه فدای مکه هستند. مکه جایی است که همه انبیا خدمتگزار او بوده‌اند و حالا گرفتار شده مکه به دست یک دسته اشخاص ملحد ... و یک ننگی است الآن برای همه مسلمین دنیا که مکه، محل قدس الهی، محلی که مقدس‌ترین مقامات الهی است، این طور شکسته بشود و ... مسلمان‌ها خودشان تکلیف خودشان را می‌دانند. مسئله را باید زنده نگه داشت. در ماه محرم، تمام کسانی که منبر می‌روند، واعظ هستند، نوحه‌خوان هستند، تمام دسته‌جات باید در رأس امورشان این مسئله قرار داده شود. سید الشهداء علیه السلام ... شهادتش برای این بود که اقامه بشود عدل الهی، اقامه بشود خانه خدا ... البته ... معنای اینکه ما باید با این مسئله برخورد داشته باشیم، این نیست که کسانی که الآن در اینجا از سعودی‌ها هستند یا از سایر، از کویت، از جاهای دیگر، اینها را ما کاری داشته باشیم؛ اینها در پناه ما هستند، باید محفوظ باشند. و این جوان‌های ما البته حسن نیت دارند، لکن من بهشان عرض می‌کنم که در بین شما ممکن است اشخاصی باشند که حسن نیت نداشته باشند، بخواهند مملکت ایران را، بخواهند دولت ایران را آلوده کنند ... مسئله بالاتر از این مسائل است و باید ما با همه قوایی که داریم، مسلمین با همه قوایی که دارند و دنیا، آنهایی که به خدا اعتقاد دارند با همه قوایی که دارند، باید با این مسئله محاربه کنند، به هر

طوری که خودشان صلاح می‌دانند. این ننگ را نباید ما به گور ببریم که ما بودیم، دیدیم در حضور ما بزرگ‌ترین جنایت واقع شد و حالا هم آنها طلبکار هستند از ما.<sup>۱</sup>

### ◆ آرزوی رهایی سرزمین وحی از دست وهابیون

امام خمینی علیه السلام در آخرین سال حیات خود، از هر فرصتی برای افشاگری خیانت‌های آل سعود و انحرافات این فرقه ضالّه بهره می‌گرفت. ایشان در پاسخ به تبریک رؤسای جمهور کشورهای دیگر به مناسبت اعیاد، جنایات و انحرافات وهابیت را یادآوری می‌کرد؛ از جمله در پاسخ به پیام تبریک رئیس جمهور وقت اندونزی به مناسبت عید سعید قربان، وهابیون را مزدوران امریکای جهان‌خوار می‌داند و از مسلمانان می‌خواهد تا ساکت ننشینند و این جنایت را محکوم کنند و در پایان نجات مسلمانان و سرزمین مقدس حجاز را از دست این نوکران حلقه به گوش امریکا مسئلت می‌دارد.<sup>۲</sup> همچنین در پاسخ تبریک رئیس دولت امارات متحده عربی به مناسبت حلول سال جدید هجری با یادآور شدن فاجعه مکه به دست رژیم مزدور آل سعود و شکسته شدن حرمت این شهر مقدس، از خدای تعالی می‌خواهد تا سرزمین مقدس حجاز و مهبط وحی الهی را از دست ایادی استعمار و دشمنان اسلام رهایی بخشد.<sup>۳</sup> همچنین در پیامی به رؤسای جمهور وقت کشورهای الجزایر<sup>۴</sup> و مالدیو،<sup>۵</sup> آل سعود را غاصبین اماکن مقدسه

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۷۰.

۲. همان، ص ۳۷۲، پاسخ به پیام تبریک رئیس جمهور اندونزی، ۳ شهریور ۱۳۶۶.

۳. همان، ص ۳۷۳.

۴. رک: صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۷۳، ۳۷۵ و ۳۸۵.

۵. همان، ص ۳۷۶.

مسلمانان معرفی می‌کند. همین مضامین در پاسخ به پیام‌های نایب رئیس دولت امارات<sup>۱</sup> نیز تکرار شده است.

### ◆ پیام امام خمینی رحمته الله علیه به آل سعود

ممکن است گمان رود که همه این موضع‌گیری‌ها به دلیل حمله به حجاج ایرانی بوده است، اما با دقت در کلمات امام خمینی رحمته الله علیه قبل از این فاجعه، سیاست اصولی و اعتقادی وی در قبال این انحراف روشن می‌گردد؛ چنان‌که در مهرماه سال ۱۳۶۰ در پیامی به ملک خالد، پادشاه عربستان، به‌طور صریح درباره مسائل جاری عربستان و اشتباهات و کج‌فهمی‌ها و برخوردهای ناشایست نیروهای امر به معروف و نهی از منکر و پلیس عربستان با زائران و حجاج سخن می‌گوید که به دلیل اهمیت این پیام، آن را به‌طور کامل نقل می‌کنیم:

مرفوق شما واصل گردید. آنچه که سفارت جمهوری اسلامی گفته است، صحیح است. این‌جانب تمام گرفتاری‌ها و بدبختی‌های مسلمین و دولت‌های کشورهای اسلامی را در اختلاف و نفاق بین آنان می‌دانم. چرا باید دولت‌های اسلامی با داشتن قریب یک میلیارد جمعیت و در دست داشتن ذخیره‌های زیر زمینی، خصوصاً موج‌های نفت که رگ حیات ابرقدرت‌هاست و برخورداری از تعلیمات حیات‌بخش قرآن کریم و دستورات عبادی سیاسی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که مسلمانان را به اعتصام به «حبل الله» دعوت و از تفرقه و اختلاف تحذیر می‌فرماید،<sup>۲</sup> و با داشتن

۱. همان، ص ۳۷۴

۲. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳).



ملاذ و ملجایی چون حرمین شریفین، که در عهد رسول الله ﷺ مرکز عبادت و سیاست اسلامی بوده و پس از رحلت آن بزرگوار مدت‌ها نیز چنین بوده است و طرح فتوحات و سیاست از آن دو مرکز بزرگ سیاسی عبادی ریخته می‌شده است، اکنون به واسطه کج‌فهمی‌ها و غرض‌ورزی‌ها و تبلیغات وسیع ابرقدرت‌ها کار را به آنجا بکشانند که دخالت در امور سیاسی و اجتماعی، که مورد احتیاج مبرم و از اهمّ امور مسلمین است، در حرمین شریفین جرم شناخته شود و پلیس سعودی در داخل مسجد الحرام و در جایی که به حکم خدا و به نصّ قرآن مجید برای همه کس حتی منحرفین محل امن است، با چکمه و سلاح به مسلمانان حمله کرده و آنان را مضروب و دستگیر نمایند و به زندان بفرستند؟ جرم این مسلمانان شعار بر ضد امریکا و اسرائیل، این دشمنان خدا و رسول بوده است.

من نمی‌دانم مسائل و جریاناتی که در کشور شما و حرمین شریفین می‌گذرد، به‌طور صحیح به شما گزارش می‌دهند، یا همچون شعارهای ایرانیان که در همه‌جا شعار آنان مشهور است، برای شما تحریف شده و بر خلاف واقع گزارش داده‌اند؟ و نمی‌دانم ائمه جماعات حرمین شریفین از اسلام چه برداشت کرده‌اند و از حج بیت الله الحرام، که سرتاسر آن مشحون به سیاست، و سرّ جعل آن قیام انسان‌ها به قسط و رفع ستمگری‌ها و چپاولگری‌هاست، که سیاست کلی انبیای عظام و خصوص حضرت رسول خاتم ﷺ است چه فهمیده‌اند که زائرین حرمین شریفین را به اسم اسلام از دخالت در سیاست و حتی از شعار علیه اسرائیل و امریکا منع و مسلمانان را، به دلخواه امریکا و اسرائیل و سایر دشمنان اسلام و بر خلاف سیره پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و مسلمانان صدر اسلام، از دخالت در سیاست منع می‌کنند و عمداً یا از روی جهالت و غفلت مقدمات سلطه اجانب را بر ممالک اسلامی حتی حرمین شریفین، مهبط وحی و مهبط ملائکه الله فراهم می‌نمایند. اگر دولت حجاز از این فریضه عبادی - سیاسی که هر سال در موافق کریمه حرمین شریفین با

حضور میلیونی مسلمانان تشکیل می‌شود، استفاده سیاسی اسلامی می‌نمود، احتیاج به امریکا و هواپیماهای آواکس آن و سایر ابرقدرت‌ها نداشت و مشکلات مسلمانان حل می‌شد. می‌دانیم که امریکا این هواپیماها را از آن جهت در اختیار عربستان قرار داده است تا به نفع خود و اسرائیل از آنها استفاده نماید، چنان‌که دیدیم که آواکس‌های امریکایی برای تفرقه بین ایران و سایر مسلمانان عرب گزارشی سرتاسر دروغ داد مبنی بر بمباران مراکز نفتی کویت توسط ایران. مع الأسف این سهیل‌نگاری در عموم دولت‌های کشورهای اسلامی شیوع دارد، تا آنجا که مسلمانان و خصوصاً دولتمردان آنان را دست خیانتکار و جنایتکار ابرقدرت‌ها از دخالت در سیاست و اهتمام به امر مسلمین برکنار زده است و تا جایی که در مرکز سیاست اسلام، مسلمین به حکم و غاظ السلاطین با دخالت در سیاست، بلکه با شعار علیه دشمنان خون‌خوار قرآن کریم و اسلام عزیز، مجرم شناخته می‌شوند و به حبس و شکنجه کشیده می‌گردند.

آیا شما از این فجایع که در حرمین شریفین، در مأمّن الهی و در جوار قبر رسول الله ﷺ به بار می‌آید، مطلع هستید؟ یا مسائل به صورتی غلط و انحرافی برای شما ترسیم می‌گردد؛ چنان‌که از گزارش شعار ایرانیان معلوم می‌شود. ما در ایران به‌پا‌خواستیم که به امید خداوند قادر متعال، مسلمانان جهان را در زیر پرچم توحید و متعهد به احکام مترقی اسلام جمع، و دست ابرقدرت‌ها را از ممالک اسلامی کوتاه، و مجد مسلمین صدر اسلام را بازگردانیم و سلطه ظالمانه کفار را از بلاد مسلمانان به هم پیچیده و آزادی و استقلال را به مسلمین بازگردانیم. و امید آن است که دولت‌های اسلامی و خصوصاً دولت عربستان سعودی که در مرکز سیاست اسلامی واقع است، با ما هم صدا و همفکر شوند و هر یک در کشورهای خود شیرینی حمایت بی‌دریغ ملت‌ها را بچشند و همچون دولت مردمی ایران از این نعمت بزرگ الهی بهره‌مند شوند و به حکم قرآن مجید با ملت‌ها و دولت‌های اسلامی به رحمت و اخوت، و با کفار و غارتگران بین‌المللی به شدت و قدرت عمل کنند.

اخيراً به این نکته تأکید می‌کنم که از مکتوب شما ظاهر می‌شود که گزارش‌های دروغ و انحرافی به شما داده می‌شود؛ چنان‌که نوشته‌اید شعارهای زائرین ایرانی موجب نارضایتی و تنفر زائرین بیت الله شده است. بهتر بود شما اشخاص امینی را مأمور گزارش‌ها نمایید تا معلوم شود شعار ضد اسرائیل و امریکا موجب تنفر و نارضایتی زائرین نشده، بلکه برخورد مأمورین دولت سعودی و ضرب و هتک و به حبس کشیدن مهمانان خدای متعال، به جرم شعار علیه اسرائیل و امریکا، موجب تنفر و نارضایتی مسلمانان جهان و خصوص زائران بیت الله الحرام و حرم معظم رسول الله ﷺ شده است.

از خداوند متعال خواستارم که مسلمانان را از خواب غفلت بیدار، و عظمت اسلام را روز افزون فرماید و مسلمانان و خصوص دولتمردان را به آنچه صلاح اسلام و مسلمین است هدایت فرماید. و السلام علیکم و علی جمیع المسلمین. روح الله الموسوی الخمینی.<sup>۱</sup>

آنچه از مجموعه بیانات و پیام‌های امام خمینی رحمته الله علیه به دست می‌آید، اینکه ایشان از ابتدای نهضت با دقت مسائل مربوط به جهان اسلام را پی‌گیری می‌کرد و از انحرافات موجود در آن چون وهابیت آگاهی کامل داشت و همواره در صدد آگاه کردن امت اسلامی بود.

نکته دیگر اینکه ایشان وحدت با شیعه و اهل سنت را ممکن می‌دانند، اما هرگز در برابر جریان وابسته و منحرفی که اصل اسلام را نشانه گرفته است، تسلیم نمی‌شود و به پنهان‌وحدت با آن، در مقابل خیانت‌هایش سکوت نمی‌کند. از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، وهابیت مجموعه‌ای منسجم از آخوندهای وهابی بی‌خبر

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۹۳، ۱۸ مهر ۱۳۶۰/۱۱ ذی‌الحجه ۱۴۰۱، خطاب به خالد بن عبد العزیز (پادشاه عربستان سعودی).

از خدا و دنیا زده و متحجّر و سردمداران حکومتی عربستان است که با همراهی و هم‌پیمانی با هم و با استفاده از زور و تزویر، حجاز و اماکن مقدس آن را غصب کرده و به دنبال ایجاد شکاف و تفرقه بین مسلمانان و ضربه زدن به اصل اسلام‌اند. این فرقه ضالّه همچون خاری در چشم مسلمانان و همچون شمشیری است که از پشت در قلب مسلمانان فرو رفته است و تا همه مسلمانان اتحاد و همدلی نداشته باشند، بر این فرقه منحرف غلبه پیدا نخواهد کرد.



# وہائیت، امتداد جریان اموی

گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین نجم الدین طبسی



سیراج منبر  
خواهشمند است در ابتدای گفتگو تاریخچه‌ای از فعالیت‌های مربوط به وهابیت‌پژوهی علما را بیان کنید.

**حجة الاسلام والمسلمین طبسی:** با حمد و ثنای پروردگار عزوجل و اهدای درود بی‌پایان به روان پاک خاتم انبیا حضرت محمد ﷺ و خاندان گرامی‌اش و بالاخص آقایان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). با سلام به شما عزیزان و عرض تشکر از اینکه پی‌گیر این مباحث هستید و برای روشنگری و تبیین حقایق تلاش می‌کنید.

وهابی‌پژوهی یا به تعبیر روشن‌تر، تبیین فضاویح و انحرافات و تبیین این جریان انحرافی، موضوع تازه‌ای نیست. اصلاً فلسفه وجودی حوزه‌های ما بر همین اساس است. سیره علما، حفظ مذهب و جلوگیری از رخنه خطوط انحرافی و روشن کردن حقایق برای مردم بوده است. قدما همچون شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید و دیگر بزرگان ما، این سیره را در کتاب‌های کلامی خود سرلوحه برنامه‌های خودشان قرار داده بودند و تا امروز این چنین بوده است. من تأکید استاد آیت الله مکارم (زیدعزه) را فراموش نمی‌کنم که ۳۷ سال قبل به ما توصیه می‌فرمود در کلاس‌های عقاید شب‌های پنجشنبه شرکت کنیم. ما هم به کلاس ایشان می‌رفتیم و امتحان می‌گرفتند و توجه و عنایت خاصی به این مباحث داشتند. در آن زمان

طلاب فراوانی شرکت می‌کردند و مدرس مملو از طلاب بود. این برنامه‌ها نشان‌دهنده اعتنای حوزه‌ها به این‌گونه مباحث است.

وهابیت همان سلفیت دیروز و همان نواصب قدیم و پیروان شجره ملعونه است. آنان پیروان حزب اموی‌اند، منتها هر روز به یک لباس درمی‌آیند. اگر امروز خود را پیرو معاویه و امویان بدانند، فضایح و رسوایی‌های معاویه آن قدر زیاد است که طرفدارانش جرئت دفاع از آن را ندارند. من فراموش نمی‌کنم که با یکی از برادران اهل سنت در مدینه بحث شد و ایشان بسیار با تشیع مخالف بود. وقتی صحبت از علی علیه السلام و معاویه شد، گفت این دو را با هم مقایسه نکن. علی کجا و معاویه کجا! و تعبیری کرد که من نمی‌توانم اینجا بگویم. آن قدر معاویه را کوچک کرد که من بهت‌زده شدم.

جریان وهابی همان امتداد خط حزب ملعون اموی است و به تعبیر امام جعفر صادق علیه السلام: «إنا و آل أبي سفيان أهل بيتين تعادينا في الله». <sup>۱</sup> می‌فرماید: ما برای خدا با این خاندان اموی دشمن هستیم. بعد می‌فرمایند: ابوسفیان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، معاویه با علی علیه السلام، و یزید با حسین علیه السلام مقاتله کردند و سفیانی با حضرت قائم مقاتله می‌کند. و این جریانی است که امتداد دارد تا به سفیانی برسد که امام زمان علیه السلام سر سفیانی را قطع و ریشه فساد را قلع و قمع می‌کند. از این سخن امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود که این جریان اموی در طول تاریخ ادامه دارد و لبه تیز هجومشان پیروان اهل بیت علیهم السلام است.

به‌رحال، وهابیت‌پژوهی و تحقیق درباره انحرافات و جنایات آنان از قدیم بوده

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۵.

است، ولی امروز این بحث با عنوان وهابیت مطرح شده است و حوزه‌ها با این عنوان به بحث پرداخته‌اند. از سال ۱۱۴۳ قمری که وهابیت به‌عنوان یک مظهر انحرافی در نجد سر درآورد، رسماً آنها شروع به مسلمان‌کشی و هتک نوامیس کردند. از همان روز علمای شیعه در کنار علمای اهل سنت به تبیین حقایق و روشن‌گری پرداختند و کتاب‌های زیادی تا زمان شیخ جعفر کاشف الغطاء نوشته شد و ایشان حتی نامه‌ای به آل سعود خارجی نوشت. یا مرحوم سید محمد جواد عاملی در کتاب *مفتاح الکرامه* در جلد‌های پنجم تا هفتم به تبیین جریان انحرافی وهابی و حقایق آن می‌پردازد و از آنان تعبیر به خارجی می‌کند و می‌فرماید که ما الآن در سنگر دفاع هستیم و نجف تحت محاصره است. اداره حوزه‌های علمیه، دفاع از نجف اشرف، بسیج مردم و سازمان‌دهی تمام این قضایا، به فرماندهی آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله صورت گرفت. حوزه‌های مقدّسه کمر همّت بستند و در میدان‌های قلم، علم، عمل و جهاد با جدیت عمل کردند و به موفقیت دست یافتند. مرحوم آقای بلاغی کتابی علیه وهابیت نوشتند. کتاب *کشف الارتیاب* مرحوم سید محسن امین از بهترین کتاب‌ها در ردّ این حزب است. علّامه امینی نیز در این زمینه کوتاهی نکرد و در جلد‌های سوم و پنجم *الغدير مفصلاً* اعتقادات اینها را نقد و ردّ می‌کند. یک بار با ابن تیمیه درگیر می‌شود و به تهمت‌های او جواب می‌دهد و آن را نقد می‌کند. بار دیگر با آقای عبدالله قصیمی، صاحب کتاب *صراع بین الاسلام و الوثنیة*، وارد بحث می‌شود و اشکال بر زیارات و توسّلات و مانند این مباحث را که کتاب قطوری می‌شود، نقد می‌کند. خدا آقای مغنیه را رحمت کند! ایشان هم در ردّ این فرقه، کتاب *هدی هی الوهابیة* را نوشت. اساتید ما، آیت الله مکارم (زیدعزه) و آیت الله سبحانی (زیدعزه)، نیز کوتاهی نکردند.



من این خطر را ۲۵ سال قبل احساس کردم. لذا معتقد بودم که از هر فرصتی باید استفاده کرد. در جامعه الزهراء سال‌ها تدریس داشتم. از سطح شروع کردم تا بحث خارج. البته الآن تدریس نمی‌کنم و به کارهای دیگری می‌پردازم. یک وقت از من درخواست شد تا برای طلبان خارجی که می‌خواهند به تبلیغ بروند، موضوعی کاربردی را درس بدهم که بحث وهابیت را در ۲۵ جلسه مطرح کردم و استقبال خوبی هم شد. سپس این مباحث را تحت عنوان *روافد الایمان الی عقائد الاسلام* (چاپ بیروت) تنظیم کردیم و تا کنون بیش از سی بار چاپ شده است. سپس همین بحث را در بیروت، هم در حوزه خواهران و هم در حوزه برادران، مطرح کردم. یادم نمی‌رود استادم آیت الله فاضل یکی از پیش‌کسوتان جدی مبارزه با وهابیت بود. ایشان دستور داد که همین کتاب را در شش جلد ترجمه کنند تحت عنوان *رویکرد عقلانی بر آیین وهابیت*. و این هم چندین بار تجدید چاپ شد. به دستور ایشان این کتاب را در حوزه علمیه قم به مسابقه گذاشتند تا طلاب آنرا مطالعه کنند. در حوزه‌های علمیه سایر شهرها نیز همزمان این آزمون برگزار شد و از آن استقبال خوبی کردند. اینها دلیل بر این است که مراجع حوزه و مسئولین مربوط به این امر اهتمام داشته‌اند.

بعد از کتاب *روافد الایمان* که به چندین زبان هم چاپ شد، به این مسئله بیشتر پرداختم. درس *تقد وهابیت* کتاب دیگری است که نوشتم و در چهار جلد جیبی به زبان اردو چاپ شد و در یک سال سه بار به چاپ رسید و به کشورهای هند و پاکستان منتقل شد. نامه‌هایی از پاکستان و کشورهای دیگر آمد و از ما قدردانی کردند. خود سنی‌ها نیز قدردانی و اظهار کردند که این کتاب برای مقابله با وهابیت بسیار خوب بوده است و کتابی در این موضوع نداشته‌اند. بعد از آن کتاب‌های متعددی مثل کتاب *درسنامه وهابیت* نوشتیم که کتاب درسی است و به زودی به بازار خواهد

آمد. کتاب دیگر، *آشنایی با وهابیت* است که به نظر من کتاب مرجع حساب می‌شود و به‌زودی در یک جلد قطور وارد بازار خواهد شد، *إن شاء الله*.

مراکز فرهنگی حوزه مقدّسه اعم از دفتر و سازمان تبلیغات و خود شورای مدیریت در مدارس قم و سایر مراکز فرهنگی در سطح کشور برنامه‌های خوبی در این زمینه داشته‌اند. نشست‌های متعددی تحت عنوان سلفیه برگزار شده است که مطالب آن هم با عنوان سلفی‌گری، توسل و مباحثی دیگر چاپ شده است. اینها گام‌هایی است که تاکنون برداشته شده؛ هر چند توقع ما بیش از این است.

وهابیت، امروز احساس خطر کرده است. آنها زمانی داعیه رهبری جهان اسلام را داشتند، اما امروز چهره منفور آنها برملا شده و در کشور خودشان هم طرفدار ندارند. در کنار شعار مرگ بر اسرائیل و آمریکا، شعارهای مرگ بر آل سعود و وهابیت همه‌جا را فراگرفته است؛ چون مردم اینها را پیاده نظام آمریکا می‌دانند، به‌ویژه پس از سکوت در برابر اشغالگران اسرائیل و یورش به بحرین. لذا دست به کارهای تبلیغی وسیعی زده‌اند و ما باید کارهای جدی‌تری انجام بدهیم.

**سید صالح منیر:** برخی مؤسس وهابیت را ابن تیمیه می‌دانند و معتقدند که عقاید وهابیت از دل افکار ابن تیمیه به‌وجود آمده است و حرکت‌های فکری پیش از او همچون احمد بن حنبل را حرکتی جدا می‌دانند ولی از فرمایش شما برمی‌آید که این جریان ادامه همان جریانی است که عثمانیه و نواصب بنا کردند و بعدها احمد به آن رنگ و لعاب داد و بعد از او، ابن تیمیه مسائلی را به آن اضافه کرد و در دوران محمد بن عبدالوهاب به نام وهابیت تبلیغ شد.

**حجة الاسلام والمسلمین طبسی:** ابن تیمیه امتداد جریان سلفیه و مروج و مبلغ آن است، نه مؤسس آن. قبل از ابن تیمیه کسانی مثل بریهاری بودند

که با این عقاید، فسادهای فراوانی را در بغداد راه انداختند. احمد بن حنبل و طرف-دارانش نیز در این راه منشأ فسادهایی بودند. در کتاب *الکامل فی التاریخ* ابن اثیر شافعی ده مورد از مفاسد آنان مانند مسجدسوزی، کشتار، آتش زدن بازار و مراکز اقتصادی و مواردی از این قبیل نقل شده که عامل آنها حنابله و سلفی‌ها بودند.

از عبارات او این نتیجه به دست می‌آید که سلفی‌ها در طول تاریخ عامل ناامنی و فساد در بلاد اسلامی بوده‌اند. در *الکامل فی التاریخ* (ص ۳۱۷) در حوادث سال ۳۲۳ق نقل شده که حنابله به خانه‌های مردم و مأمورین حکومتی هجوم بردند و به حریم خصوصی تجاوز کردند. در بغداد اوضاع به هم ریخته بود. رئیس پلیس اولتیماتوم داد و ائمه جماعات سلفیان را از مساجد اخراج کردند، اما این اقدام هم به نتیجه‌ای نرسید. آنها شافعی‌ها را دستگیر و دشمن خدا معرفی می‌کردند و به دست افراد نابینا می‌دادند تا به آنان کتک بزنند، تا اینکه خود خلیفه عباسی وارد عمل شد و اولتیماتوم شدیدی به آنها داد و گفت: «شما خیال می‌کنید که خداوند چهره‌ای مثل چهره‌های کریه و زشت شما دارد و دارای دست و پا است. شما همه بزرگان را زیر سؤال می‌برید، به دوستان علی و رسول الله نسبت کفر می‌دهید و می‌خواهید همه پیرو شما و مذهب فاجر شما بشوند؟ شما زیارت قبور ائمه را بدعت و زائرن را بدعت‌گذار می‌دانید؛ در حالی که خودتان قبر گمنامی را زیارت می‌کنید و برای آن کرامات می‌تراشید و دستور می‌دهید که مردم به زیارت آن بیایند». خلیفه عباسی قسم خورد که اگر دست از این انحراف برندارند آنان را آواره ساخته، شمشیر بر گردن‌هایشان بنهد و خانه‌هایشان را به آتش بکشد. این سخنان مربوط به سیصد سال قبل از ابن تیمیه است.

پس این پیچک انحراف قبل از ابن تیمیه نیز وجود داشت. متأسفانه حنابله این‌گونه‌اند، اما مذاهب دیگر چنین نیستند. احمد بن حنبل با نواصب رابطه بدی نداشت. با متوکل عباسی که همه او را ناصبی می‌دانند، روابط خوبی داشت. هیچ‌یک از

خلفا قبر امام حسین علیه السلام را خراب نکرد، ولی این ملعون چندین بار آن را خراب کرد. در نامه‌های احمد بن حنبل آمده است که: «من در نماز شب شما را دعا می‌کنم. دین از بین رفته بود و تو دین را برگرداندی». گویا دین در عقاید احمد بن حنبل خلاصه شده است!

احمد بن حنبل در لعن یزید هم احتیاط می‌کند و می‌گوید که من هیچ‌گاه مسلمانی را لعن نکرده‌ام و یزید هم یک مسلمان است! او با جوزجانی ناصبی نامه‌نگاری کرد و حرز بن عثمان حمصی را تأیید می‌کرد. حرز امام جمعه حمص بود و روزی ۱۴۰ مرتبه امام علی علیه السلام را لعن می‌کرد و می‌گفت که سیصد حدیث در این زمینه دارد. او در پیام شفاهی به یکی از محدثین می‌گوید که چرا از موسی بن عبیدالله عیسی حدیث نقل می‌کنی؛ در حالی که به معاویه ناسزا می‌گویی؟ مقصودش این است که اگر کسی به معاویه بد بگوید، ضعیف است، ولی بدگویی به علی خوب است.

حالا به عقب برگردیم: احمد بن حنبل طبق نقل کشی از نوادگان ذوالثدیبه است. او نظریه‌پرداز خوارج بود که به دست امام علی علیه السلام در جنگ نهروان به هلاکت رسید. کیست که نداند جریان خوارج را که از بدترین نواصب بودند، خود معاویه حمایت می‌کرد؟ کیست که معاویه را شناسد و نداند که او با آل رسول صلی الله علیه و آله بلکه با خود رسول صلی الله علیه و آله مشکل داشت؟

بنابراین به نظر من تفکر ابن تیمیه امتداد یک جریان است که فراز و نشیب دارد؛ همان‌طور که پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام فراز و نشیب داشتند، نه همیشه ضعیف بودند و نه همیشه قوی. گاهی حکومتی مثل متوکل پیدا می‌شد که از پیروان ابن تیمیه حمایت می‌کرد و امروز هم اکثر حکومت‌های بلاد اسلامی از اینها حمایت می‌کنند؛ مثل صدام که اینها را در عراق و کشورهای دیگر آورد و اساس آنها را در این زمان آل سعود بنا کرد.

**سیراج منبریچ** : می‌دانیم که بعد از آمریکا، عربستان بیشترین کمک را به وهابیت کرده است. به نظر شما دلیل حمایت آل سعود از آنان چیست؟

**حجة الاسلام والمسلمین طبسی:** ببینید، آمریکا همان سیاست انگلیس را حتی پر رنگ‌تر ادامه می‌دهد؛ سیاست انگلیس، «تفرقه بینداز و حکومت کن» است، ولی سیاست آمریکا این است که تفرقه بینداز و نابود کن. وجود اسرائیل که الآن مورد حمایت آمریکاست، برای رسوایی آن کافی است. دیگر لازم نیست علناً مسلمان‌کشی راه بیندازد، بلکه از افرادی حمایت می‌کند که آنها این اهداف ننگین را دنبال کنند. خود آمریکا نمی‌توانست بعد از سقوط صدام ظرف کمتر از ده سال، حدود دو هزار مسجد و حسینیه را در عراق خراب کند؛ چون دنیا تحریک می‌شد و واکنش نشان می‌داد، اما به راحتی به کمک وهابیان توانست این کار را بکند. آیا در فلسطین اشغالی که بیش از شصت سال تحت اشغال است، می‌توانست شصت مسجد را خراب کند؟ نمی‌توانست، ولی به راحتی از طریق آل سعود در بحرین در مدت شصت روز، بیش از ۱۸۰ مسجد تخریب شد و بیش از صد زن و دختر ربوده شدند. در اسرائیل این حوادث رخ نداده است. البته این سخن به معنای حمایت از جنایات صهیونیسم نیست؛ مقصود این است که آل سعود نیروهای پیاده‌نظام آل یهود است. در واقع این دولت‌ها کارمند و مواجب‌بگیر آمریکایی‌ها هستند. امروز سیاست سفارتخانه‌های آمریکا این است که مسلمین را به جان هم بیندازند و وهابیت بهترین مجریان مقاصد آنها هستند.

**سیراج منبریچ** : آل سعود نشان داده است مثل خود عبدالعزیز که مؤسس این حکومت است، هرگاه منافعش اقتضا کند، از اصول دست می‌کشد. در سال ۱۳۲۰ق وقتی حکومت تشکیل داد، اولین کسانی که قیام کردند،

همان اخوانی‌ها و لشکر خودشان بودند؛ چون از اصول آنها خارج شده بود. او سعی کرد که دل مسلمانان دیگر را به دست بیاورد تا حکومت آنها را بر حجاز به رسمیت بشناسند. در وضعیت کنونی هم می‌بینیم که آنها در بحرین حرکت جدی علیه شیعیان نداشتند، ولی ناگهان در بحبوحه انقلاب‌های اخیر و بیداری اسلامی، آنها فرصت را غنیمت شمردند و وارد عرصه شدند تا اهدافی مانند قتل عام شیعیان جزیره العرب را دنبال کنند که سال‌ها مدّ نظر داشتند و محمد بن عبدالوهاب نیز آن را در دل می‌پروراند و در این راه تلاش بسیاری کردند. نظر جناب عالی در این زمینه چیست؟

#### حجة الاسلام والمسلمین طبسی: من نمی‌خواهم وارد مباحث سیاسی

بشوم؛ هر چند این سیاست نیست، بلکه عین دیانت است، ولی نکته این است که تشیع‌زدایی در منطقه خلیج فارس و به‌خصوص در بحرین امر تازه‌ای نیست، بلکه طرح بن بندر است. این طرح همانند طرح شهرک‌سازی صهیونیست است که در صدد جمع‌آوری یهودیان و انتقال آنها به فلسطین اشغالی است. دقیقاً مانند همان طرح است. بنده به دقت طرح آنها را مطالعه کردم و عملکردهاشان را دیدم. بحرین به عنوان نمونه‌ای از کل شیعه بود که الآن هفتصد هزار شیعه دارد.

اینها از مدت‌ها قبل برای تغییر وضع فعلی بحرین که اکثریت با شیعیان است، تحت عنوان طرح بندر با پول‌های کلان، وهابی‌ها و سلفی‌ها را از خارج، وارد بحرین می‌کنند و در همان فرودگاه کلید خانه و گذرنامه بحرینی به آنها می‌دهند، کار هم می‌دهند. از نزدیک شهرک‌هایشان را دیده‌ام. خانه‌های مدرن و زیبایی برایشان ساخته‌اند، ولی شیعه‌ها در خانه‌های فرسوده‌اند و کار ندارند. پست‌های کلیدی را به این وهابی‌ها داده‌اند. در منامه، همه خارجی‌ها و اتباع بیگانه گذرنامه بحرینی دارند؛ درحالی‌که بحرینی کمتر می‌بینید. شیعه در بحرین با چنین وضعیتی

مواجه است. طبیعی است که دردمند باشند و آنها هم مثل بقیه حق و حقوقی دارند و در جریان بیداری اخیر جهان اسلام، آنها هم به پا خاسته‌اند. آل سعود وقتی این خیزش را دید، تحت عنوان سپر جزیره نیرو پیاده کردند. هدف آنها مردم نیست، بلکه حفظ تاج و تخت آل خلیفه است. آل خلیفه خودش بحرینی نیست، بلکه اهل کویت است. آل خلیفه به دلیل اختلافاتی که با قبایل دیگر داشتند، قهر کردند و دویست سال قبل به بحرین رفتند و آنجا را اشغال کردند و به قبایل دوسری در سعودی که اصلاً بحرین را ندیده بودند، گذرنامه بحرینی دادند.

به‌هرحال، مسئله مبارزه با تشیع و شیعه‌زدایی در منطقه چیز جدیدی نیست. آنها از گذشته‌ها کارها و خرج‌های بسیاری کردند، اما معمولاً تیرشان به سنگ خورده است؛ چون تشیع در منطقه ریشه‌دار است. نصف جمعیت کویت شیعه است. من در امارات خانواده‌های شیعه‌ای را دیده‌ام که صد تا دویست سال در آنجا زندگی کرده‌اند و به آنها شناسنامه نداده‌اند و شرط کرده‌اند باید سنی بشوند؛ حال آنکه وقتی کسی از آن سوی مرز می‌آید، به او شناسنامه می‌دادند.

درآمد اصلی آل سعود از نفت است و نفت از شهرهای دمام و منطقه شرقیه که شیعه‌نشین است، استخراج می‌شود. نفت آنها به همه‌جا رسیده، اما مردم شهر نفت‌خیز که شیعه‌اند، از آن بی‌نصیب مانده‌اند. در فیلمی از یک شاهزاده نشان می‌داد که در یک مجلس فحشا، بیست بسته یک میلیون دلاری را بر سر یک فاحشه ریخت. وهابیان از یک طرف درآمدهای نفتی را این‌گونه خرج می‌کنند و از طرف دیگر شیعیان شهرهای نفت‌خیز با فقر و بیکاری دست و پنجه نرم می‌کنند. حتی اعتراض خود سنیان هم بلند شده بود که اموال مسلمین چگونه به‌دست سلفی‌ها خرج می‌شود!

من وهابیت معتقدی را بدین معنا که واقعاً به مذهبش پای‌بند باشد، نمی‌شناسم. وهابیت امروز، وهابیت حکومتی است که اگر حکومت به اینها بگوید یهودی بشوید،

یهودی می‌شوند و اگر بگویند بی‌دین بشوید، بی‌دین می‌شوند. اگر آنان واقعاً به مذهبشان پای‌بند باشند، چرا در شصت و اندی سال که از اشغال فلسطین می‌گذرد، حتی یک گلوله برای کمک به فلسطین ارسال نکردند؟ ولی می‌بینیم که در قیام یمنی‌ها، هواپیماهای آل سعود شهر صعده را بمباران می‌کنند و بسیاری از آنها را می‌کشند و یا در بحرین نیرو پیاده می‌کنند و آنجا را اشغال می‌کنند! چه جنایاتی که مرتکب نمی‌شوند! پس وهابیت امروز، وهابیت حکومتی است. اینها در واقع نوکران شیطان بزرگ هستند و آمریکا هرچه بگوید، همان است.

یکی از علمای سنی یمن نویسنده کتاب *فقه الال* است. او حتی یک روز هم زیدی نبوده است. این عالم یمنی از مذهب قبلی‌اش برگشته و الآن در آستانه شیعه شدن است؛ تشیع عالمانه، نه از روی احساسات. ایشان می‌گفت انتشار تشیع و گسترش تشیع بسیار زیاد است، آن‌هم در میان جوان‌های سلفی و وهابی. علتش را پرسیدم. گفت اینها دیدند که جریان‌ها همه به ناکجا آباد می‌رسد. بعد حرکت سلفی را دیدند و مجذوب آنها شدند و دیدند که در آنجا هم خبری نیست.

صندوق‌های بسته‌بندی شده به خانه امام جماعت وارد می‌شد که روی آن نوشته بود القرآن الکریم، اما داخل آن مشروبات الکلی بود. می‌گویند که ما تحقیق کردیم و دیدیم که سلفی‌گری چنین است، حالا می‌خواهیم تحقیق کنیم که شیعه چه می‌گوید؟ می‌بینند که واقعیت اینجاست و با فطرت مطابقت دارد. حالا گروه گروه دارند شیعه می‌شوند، علی‌رغم اشتباه‌کاری بعضی از شیعه‌ها. او می‌گفت که شما برنامه ندارید، ولی گرایش به تشیع زیاد است. سند این مذهب محکم است؛ چون سندش امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام است.

من قصه‌ای را نقل کردم که برایش تازگی داشت. گفتم: در ایام حج همراه آیت الله میلانی و حجت‌الاسلام شیخ محسن وحید سوار ماشین شدیم. راننده گفت:



«خانه‌ای در عربستان سعودی نیست، مگر اینکه یک یا دو شیعه داشته باشد. ماهواره‌های المنار، الکوثر و ... به داخل خانه‌ها رفته است». آن‌گاه راننده گفت: «پسر یکی از همکارانم که وهابی است، فوت کرد و مجلس فاتحه‌ای داشت. پس از پایان فاتحه مرا به صرف شام در باغ خودشان دعوت کرد که در بیرون از شهر بود. وقتی وارد باغ شدم، دیدم حدود دویست نفر از جوان‌ها با ریش‌های بلند و چفیه‌های قرمز، در آنجا حضور دارند. اتفاقاً آن شب مصادف با شب شهادت امام موسی کاظم علیه السلام بود. دیدم یک صندلی آوردند و یکی از همان ریش‌بلندها منبر رفت و مصیبت امام کاظم علیه السلام را خواند که منقلب شدند بعد هم دعا و توسل شد و به احترام امام کاظم علیه السلام سفره انداختند و از کسی که باعث تشیع اینها شده بود، یاد کردند و به یادش فاتحه خواندند. خواستم فیلمبرداری کنم، گفتند ما تقیه می‌کنیم. ما همه کارمند و استاد دانشگاه هستیم و اگر به شیعه شدن ما پی ببرند، ما را از کار برکنار و اذیت می‌کنند».

در حال حاضر، سلفی‌گری و وهابی‌گری چنین وضعیتی دارد. مطمئن باشید که شمارش معکوس شروع شده است و زنگ خطر در خود سعودی زده شده است. حرکت سریع اینها مثل حرکت سریع مگس است. هرگاه مگس سریع به دور خودش چرخید، بدانید که از بین می‌رود. نویسنده کتاب *قراءة فی کتب العقائد الحنبلیة* نموذجاً که در خود سعودی است، در کتاب خود می‌نویسد: «اگر خشونت و نصب هست، از وهابی است. کشتار، غلو، تجسیم، تشبیه و ترور، از وهابی است» و بعد وهابیان را مایه آبروریزی اسلام معرفی می‌کند. این نویسنده زیدی نیست و حنبلی است و با ایشان مصاحبه هم کردند. نویسنده کتاب *هدی هی الأغلل* عبدالله قصیمی است. قصیمی علیه شیعه کتاب نوشته و کتابش هم رایج بود. بن باز در سفرهایش او را با خود این طرف و آن طرف می‌برد، اما این شخص از مذهب خود

برگشت. کتاب‌های البروق النجدية، الثورة الوهابية، الصراع بين الإسلام و الوثنية و مانند آن تألیف او است. کتاب آخر خیلی مهم بود و آیت الله امینی این کتاب را نقد کرد و آبرویی برای شخص نویسنده نگذاشت. اما با این اوصاف نویسنده آن از مذهب خود برگشت و کتاب هدی هی الأغلل را نوشت و اسم کتاب اشاره دارد که ایشان غل و زنجیر را همین تفکرات وهابیت می‌داند. می‌گوید فرهنگ شما وهابیان، فرهنگ ضد اسلامی است. برای مثال، وهابی‌ها می‌گویند که اگر آب کم و تعداد جمعیت زیاد بود، در داخل ظرف بول کنند تا آب زیاد شود و همه بتوانند وضو بگیرند. آیا این فقه است؟ این چه فرهنگی است؟ این عقاید را به اسم اسلام منتشر می‌کنید. پس از آنکه این فرد از دین خود برگشت، علیه او کتاب می‌نویسند و او را کافر می‌شمرند.

**سراج منیر**  
سلفی‌ها می‌گویند که منظور از گذشته و سلف همان صحابه است. این به چه معناست؟

**حجة الاسلام والمسلمین طبسی:** وهابی‌ها می‌گویند سلفی هستیم؛ یعنی پیرو گذشته‌ها هستیم. اینکه گذشته‌ها، صحابه‌اند یا تابعین یا تابع تابعین یا فقه‌های قدیم، تعبیرات متفاوتی دارند. عمدتاً منظورشان صحابه است. اگر منظور صحابه باشد، از آنها سؤال می‌کنیم که حضرت علی علیه السلام نه به‌عنوان خلیفه و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، دست‌کم از صحابه بوده است؟ در چه چیزی پیرو علی علیه السلام هستید؟ نه- تنها پیروی نمی‌کنند، بلکه آن حضرت را در کتاب‌هایشان سب می‌کنند. حسن بن فرحان مالکی خطاب به وهابیان می‌گوید که شما در کتاب‌های تاریخ خود که در دبیرستان‌های سعودی تدریس می‌شود علی علیه السلام را فردی متکبر می‌دانید و به او جسارت و از معاویه تجلیل می‌کنید. در واقع اهل بیت علیهم السلام را از صحابه نمی‌دانند؛ زیرا سب و قتل اهل بیت علیهم السلام را جایز می‌دانند و از قاتلشان هم قدردانی می‌کنند.

شافعی و دیگران می‌گویند که همه مسلمین اتفاق دارند که ابن ملجم مجتهد است و او به هر ترتیب، ثواب برده: «تأول فأخطأ». از آنها می‌پرسیم که چرا ابولؤلؤ و نیز قاتل عثمان این مقام اجتهاد را ندارند؟ چرا ابو لؤلؤ را مجوس می‌شمارند؟ مجوسی در مدینه چه کار می‌کرده است؟ مگر پیامبر ﷺ نفرمودند که من غیر مسلمان را بیرون کردم. این خود ثابت می‌کند که خلیفه بی‌کفایت است و به فرمایش پیامبر ﷺ عمل نکرده است. چطور می‌شود که عبدالله، قریشی است، اما ابولؤلؤ، ایرانی و مجوس؟ می‌گویند ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه بود و به دلیل تبحرش در نجاری و چند حرفه دیگر نزد مغیره کار می‌کرد. آیا همه قاتلان عثمان، مجوس بودند؟

**سیراج متقی :** بنابراین آنها صحابه را در افرادی خاص منحصر می‌دانند؟

**حجة الاسلام والمسلمین طبسی:** بله، کاملاً درست است. دین آنها، دین معاویه و خطشان، خط معاویه و عملکردشان، عملکرد معاویه است. چرا زوار امام حسین علیه السلام را جهانگرد نمی‌دانند؟ آیا جهانگردی ممنوع است؟ هر ساله میلیون‌ها جهانگرد به مسافرت به کشورهای مختلف می‌روند. آیا زوار امام حسین علیه السلام دست‌کم به اندازه توریست و جهانگرد امنیت ندارند؟ چرا این زوار باید در خطر باشند؟ اگر دنبال محو شرک هستند، چرا مراکز عبادت بت‌پرست‌ها را نابود نمی‌کنند، اما بارگاه امامین سامرا را منفجر می‌کنند؟ آیا با قبور مشکل دارند، چرا قبر خلیفه اول و دوم را خراب نمی‌کنند؟ معلوم می‌شود که مشکل آنها با قبر نیست؛ با صاحب قبر مشکل دارند. سلف آنها ائمه علیهم السلام را به شهادت رساندند و نوچه‌هایشان شیعیان را می‌کشند!

نویسنده *الغارات* - که ظاهراً زیدی است و در سال ۲۸۳ق وفات یافته یعنی ۱۲۰۰ سال قبل - در دو جا دستورالعمل معاویه را به فرماندهان آدم‌کش آورده؛ از جمله در صفحه ۳۲۰ نقل کرده که معاویه شخصی را به عراق می‌فرستد و دستور

می‌دهد اگر به شهر هیت رسیدی و کسی در آنجا بود، او را بکش و هرگاه به روستای شیعه‌نشین رسیدی، آن را خراب کن و هر شیعه را که دیدی، بکش و اموال‌شان را غارت کن.

نویسنده *الغارات* باز در صفحه ۳۸۲ کتاب خود، جریان بسر بن اوطاة را نقل کرده که از طرف معاویه حرکت کرد تا به مدینه رسید و خانه‌هایی را که شیعیان علی علیه السلام در آنها ساکن بودند، آتش زد و این به دستور معاویه بود.

اقدامات جنایتکارانه وهابیت کپی‌برداری از جنایات معاویه است. یکی از شیعیان ساکن در جزایر ایران نقل می‌کرد که نیمه‌شب درب خانه‌ام را از بیرون قفل کردند و به داخل خانه من آتش انداختند و زن من هم حامله بود، به این جرم که برای امام حسین علیه السلام عزاداری کرده بود. شخص دیگری نقل می‌کرد: تعدادی از جوان‌های شیعه هزاره افغانستان سوار بر اتوبوس بودند. در بین راه طالبان آنها را پیاده کردند و سرشان را بریدند و گفتند این هدیه برای اللهیاری است که مدیر شبکه اهل بیت علیهم السلام است. آیا باید توان یک شبکه ماهواره‌ای را - که احتمالاً برنامه‌هایش از امریکا و یا کشورهای اروپایی منتشر می‌شود و برخلاف روش ائمه ما سخن می‌گوید - چند جوان شیعه افغانستان بپردازند؟ قطعاً اهل تسنن این‌گونه نیستند. هرچند ما با اهل سنت نقاط اختلاف داریم، ولی نقاط اشتراکمان خیلی زیاد است. ما سال‌ها با سنی‌ها زندگی کرده‌ایم. گاهی آنها برای عزاداری ما مکانی را در اختیار ما می‌گذاشتند. خود من در لبنان در خانه یک سنی منبر رفتم. در ایران سنی‌ها در مجالس عزاداری ما شرکت می‌کنند. اهل سنت، حبّ اهل بیت علیهم السلام را جزء دینشان می‌دانند. همایشی زیر نظر نمایندگی مقام معظم رهبری (حفظه الله) در امور اهل سنت در سیستان و بلوچستان برگزار شد و همه حاضران قطعنامه را امضا کردند که اهل بیت علیهم السلام را قبول دارند و هر کس اهل بیت علیهم السلام را قبول نداشته باشد، کافر است. و هنوز هم قطعنامه آنها هست.

اما وهابی‌ها این‌گونه نیستند. این جریان چیزی جز ادامه جریان اموی‌ها نیست. اینها با اهل بیت علیهم‌السلام مشکل دارند. ابوریحان بیرونی می‌گوید: آنها در روز عاشورا کاری با امام حسین علیه‌السلام کردند که هیچ حکومتی با اشرار چنین برخوردی نداشت و خط نواصب دنباله‌روی همان خط اموی و قاتلان فرزندان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. در جلسه‌ای که برای مبلغین حج برگزار شده بود، یکی از طلاب پاکستانی گفت که اهل سنت هم مخالف وهابی‌ها هستند و آنها را قبول ندارند.

جریان وهابی و سلفی‌گری، با اهل سنت جداست. آنها نباید فریب بخورند و باید مراقب باشند. یک وهابی جاسوس است. به فرمایش امام خمینی رحمته‌الله‌علیه مراکز وهابیت در جهان کانون فتنه و جاسوسی‌اند، هیچ دولتی با جاسوس و خرابکار کنار نمی‌آید. به قول مقام معظم رهبری (حفظه‌الله)<sup>۱</sup>: دشمنان، وهابیت را برای ضربه‌زدن به اسلام ایجاد کرده‌اند. بنابراین دشمنی وهابیان فقط با شیعه نیست، بلکه با همه بلاد مسلمین مشکل دارند.

**سیرالمنهج: روحانیت و حوزه در نقد وهابیت چه سیاستی را در پیش بگیرد؟**  
**برای این مجله که در نقد وهابیت است، چه پیشنهادهایی دارید؟ آیا باید**  
**روش تدافعی داشت و یا روش تهاجمی؟ بعضی معتقدند که فقط نباید به**  
**ابن تیمیه انتقاد کرد، بلکه باید فراتر رفت و ریشه این فرقه را بررسی کرد؟**

۱. «از اول وهابیت را برای ضربه زدن به اسلام و ایجاد پایگاهی مثل اسرائیل در بین جامعه مسلمان‌ها به وجود آوردند؛ همچنان‌که اسرائیل را برای اینکه پایگاهی علیه اسلام درست کنند، به وجود آوردند. استکبار جهانی از طریق به وجود آوردن وهابیت سعی کرده است در داخل جامعه اسلامی، مرکز امنی برای خود ایجاد کند» (بیانات در دیدار جمعی از روحانیون، ائمه جمعه و اساتید حوزه‌های علمیه اهل سنت، ۱۳۶۸/۱۰/۵ ر.ک:)

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۲۲۳۷>

### حجة الاسلام والمسلمین طبسی: ما باید عقاید اینها را به چالش

بکشانیم. باید شفاف بپرسیم که آیا شما مسلمان هستید؟ آنها می‌گویند خداوند عزوجل قبل از اینکه خودش را خلق کند، اسب را خلق کرد و خودش را از عرق اسب به وجود آورد!<sup>۱</sup> آیا کسی که چنین عقیده‌ای دارد، مسلمان است؟ مسیح و یهود هم چنین عقیده‌ای ندارند. آیا این خدایی که آنها ترسیم می‌کنند، خدای مسلمین است یا خدای آل سعود؟ از آنها باید خواست که پیامبر را معرفی کنند. می‌گویند عصای شاگرد ابن عبدالوهاب از پیامبر بالاتر است! باید آنها را این‌گونه به چالش بکشانیم. باید مسلمانی و عقایدشان را زیر سؤال ببریم!

یکی از علمای قبطی مصر در مصاحبه‌ای مسلمین را به چالش کشانده و به استناد به سخنان سلفی‌ها، ثابت کرده که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالاتر بوده است. متأسفانه یکی از علمای الأزهر که به جلسه عذرخواهی کشیش‌های کلیسا رفته بود، نتوانسته بود جواب بدهد. دلایل و استنادات این شخص قبطی، همه برگرفته از آموزه‌های وهابی است. شبکه المستقله لندن که وابسته به وهابیت است و از سوی خود سعودی‌ها حمایت می‌شود، سعی در نشر همین افکار غلط دارد. دو سال پیش این شبکه به صوفی‌ها و سنی‌های مصر حمله کرد و انصافاً سنی‌های مصر به‌خوبی از عهده دفاع برآمدند.

امیدوارم امت اسلام و بالأخص پیروان مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در ادای رسالت خود که همان تبیین حقایق و روشنگری و جلوگیری از نشر مذهب پوشالی و ساختگی وهابیت است، موفق و مؤید باشند.

۱. رجوع شود به کتاب فرحان المالکی.

مقاله عربی:

# دراسة حول عقاید ابن تیمیة

\* روح الله فروغی

\* . مدرس حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد فلسفه.

الحديث عن ابن تيمية و معتقداته من المسائل التي يجب أن يهتم إليه الباحثون بالنسبة إلى أن أفكاره الخاصة به مناقض كثيراً لما يوجد في الكتاب و السنة النبوية و إبراز هذه المناقضات في أفكاره و منهجه قد يحقق القول بأنه على أى دليل شرعى سمي من ناحية بعض الناس بشيخ الإسلام؟ و هذا اللقب و إن كان يدور على ألسنة بعض الناس المتعصبين عليه و الذين لا يفكرون في ما قاله ابن تيمية و يفكر دائماً في شخصية القائل إلا أن الخطر بالنسبة إلى الذين لا يجدون عندهم معلومات و وثائق فيمكن أن يحب بعض الناس هذا الرجل بمثابة رجل عالم بالدين الذى عنده معلومات دينية أو عنده اجتهاد في الفقه و الأصول و الحديث.

و الحق الذى لا ينبغي أن يرتاب فيه و نحن بصدد إثباته في سطور آتية، إن هذا الرجل لا يدري السنة النبوية و لا الآثار المروية و يجتهد برأيه الناقص و يقول بقوله القاصر و يتهم الصحابة و حتى النبي ﷺ و لانقضى العجب ممن يقدر و يكرم هذا الرجل و يدافع عنه مدافعة شديدة.



أنظر إلى هذا القائل كيف يمدح ابن تيمية و يقول:

قد أودع القبر الشريف علومه عجباً      لوسع القبر برأ سائلاً  
و مجاور قبر الإمام مؤملاً يا رب و ارحمنا      و كل مشيع صلى عليه أو أتاه مقبلاً  
و الذى نحن الآن بصدده التعرض لبعض ما يقوله ابن تيمية بالنسبة إلى  
مسألة الحزن على بعض الأمور التى كان ابن تيمية يخطئ الذين يحزنون فى  
هذه الأمور و على حسب تعبيره، كان الحزن على هذه الأمور من الأمور التى  
ليست فيها فائدة و بالطبع العاقل لا يعمل عملاً ليس فيه فائدة و المهم البحث  
عن مصاديق هذا الحزن الغير المفيد. و فى هذه الإطار نبحت أولاً بعض كلمات  
ابن تيمية من كتابه المشهور بالمنهاج السنة و بعد هذا، نقل بعض الروايات  
المخالفة مع أقوال هذا الشيخ حتى نعلم مدى تطابق كلامه مع الروايات الشريفة  
و السنة النبوية حتى يظهر صحة اطلاق «شيخ الإسلام» على هذا الرجل.  
و التصفح عن هذا الكتاب أى منهاج السنة، يعلن أن ابن تيمية كان دائماً بصد  
الإنكار أو الاستنكار بالنسبة إلى مناقب أهل البيت عليهم السلام و حتى بالنسبة إلى بكاء  
فاطمة الزهراء عليها السلام على والدها الكريم. الذى لا أقل من أن هذا الحزن و البكاء أمر  
عادى لمن كان له إحساس و عواطف إنسانية و هو أمر طبيعى، لكن ابن تيمية  
حينما يواجه هذا الفعل من ابنة رسول الله، كان بصد تخطئة هذا الفعل و إن كان  
المحزون عليه هو رسول الله صلى الله عليه وآله و إن شاء الله نستمر هذا البحث عن عقيدة هذا  
الشيخ بالنسبة إلى أهل البيت عليهم السلام حتى يعرف كيفية تعامله مع النبي صلى الله عليه وآله و أهل  
بيته عليهم السلام، و الله هو المستعان.

١. العقود الدرية، ج ١، ص ٤٧١.

## قول ابن تيمية في المنهاج

قال ابن تيمية في منهاج السنة: ثم إن هؤلاء الشيعة وغيرهم يحكون عن فاطمة من حزنها على النبي ﷺ و لا يوصف و إنها بنت بيت الأحران و لا يجعلون ذلك ذمًا مع أنه حزن على أمر فائت لا يعود و ابوبكر إنما حزن عليه في حياته خوف أن يقتل و هو حزن يتضمّن الإحتراس و لهذا لما مات، لم يحزن هذا الحزن؛ لأنه لا فائدة فيه. فحزن أبي بكر - بلا ريب - أكمل من حزن فاطمة. فإن كان مذمومًا على حزنه، ففاطمة أولى بذلك.<sup>١</sup>

و الحزن يؤذى القلب فأمر بما يزيله كما يؤمر بما يزيل النجاسة و الحزن إنما حصل بطاعة و هو محبة رسول الله و نصحه و ليس هو بمعصية يذم عليه و إنما حصل بسبب الطاعة لضعف القلب الذي لما يذم المرء عليه و أمر باكتساب قوة تدفعه عنه ليناب ذلك.<sup>٢</sup>

فهذا يدل على أنه يحصل لأبي بكر بالحزن على رسول الله، نوع ضعف و عدم الحزن على رسول الله أولى و أصوب و الحزن على رسول الله ليس فيه فائدة و حتى إن الذي يحزن على رسول الله، يستحق الذم؛ لأنه يحزن على أمر فائت لا يعود و الحزن على هذا الشيء، ليس فائدة فيه و كان فعلاً غير معقول و بالتالي. حينما ألحق رسول الله ﷺ بالرفيق الأعلى فمن لا يحزن عليه، فهو عالم كامل حكيم؛ لأنه لا يحزن على أمر لا فائدة فيه و جميع الصحابة الذي يحزنون

١. منهاج السنة، ج ٨، ص ٦٤٤.

٢. نفس المصدر، ص ٦٤٥.

على موته ﷺ و يبكون و ينادون بالعويل، مستحقين للدم و هم يخطئون في عملهم؛ لأنهم يعملون عملاً لافائدة فيه.

و ادعى ابن تيمية شيئاً آخر و إن كان نقل هذا الكلام عن أبو محمد بن خرم، لكن الظاهر أن ابن تيمية نفسه تلقاه بالقبول و لا شك في أنه لا واقع له وحتى لو كان له واقعية، فهذا كان من مثالب أبي بكر.

قال أبو محمد بن خرم و أما حزن أبي بكر فإنه قبل أن ينهيه رسول الله عنه كان غاية الرضا لله فانه كان إشفاقاً على رسول الله ﷺ و لذلك كان الله معه والله لا يكون قط مع العصاة بل عليهم و ما حزن أبو بكر قط بعد أن نهاه رسول الله عن الحزن.<sup>١</sup>

و إذا فرضنا أن أبي بكر لم يحزن بعد هذا النهي من رسول الله ﷺ فهل لا يحزن بعد وفاة رسول الله؟ و هل يكون وفاة النبي ﷺ و حياته، عند أبي بكر كشيء واحد؟ و هل يمكن أن يلتزم هذا في شخص عادي من الذين يعرفون رسول الله و سيرته و خلقه؟ و هل يمكن أن يموت رسول الله و الناس لم يكن محزونين عليه؟ و على قول ابن تيمية إما أن يحزن أبو بكر على وفاة رسول الله، فبالطبع كان يخالف رسول الله في ما نهاه عن الحزن، و إما أن لا يحزن على وفاة رسول الله و هذا اسوء من السابق؛ لأن كل الناس يحزنون على رسول الله عدا أبي بكر، مع أن هذا ليس بواقع، بل أبي بكر نفسه من الذين يحزن عليه و ينوح و ما فعل في مصيبة وفاة رسول الله ﷺ، مكتوب و مسطور.

١. نفس المصدر، ج ٨، ص ٦٤٤.

## مصاديق من حزن النبي ﷺ و بكائه

يكفى لهذا الشيخ و من تبعه، الرجوع إلى الأحاديث الشريفة و سيرة النبي الأكرم ﷺ حتى يعلم الحال لهم بأن رسول الله ﷺ الذي كان أسوة لجميع الناس كيف يحزن و حتى يبكي:

١. عن أنس بن مالك قال: دخلنا مع رسول الله ﷺ على أبي سيف القين و كان ظنراً لإبراهيم عليه السلام فأخذ رسول الله ﷺ إبراهيم فقبله و شمه ثم دخلنا عليه بعد ذلك و إبراهيم يجود بنفسه فجعلت عينا رسول الله ﷺ تذرطان. فقال له عبد الرحمن بن عوف: و أنت يا رسول الله؟ فقال: يا ابن عوف إنها رحمة ثم اتبعها بأخرى و قال النبي ﷺ: إن العين تدمع و القلب يحزن و لا نقول إلا ما يرضى ربنا و إنا لفراقك يا إبراهيم لمحزونون.<sup>١</sup>

و هل هذا العمل من النبي و هو الحزن على فراق إبراهيم، كان عملاً بلا فائدة لكن النبي ﷺ يرتكب هذه الأعمال و ابن تيمية و أتباعه منزهون عن مثلها؟! و معلوم أن الحزن على إبراهيم، حزن على أمر فائت لا يعود و مع هذا كان يحزن النبي ﷺ بموت إبراهيم و تدمع عيناه عليه و لو كان ابن تيمية عنده فقه الحديث، فقد أدرك ما قاله النبي ﷺ في جواب عبد الرحمن بن عوف الذي هو بمنزلة أصل و هو أن بعض الحزن من الرحمة و الشفقة و لا بأس بهذا النوع من الحزن؛ لأنه يجعل القلب رقيقاً و حنيناً و يبعد القلب عن القساوة و الصلابة و هذا النوع من الحزن قد يجرى على قلب رسول الله حتى ينجر إلى دمع عينيه و

١. صحيح البخارى، ج ١، ص ٤٣٨-٤٣٩، باب الجنائز؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٠٧.

حزن قلبه و هذا لا علاقة له بالحزن الذى قد يكون الإنسان بسببه اعترض على تقدير الله تعالى و ما يقضى له؛ لأن هذا الحزن منهى عنه شرعاً. فهل كان رسول الله ﷺ ضعيفاً فى نفسه لأنه أصابه الحزن على أمر لا فائدة فيه و لا يعود أبداً؟ فهل يكون ابن تيمية إذا سمع أن بعض حفظة القرآن و القراء، استشهد على يد الكفار فلا يحزن فى نفسه و لا يبكى و لا يدمع؟ و الجواب واضح: إن كان يحزن على هذا، فقد يناقض قوله بأن هذا الحزن على أمر لا فائدة فيه و إن لم يحزن، فويل عليه.

٢. إن رسول الله ﷺ حينما سمع استشهاد زيد بن حارثة و جعفر بن أبى طالب و عبدالله بن رواحة (رضوان الله عليهم) فى غزوة موته، حزن عليهم؛ كما روته عائشة فى باب من جلس عند مصيبة يعرف فيه الحزن.<sup>١</sup>

٣. روى البخارى عن أنس قال: قنت رسول الله ﷺ سهراً حين قتل القراء. فما رأيت رسول الله ﷺ حزن حزناً قط أشد منه.<sup>٢</sup>

٤. قال رسول الله فى حديث روته عائشه: من أصيب بمصيبة فليذكر مصيبة بى فإنها من أعظم المصائب.<sup>٣</sup>

فهذا يدل بأن النبى ﷺ يحث المؤمنين على التذكر بمصيبته و عدم نسيانها و هو معلوم كلما يتذكر مسلم أو مسلمة مصائب النبى ﷺ، فقد يحزن عليه ألا أن تكون حجارة أو أشد قسوة.

١. صحيح البخارى، ج ١، ص ٤٣٧؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٤٤.

٢. نفس المصدر؛ كتاب الجنائز، باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن.

٣. الطبرانى فى الاوسط، ج ٤، ص ٣٦٥؛ الطبرانى فى الصغير، ج ١، ص ٣٦٦.

٥. قال عمر بن محمد بن زيد بن عبدالله بن عمر: ما ذكر ابن عمر رسول الله ﷺ إلا بكى و ما مرّ على ربعهم إلا غمض عينيه.<sup>١</sup>
٦. روى الإمام أحمد و غيره عن الزهري قال: أخبرني رجل من الأنصار من أهل الثقة أنه سمع عثمان بن عفان يحدث أن رجلاً من أصحاب النبي ﷺ حين توفي النبي حزنوا عليه حتى كاد بعضهم يوسوس.<sup>٢</sup>
٧. عن ثابت عن أنس قال: لما ثقل النبي ﷺ جعل يتغشاه، فقالت فاطمة ؓ وا كرب أباه، فقال لها: ليس على أبيك كرب بعد اليوم. فلما مات قالت: يا أبتاه أجاب رباً دعاه، يا أبتاه من جنة الفردوس فأواه، يا أبتاه إلى جبريل نعاها، فلما دفن، قالت فاطمة ؓ: يا أنس أ طابت أنفسكم أن تحثوا على رسول الله ﷺ التراب؟<sup>٣</sup>
- و قال الحاكم في المستدرک: زاد سعيد بن منصور في حديثه عن أبي أسامة قال: سمعت حماد بن يزيد يقول رديت ثابت البناني حين حدثنا بهذا الحديث، بكى حتى رأيت أضلاعه تضطرب.<sup>٤</sup>
٨. قد كان سلمان و أبو الدردة في حالة حزن مستمرة فقد قال كل واحد منها ثلاثة أحزنتني حتى أبكتني، فراق محمد ﷺ و حزنه.<sup>٥</sup>
٩. عن أنس بن مالك: إن رسول الله ﷺ كان يقوم يوم الجمعة فيسند ظهره

١. الإصابتة، ج ٤، ص ١٨٧.

٢. مسند أحمد، ج ١، ص ٦: مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٤-١٥.

٣. صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٦١٩.

٤. مستدرک حاكم، ج ١، ص ٥٣٧.

٥. حلية الأولياء، ج ١، ص ٢٠٧.

إلى جزع نخلة فى المسجد. فجاء رومى فقال: لا نصنع لك شيئاً تقعد - يعنى عليه - و كأنك قائم؟ فصنع له منبراً له درجتان و يقعد على الثالثة. فلما قعد النبى ﷺ على المنبر، خار الجزع خوار الثور حتى ارتج المسجد بخواره حزناً على رسول الله ﷺ فنزل إليه من المنبر فالتزمه و هو يخور فلما التزمه رسول الله ﷺ سكت ثم قال: و الذى نفسى بيده لو لم التزمه مازال هكذا حتى تقوم الساعة حزناً على رسول الله ﷺ. فأمر به رسول الله ﷺ فدفن.<sup>١</sup>

### حب الزهراء عليها السلام إلى أبيها و استنكار ابن تيمية

و أما بالنسبة إلى ابن تيمية بقوله: «تم إن هؤلاء الشيعة و غيرهم يحكون عن فاطمة من حزنها على النبى ﷺ و لا يوصف و إنها بنت بيت الأحران و لا يجعلون ذلك ذماً لها مع أنه حزن على أمر فائت لا يعود».

فتبين أن هذا من سوء سريرة ابن تيمية؛ لأنه:

أولاً، أن فاطمة عليها السلام لما اشتاقت إلى النبى ﷺ و كانت تحبه حباً لا نظير له لا فى الأنصار و لا فى المهاجرين، فلهذا الاشتياق إلى النبى ﷺ قد تحزن عليه كثيراً و فى البخارى فى باب مناقب قرابة رسول الله ﷺ عن عايشة قالت: دعى النبى ﷺ فاطمة عليها السلام ابنته فى شكواه الذى قبض فيها فسارها بشيء، فبكت ثم دعاها فسارها فضحكت. قالت: فسألته عن ذلك فقالت سارنى النبى فأخبرنى إنه يقبض فى وجعه الذى توفى فيه فبكيت ثم سارنى فأخبرنى أنى اول أهل بيته أتبعه فضحكت.<sup>٢</sup>

١. سنن دارمى، ج ١، ص ٣٢؛ الضياء المختاره، ج ٤، ص ٣٥٧.

٢. صحيح البخارى، ص ٤٤٩، باب مناقب قرابة رسول الله ﷺ.

و لاشك أن هذا الحب الشديد إلى النبي ﷺ كان من مناقبها و هو أمر ممدوح و فيه أسوة لمن كان على سنة النبي ﷺ كما قال الله تعالى: ﴿...والذين آووه و نصروه و عزروه و...﴾.

و لا شك أن الحزن على وفاة رسول الله ﷺ و البكاء عليه ما يصدق عليه عرفاً التعزير و التعظيم.

و ثانياً، بناء بيت الأحزان لا يكون ذمّاً لها أبداً، لأنها امتثلت أمر النبي ﷺ بقوله: من أصيب بمصيبة فليذكر مصيبتته بي فإنها من أعظم المصائب و فاطمة ؓ قد تحزن على أعظم المصائب و اقتضاء هذا المصيبة، بناء بيت الأحزان و البكاء و المواساة عليه.

و هل هذا الشيخ مع هذه السعة من المعلومات، يستحق بأن يمدح في حقه هكذا: و قد وقع مصداق ما أخبر به النبي ﷺ في هذا الحديث: «ان الله يبعث لهذه الأمة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها» هذا يزال فضل الله على هذه الأمة يتوالى بظهور المجددين عند اشتداد الحاجة إليهم و من هؤلاء المجددين شيخ الإسلام في آخر القرن السابع و أول الثامن ... . فإن كثيراً من خصومه و حاسديه قديماً و حديثاً اختلفوا حوله الأكاذيب و اتهموه زوراً و بهتاناً باتهامات كثيراً و كتبوا ضده كتابات شوهت التاريخ و سرت أعداء الإسلام، و لكن و الحمد لله طوى النسيان ذكرهم و محى الحق ما كتبوه من ظلال و بقى ذكر شيخ الإسلام ذائعاً عطراً في الأوساط العلمية و أصبحت مؤلفاته نبراساً و ضياءً لكل من يريد الحق في كل زمان و صدق الله العظيم حيث يقول سبحانه: ﴿فأما الزيد فيذهب جفاءً و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض كذلك يضرب الله الأمثال﴾. و هذا المثل العظيم ينطق على الظهور عليه و استعدوا



عليه السلطة في وقته و ضايقوه و كتبوا ما كتبوا من التلبيس و التدليس ضده، و لكن سرعان ما نسف الحق الذي معه ما روجوه من الباطل و بقي علمه النافع في كتبه التي صار المسلمون يتسابقون إلى نشرها و احياها و عفا الزمان على كتب خصومه و نسيها الناس و هذه سنة الله في خلقه و لن تجد لسنة الله تبديلاً<sup>١</sup> فهذا الراقم يقر بأن هذا الرجل قد يتهم باتهامات كثيرة حتى ضيق عليه و كتبوا في عقائده فلايسأل عن نفسه كيف يكون هذه العلماء لا يقبلون عقايد هذا الرجل و هم من علماء السنة و الجماعة و هم من الذين يقرون كتاب الله عزوجل و سنة نبيه و كيف يتفرد بهذا الفهم ابن تيمية و كل من كان في زمنه و بعد زمانه مخطئون في حق هذا الرجل و كلهم لا يعرفون منه شيئاً<sup>٢</sup>.

١. أضواء من فتاوى شيخ الاسلام، ج ١، ص ٨.

٢. وجاء في أحواله: و في يوم الاثنين السادس من الشعبان اعتقل الشيخ تقي الدين أحمد بن تيمية بقلعه دمشق المحروسة حسب الأمر الشريف السلطاني و اعتقل معه أخوه زين الدين عبد الرحمن و منع من الفتيا و اجتماع الناس به و سبب ذلك انه أفتى أنه لا يجوز زيارة قبر رسول الله و لا قبر إبراهيم الخليل و لا غيرهما من قبور الأنبياء و الصالحين. فطلبه قاضي القضاة شرف الدين فتغيب عنه و بادر بالاجتماع بقاضي القضاة شمس الدين محمد بن مسلم الحنبلي قاضي الحنابلة و تاب عنده و قبل توبته و حقن دمه و لم يعززه فنهض الفقهاء بدمشق عند ذلك و تكلموا على الشيخ تقي الدين و كتبوا فتيا تتضمن ما صدر منه و ذكروا هذه المسألة و غيرها فأفتى العلماء بكفره و عرضت الفتيا على نائب السلطنة بالشام فطالع السلطان بذلك و أحضر السلطان القضاة و العلماء فأشار قاضي القضاة محمد بن جماعة الشافعي باعتقال تقي الدين المذكور. فرسم باعتقاله و منعه من الفتيا و منع الناس من الاجتماع به و أن يودب من هو على معتقده (الجامع لسيرة شيخ الاسلام/ ابن تيمية، ص ١٨٤)

و حتى أن الذهبي الذي كان يبنى كثيراً على ابن تيمية، إلا أنه خالفه في مسائل أصلية و فرعية، و لم يستطع السكوت عما صدر عنه من آراء. فبعث إليه برسالة ينصحه فيها، جاء فيها: إلى كم ترى القذاة في عين أخيك و تنسى الجذع في عينك؟ إلى كم تمدح نفسك و شقاشقك و عباراتك، و تدم العلماء و تتبع عورات الناس؟ مع علمك بنهي الرسول ﷺ: «لا تذكروا موتاكم إلا بخير، فإنهم قد

و قصة التسابق فى نشر كتبه أيضاً قد يصدق فقط فى المملكة العربية السعودية و بين من يتصف أنفسهم بأنهم على سيرة السلف من الصحابة و هم يفرحون لكتب هذا الرجل و ينتشرونه فى بلد الوحى و التوحيد، و لكن أين هذا فى نشر هذا الكتب فى أقطار العالم و عند أهل الفضل و التمييز و الفرض من نقل هذه الكلمات التى من كبار علماء الوهابية كيفية تقديس ابن تيمية عندهم و تكريمه.

و من الحرى أن ينظر القارى إلى هذه الفقرة من التاريخ و معاملة أهل العلم مع الشيخ ابن تيمية:

و كان ابن تيمية فى هذه المدة قد بسط لسان قلمه و مد بجهله عنان كلمه و تحدث بمسائل الذات و الصفات و نص فى كلامه الفاسد على أمور منكرات و تكلم فيما سكت عنه الصحابة و التابعون و فاه بما اجتنبه الأئمة الاعلام و أتى فى ذلك بما أنكره أهل الإسلام و انعقد على خلافه إجماع العلماء و الحكام و شهر من فتاويه ما استخف به عقول العوام.

فثبت عند أهل العقد و الحل و ذو التحقيق و النقل و حكام الأنام و علماء المسلمين ... و انفصل ذلك الجمع و هم لعقيدته الخبيثة منكرون و آخذوه بما

---

➡ أفضوا إلى ما قدموا». إلى متى تمدح كلامك بكيفية لاتمدح و الله بها أحاديث الصحيحين؟ يا ليت أحاديث الصحيحين تسلم منك. بل فى كل وقت تغير عليها بالتضعيف و الاهدار، أو بالتأويل و الانتكار. (السيف الصقيل و تكملته لمحمد زاهد الكوثرى، ص ٢١٧).

و قال تقى الدين السبكي فى خطبة كتابه الدرّة المضيئة فى الرد على ابن تيمية: «أما بعد، فإنه لما أحدث ابن تيمية ما أحدث فى أصول العقائد، و نقض من دعائم الإسلام الاركان و المعاهد ... فخرج عن الاتباع إلى الابتداع، و شدّ عن جماعة المسلمين بمخالفة الإجماع، و قال بما يقتضى الجسمية و التركيب فى الذات المقدسة» (موسوعة طبقات الفقهاء، ج ٨، ص ٣٠).

شهد به قلمه و بلغنا أنه قد استيتب مراراً فيما تقدم و أخره الشرع الشريف لاتعرض لذلك و أقدم ثم عاد بعد منعه و لم يدخل ذلك فى سمعه و لما ثبت ذلك فى مجلس الحاكم المالكي حكم الشرع الشريف أن يسجن هذا المذكور و يمنع من التصريف و الظهور و ان لاسلك أحد ما سلكه المذكور من هذه المسالك و ينهى عن التشبيه فى اعتقاد مثل ذلك أو يعود له فى هذا القول متبعاً أو لهذه الألفاظ مستمعاً أو سير فى مسراه أو يفوه فى جهة العلو بما فاة... و ليس لمعتقد هذا إلا السيف ... فانا أزلنا دعوة هذا المبتدع من البلاد و أبطلنا عقيدته الخبيثة التى أضل بها كثيراً من العباد أو كاد بل كم أضل بها من خلق و عاشوا بها فى الأرض الفساد.<sup>١</sup>

و هذه الكلمات ليس فى حق زنديق من الزنادقة أو بدعاً من المبتدعين، بل فى حق رجل يسمونه بعض الناس بشيخ الإسلام و يعظمونه و يمجّدونه و يحمّدون الله عزوجل للتوفيق إلى نشر كتبه و تشييد مرامه كما سيرد عنه بعض القول و يفتخرون بالذبّ عن عقائده و هذا جزء من كتاب أصدر من جانب الملك الحاكم فى زمن ابن تيمية الذى يأمر بسجنه و هدم آراءه و المنع من نشر عقائده. و من أراد التعرف على أقوال العلماء فيه، فليراجع إلى ما كتب السيد أبو محمّد الحسن صدر الدين الذى ألف كتاب البراهين الجلية فى كفر أحمد بن تيمية فى ثلاثة مقاصد: أولها فى شهادة علماء الإسلام على كفره، و ثانيها فى شهادة كلماته عليه، و ثالثها فيما تفرد به من الآراء و البدع.

ولو قال قائل أن هذا الخلاف كثيراً ما يوجد بين العلماء فقد ينكرون بعضهم

١. الدرر الكامنة، ص ١٤٥.

بعض الآخر وقصة ابن تيمية من هذا القبيل فلا بأس به.  
أقول: هذا على رأى من يصبر على قول الآخرين و لا يكفرونهم، صحيح؛  
لأنه هذه المسائل الخلافية التى يجتهد فيها العلماء كثيرة و لكن على رأى  
الذين يصدرون كتبهم و مقالاتهم بهذا الحديث المروى من رسول الله و شر  
الأمور محدثاتها، و كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة فى النار.<sup>١</sup>  
فهنا سؤال يجب أن يجاب عنه و هو أن ما جاء به ابن تيمية محدث أو  
لا؟ إن قيل: أن هذه ليس من المحدثات معناه أنه يوجد قبل ابن تيمية فعلى  
هذا ليس ابن تيمية مستحق لهذا المدح الذى قال فى حقه، الكلمات السابقة  
بأنه من العلماء التى يظهر فى رأس مائة سنة حتى يجدد دين الله و ثانياً أنه لو  
كان لهذه الأقوال لها عين و أثر فى السنة و الدين، فكيف يجمع العلماء على  
إنكاره و إبطاله؟

و إن قيل: كان هذه الأقوال من محدثات التى جاء بها ابن تيمية، فهذا أسوء  
من سابقه؛ لأنها تدخل فى قاعدة المروية إياكم و محدثات الأمور، فإن كل  
بدعة ضلالة فأقوال ابن تيمية من الضلال و البدع التى ينبغى لكل مسلم أن  
يحترز عنه؛ لأن فيها الهلاك و الغى.

و ثانياً، حسب ما أصر عليه ابن تيمية و أتباعه أن كل قرن فإنه خير من القرن  
الذى يتلوه و هكذا فكل قرن فهو خير من لاققه. فعلى هذا فالقرن الذى  
لا يظهر فيه ابن تيمية مع هذه العقائد العجيبة، يكون خيراً من الذى يتلوه.  
وثالثاً، حسب ما اعترف به ابن تيمية ان الذى تفارق الجماعة و تفرد برأيه

١. مسند/احمد، ج ٤، ص ١٢٦؛ سنن/ابو داود، ص ٤٦٠٧.

فهو كغنم انعزل من القطيع فلا محالة يكون نصيباً للذئب و ابن تيمية على ما اعترف به مدافعيه لا يزال كان مخالفاً مع الجماعة حتى منع من نشر عقايدته. فلو سلمنا كل هذا، فيخلج في الذهن سؤال ينبغي أن نتوجه إليه بدون أى عصبية و هو أن العلماء في ابن تيمية على فريقين: فريق ينكرون عليه و يبطلون آراءه و يعتقدون أنه ضالّ مضلّ، و فريق يمجّدونه و يعتقدون أنه هاد و نافع و قصارى ما يقال فيه التوقف و رجوع أمره إلى الله تعالى و هو خير الحاكمين فليس ينبغي تعظيمه و تقديسه بهذا النحو من التعظيم الذى لامثل له ولاشبيهه. فأنا آخذ بما قاله ابن تيمية نفسه فى كتابه حيث قال:

و أما هذه الأمة المرحومة فقد عصمهم الله أن يجمعوا على خطأ فى دين الله معقول أو منقول و إذا تنازعوا فى شى ردّوه إلى الله و رسوله فإذا اجتمع أهل الفقه على قول لم يكن إلّا حقاً و إذا اجتمع أهل الحديث على تصحيح حديث لم يكن إلّا صدقاً لما تأخذهم فى الله لومة لائم<sup>١</sup>.

فالذين يعصمهم الله يفتنون بأن ابن تيمية ليس عنده علم بحديث و لا كتاب و ليس فقيهاً أو عالماً بالمسائل العقائدية و غيره و هذا الإقرار من ابن تيمية نافذ فى حقه.

و فى الختام أقول نقل أنه لما وصل كتاب منهاج السنّة لابن تيمية بيد العلّامة، أنشأ أبياتاً مخاطباً فيها ابن تيمية، أولها:

لو كنت تعلم كل ما علم الورى      طرّاً لصرت صديق كل العالم  
لكن جهلت فقلت إن جميع من      يهوى خلاف هواك ليس بعالم<sup>٢</sup>

١. مجموع الفتاوى، ج ١، ص ١١.

٢. منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، ص ٣٢.

## ◆ منابع

١. أضواء من فتاوى ابن تيمية: صالح الفوزان، دار ابن حزم، بي جا، بي تا.
٢. الجامع الصغير: طبراني، دارالكتب العلمية. بي جا، بي تا.
٣. الجامع لسيرة شيخ الاسلام ابن تيمية: محمد عزيز شمس، مكة المكرمة، دارعالم الفوائد، بي تا.
٤. الدرر الكامنة: ابن حجر عسقلاني، بي تا، بي جا.
٥. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار ابن حزم، بي جا، بي تا.
٦. صحيح مسلم: مسلم نيشابورى، قاهرة: دار ابن حزم، بي تا.
٧. العقود الدرية: محمد بن عبد الهادى المقدسى، دار عالم الفوائد، بي جا، بي تا.
٨. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: على بن ابى بكر هيثمى، قاهرة: مكتبة القدسى، بي تا.
٩. مجموع الفتاوى: ابن تيمية، بيروت: دار الكتب العلمية، بي تا.
١٠. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابورى، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
١١. منهاج السنة النبوية: ابن تيمية، دار الفضيلة، بي جا، بي تا.



## گزارش:

**کتاب‌شناسی وهابیت / مهدی فرمانیان**  
**سنگ‌های نبرد نرم / احمد ربیعی فر**  
**پرسش و پاسخ / حسین رجبی**



## سلسله گزارش‌هایی از آثار اہل سنت در تفکر و باہیت (۱)



### گزارش کتاب **شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام** تألیف قاضی سبکی

در طول تاریخ اسلام همه مسلمانان به پیروی از پیامبرشان به زیارت قبور رفته و سفر برای زیارت قبر رسول خدا ﷺ را از مستحبات مؤکد دانسته‌اند. صحابه دیده بودند که پیامبر ختمی مرتبت به زیارت قبور شهدای اُخْد می‌رود و قبر والدین خویش را زیارت می‌کند. این سنت پیامبر با سخنان ایشان که می‌فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»، تأکید دو چندان یافت و موجب گردید تا همه فقهای اسلام زیارت قبر ایشان را مستحب بدانند و برخی مثل قاضی عیاض در *الشفاء* در

۱. مهدی فرمانیان، استاد یار دانشگاه ادیان و مذاهب.



قرن ششم از اجماعی بودن آن سخن گفتند، اما در قرن هشتم، فردی از حنبلیان به نام ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) با تفسیر به رأی و استناد به حدیثی که هیچ ربطی به زیارت قبور نداشت، این عمل را بدعت و آن را از مصادیق شرک دانست. مخالفت علما و دلایل قوی آنان باعث شد تا او با یک گام عقب‌نشینی، سفر برای زیارت قبور نه زیارت خود قبور، را حرام و از مصادیق شرک بداند. علمای اهل سنت این فتوا را رد کردند و در طول شش قرن گذشته آثار فراوانی در نقد آن نوشتند. در همان زمان قاضی مالکیان یعنی اخنائی ردی بر ابن تیمیه نگاشت و ابن تیمیه به آن پاسخ داد. آن‌گاه قاضی شافعیان، تقی‌الدین سبکی وارد میدان شد و در نقد آراء ابن تیمیه آثار متعددی تألیف کرد که به دلیل اتقان کار او، ابن تیمیه نتوانست به آن پاسخ دهد. کتاب *شفاء السقام* ایشان یکی از بهترین نقدهایی است که در طول تاریخ نوشته شده و به همین علت ماندگار گردیده است. اکثر آثار نوشته شده در این زمینه، به آن ارجاع داده‌اند که در این سلسله گزارش‌ها به آنها اشاره خواهیم کرد.

### الف) قاضی سبکی کیست؟

علی بن عبدالکافی معروف به قاضی تقی‌الدین سبکی در سال ۶۸۳ ق در سُبُک، از توابع شهرستان منوفِ مصر در کنار رود نیل، در خانواده اهل علم زاده شد. بعد از تحصیلات مقدماتی نزد پدر خویش برای علم‌آموزی سفرهای متعددی کرد و استادان فراوانی دید و از دمیاتی معروف حدیث آموخت و تصوف را از ابن عطاء الله صوفی آخذ کرد.

در سال ۷۳۹ ق قاضی شام گردید و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند و در این زمان به تدریس پرداخت و بعد از مزی، رئیس مدرسه دارالحدیث اشرفیه شام گردید و در همین زمان به نگارش آثار متعددی پرداخت. ایشان در نقد افکار ابن تیمیه آثار متعددی نوشت. کتاب *الدرة المضيئة* یکی دیگر از آثار سبکی در نقد

افکار ابن تیمیه است.

فرزند سبکی نیز از مشایخ معروف و قاضی مصر بود و کتاب *طبقات الشافعیة* سبکی از فرزند تقی‌الدین یعنی نگارش تاج‌الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی است. سبکی بعد از عمری تدریس و تحقیق و قضاوت، در سال ۷۵۶ق از دنیا رفت و در باب السعیدیه قاهره به خاک سپرده شد.

### ب) مروری بر کتاب

نام کامل کتاب *شفاء السقام فی زیارة خیر الانام* است. شماره صفحاتی که بدان ارجاع داده‌ایم، براساس چاپ چهارم کتاب *شفاء السقام* است که به سال ۱۴۱۹ق چاپ شده است. مؤلف کتاب مباحث را در ده باب سامان داده است که بدین قرار است:

#### ♦ باب اول: احادیث زیارت

نویسنده در ابتدا به احادیث زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته است و با بررسی سندی حدیث، قوت و ضعف سند حدیث را بررسی کرده است. وی در باب اول به بررسی پانزده حدیث پرداخته که لفظ زیارت در متن حدیث آمده است. اولین حدیث، روایت معروف «من زار قبری وجبت له شفاعتی» است. مؤلف این روایت را از سنن دار قطنی نقل کرده، می‌نویسد: این روایت را دار قطنی در غیر سننش، ابوالیمن در *اتحاف الزائر*، ابوالحسین قرشی در کتاب *دلائل المتنبیة فی فضائل المدینة* و ابن عساکر در *تاریخ دمشق* نیز نقل کرده‌اند» (ص ۶۶-۶۹). سبکی آثار دیگری را نیز نام می‌برد که این حدیث در آن کتاب‌ها، آمده است. ابن تیمیه در نقد این حدیث گفته که سند حدیث به دلیل وجود فردی به نام

موسی بن هلال ضعیف است. سبکی در جواب می‌نویسد: اگر موسی بن هلال ثقه نیست، پس چرا احمد بن حنبل از این فرد روایت نقل و از او به نیکی یاد کرده و خود این تیمیه در کتاب *الرد علی البکری* گفته است که احمد بن حنبل فقط از ثقه نقل می‌کند. بنابراین موسی بن هلال ثقه است و روایت مزبور از نظر سند، «حَسَن» است و با کمک دیگر روایات، «صحیح» می‌گردد و من تعجب می‌کنم از ابن تیمیه که از خدا و رسولش حیا نمی‌کند و معتقد می‌گردد که تمام روایات زیارت قبور جعل و وضع است. چگونه یک مسلمان به خود اجازه می‌دهد که بی‌محابا از لفظ وضع و جعل در باب روایات منقول از رسول خدا ﷺ سخن گوید؟ حتی اگر ضعیف هم باشد، نمی‌توان به راحتی از کلمه جعل استفاده کرد (ص ۷۹).

حدیث دوم شبیه حدیث اول است و از ذکر آن خودداری می‌کنیم اما حدیث سوم عبارت است از: «من جائنی زائراً لا یعمله حاجة إلا زیارتي کان حقاً علیّ أن أكون له شفیعاً یوم القیامة». مؤلف این حدیث را از *معجم طبرانی*، *مسند بزار*، ابن عساکر و *دارقطنی* نقل کرده و نوشته: «بزار در *مسندش* گفته است: که این روایت مجمع علیه است».

حدیث چهارم این‌گونه نقل شده است: «من حجّ فرار قبری بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی» که در *سنن بیهقی*، *تاریخ دمشق*، *مسند ابی یعلی*، *کامل ابن عدی*، *معجم کبیر طبرانی* و غیره آمده است.

حدیث پنجم چنین است: «من حجّ البیت و لم یزرنی فقد جفانی» که برخی سند این روایت را غریب دانسته‌اند. سبکی در جواب می‌نویسد:

اگر محدثان حکم به غریب بودن سند حدیث کنند، لازمه آن ردّ متن حدیث نیست، بلکه منظور این است که بعید است فلانی از فلان فرد بتواند حدیث نقل کند، اما این، دلیل بر وضع و جعل حدیث نیست هم

اینکه ابن عدی در *الکامل* این حدیث را پذیرفته، کافی است که این حدیث را بپذیریم. (ص ۱۰۱).

حدیث ششم: «من زار قبری كنت شفيعاً له» است. ابو داوود طیاسی این حدیث را در مسندش و بیهقی در *سنن و شعب الایمان* و ابن عساکر در *تاریخ دمشق* نقل کرده است.

در حدیث هشتم این چنین آمده است: «من زارنی بعد مماتی (موتی) فکانما زارنی فی حیاتی» که دارقطنی و ابن عساکر این حدیث را نقل کرده‌اند و تعدادی از فقها در آثار خود به این احادیث استناد جسته و زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مشروع دانسته‌اند.

مؤلف به غیر این احادیث، روایات مشابهی را نقل کرده که عبارات نزدیک به این احادیث است و فقط سلسله سند آن با دیگر احادیث فرق می‌کند که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

#### ◆ باب دوم: ما دل علی الزیاره

سبکی باب دوم کتاب خود را به احادیثی اختصاص می‌دهد که اگر چه لفظ «زیارت» در آنها به کار نرفته است، اما دلالت بر فضیلت و استحباب زیارت قبر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد. از روایات این باب بر می‌آید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جواب سلام کسانی را که به ایشان سلام می‌کنند، می‌دهد و حتی آن حضرت مسلمانان را به این امر ترغیب کرده است. روایتی در *سنن ابی داود* آمده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ما من أحد یسلم علیّ إلا ردّ الله علیّ روحی حتی أردّ علیه السلام» که نشان از ترغیب مسلمانان به زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلام به ایشان را دارد. شاید کسی اشکال کند که این حدیث عام است و غیر زیارت را شامل است. سبکی در جواب می‌نویسد:

پس اگر عام است، زیارت را هم شامل می‌شود. ثانیاً، در روایت احمد بن

حنبل لفظ «عند قبری» در حدیث قید شده که نشان می‌دهد که سلام نزد قبر پیامبر ﷺ فضیلت مضاعف دارد (ص ۱۲۲).

مؤلف در تأیید روایت قبلی احادیث فراوانی از کتب حدیث مختلف نقل کرده که نشان می‌دهد رسول خدا ﷺ مردم را به سلام کردن به پیامبر ﷺ تشویق کرده و این سلام بعد از ممات ایشان باعث ثواب و اجر برای مسلمانان است. نکته جالبی که در این احادیث مورد تأکید قرار گرفته، زنده بودن پیامبر ﷺ در قبر است. در حدیث سنن ابن ماجه تصریح شده است که خوردن اجساد پیامبران بر زمین حرام است و پیامبر خدا ﷺ در قبر زنده است و روزی می‌خورد. بنابراین اگر عرض سلام به پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان از دور و نزدیک مستحب است و طی طریق کردن برای سلام دادن از نزدیک به پیامبر ﷺ فضیلت مضاعف دارد، در ممات پیامبر نیز همین فضیلت وجود دارد؛ چون برای پیامبران مرگی وجود ندارد و انبیاء الهی در قبر زنده‌اند و همچون شهدا نزد خدای خود روزی می‌خورند. در حدیث نیز آمده که «ما من عبد یسلم علیّ عند قبری سمعت ... و کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة».

سبکی در پایان باب دوم می‌نویسد: «پس اگر فضیلت سلام دادن به پیامبر ﷺ ثابت شد، نزد قبر پیامبر ﷺ فضیلت آن دو چندان خواهد بود» (ص ۱۳۴).

#### ◆ باب سوم: سیره سلف در زیارت قبر پیامبر

مؤلف در این باب به سیره صحابه، تابعین و علمای اسلام در رفتن به زیارت قبر پیامبر ﷺ اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که بر خلاف ادعای ابن تیمیه که می‌گفت: «سلف هیچ‌گاه برای زیارت قبر پیامبر ﷺ سفر نکرده‌اند»، بسیاری از سلف فقط به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ، مسافت‌های طولانی را می‌پیمودند تا به سر قبر

پیامبر ﷺ حضور یابند و به ایشان سلام کنند. ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل می‌کند که صحابی معروف، بلال، مؤذن پیامبر ﷺ، از جمله افرادی است که به قصد زیارت پیامبر ﷺ می‌آمد و بعد از سلام به پیامبر و زیارت قبر ایشان به شام باز می‌گشت (ص ۱۳۹). مهم آن است که صحابه دیگر این عمل بلال را می‌دیدند و به او اعتراض نمی‌کردند که چرا کار حرام یا شرک‌آلودی انجام می‌دهد. بنابراین اجماع سکوتی صحابه، نشان از صحت این عمل دارد (ص ۱۴۲).

عمر ابن عبدالعزیز از دیگر افراد سلف است که فردی را از شام به قصد سلام به پیامبر ﷺ به مدینه فرستاد و گفت: «سَلِّمْ لِي عَلَي رَسُولِ اللَّهِ». پس سفر بلال در زمان صحابه و سفر پیام‌رسان عمر بن عبدالعزیز در زمان تابعین فقط به قصد زیارت نه به قصد مسجد النبی نشان از این سنت دارد که سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ عملی مشروع و مورد قبول صحابه و تابعین بوده است (ص ۱۴۳). از امور رایج در میان سلف این بود که اگر فردی قصد سفر به مدینه داشت، عده‌ای از بزرگان از ایشان درخواست می‌کردند که هرگاه نزد قبر پیامبر ﷺ رفتی، سلام ما را به پیامبر برسان که نشان می‌دهد سلام از نزدیک فضیلت مضاعف دارد و سفر برای آن مشروع است (ص ۱۴۴).

همچنین در تاریخ آمده که خلیفه دوم به کعب الاحبار گفت: «أيا با ما به مدینه نمی‌آیی تا قبر پیامبر را زیارت کنی و از زیارت ایشان منفعت و سودی ببری؟ کعب الاحبار جواب مثبت به ایشان داد و همراه خلیفه برای زیارت قبر پیامبر قصد سفر کرد». دیگر آنکه بسیاری از سلف وقتی عزیمت حج داشتند، ابتدا به مدینه می‌آمدند و قبر پیامبر را زیارت می‌کردند و سپس به مکه می‌رفتند و حال آنکه عراق به مکه، طریق دیگر دارد. پس دور کردن راه و آمدن به مدینه جز به قصد زیارت قبر پیامبر نبود (ص ۱۴۵).

سؤال دیگر آن است که چرا مردم به مسجد الاقصی سفر نمی‌کنند، ولی هیچ مسلمانی نیست که به حج رفته باشد، ولی به مدینه سفر نکرده باشد که نشان از اهمیت زیارت قبر پیامبر ﷺ برای مسلمانان دارد.

نیز فقها در تمام آثار فقهی خود بابتی به نام چگونگی زیارت قبر پیامبر ﷺ دارند که نشان از مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ دارد و نشان می‌دهد سلف سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ را مشروع می‌دانستند (ص ۱۴۹).

#### ◆ باب چهارم: دیدگاه فقها در باب استحباب زیارت قبر پیامبر

سبکی در این فصل نصوص متعددی از فقهای اسلام آورده که تصریح دارند زیارت قبر پیامبر ﷺ مستحب است و سفر برای آن از باب مقدمه مستحب، مستحب است. قاضی عیاض ادعای اجماع در این زمینه می‌کند و مارودی در احکام السلطانیة می‌نویسد: «و یستحب للحاج إذا فرغ من مكة أن یزور قبر النبی ﷺ». در اینجا تصریح دارند زیارت قبر پیامبر مستحب است، نه مسجد النبی و سفر برای آن جایز و مشروع است. جالب است که مؤلف از آثار حنابله و حنفیان نقل می‌کند که وقتی نزد قبر پیامبر رفتی، طلب شفاعت کن و به استناد آیه ﴿و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم...﴾ از پیامبر طلب استغفار کن. سبکی از معنی ابن قدامه عنوان یک فصل کتاب را چنین نقل می‌کند: «فصل: یستحب زیارة قبر النبی» (ص ۱۵۹).

همچنین در کتاب شفاء قاضی عیاض آمده است که مالک بن انس به منصور عباسی گفت: «لا ترفع صوتک فی هذا المسجد... إن حرمة میتاً کحرمة حیاً... و هو وسیلتک و وسیلة أبیک آدم إلى الله یوم القیامة... استقبله و

استشفع به...» (ص ۱۴۶). سخن وی اشاره به توسل حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبر برای قبولی توبه‌اش دارد و حاکم نیشابوری این حدیث را در *المستدرک علی الصحیحین* آورده است.

بنابراین نزد چهار مذهب قصد سفر به مدینه برای زیارت قبر پیامبر استحباب دارد و هیچ منعی هم در این زمینه وارد نشده است.

#### ◆ باب پنجم: مشروعیت زیارت

مؤلف در این فصل با استناد به آیه ﴿و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم...﴾ و اطلاق آن بر حیات و ممات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایات مربوط به زیارت همچون «زوروا قبورکم فإنها تذكركم الآخرة» مشروعیت زیارت قبور علی الخصوص زیارت قبر پیامبر را ثابت می‌کند. می‌توان گفت به نوعی این فصل تقریر مجدد فصول سابق است؛ زیرا مصنف با ذکر اجماع منقول از قاضی عیاض، به نقد دلایل منکرین زیارت قبور پرداخته و زیارت زنان از قبر را نیز جایز شمرده و آن را داخل در عموم حدیث مزبور الذکر دانسته است (ص ۱۸۶).

#### ◆ باب ششم: مشروعیت سفر برای زیارت

مؤلف پس از اثبات مشروعیت اصل زیارت قبور حتی برای زنان، به اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبور عموم مؤمنین به‌ویژه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌پردازد؛ زیرا ابن تیمیه در برخی از کلماتش به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا اصل زیارت قبور مشروع نیست، ولی در برخی از نوشته‌هایش تصریح دارد که اصل زیارت قبور مشروع است، اما سفر برای زیارت قبور انبیای الهی و اولیاء الله جایز نیست و کسی نمی‌تواند برای آن قصد قربت کند.



مؤلف در فصل قبل به نقد نکته قبلی ابن تیمیه می‌پردازد و در این فصل به دنبال مشروعیت سفر برای زیارت قبور و قصد قربت کردن آن را دارد. سبکی معتقد است لفظ «جاؤوک» در آیه ﴿و لو أنهم إذ ظلموا...﴾ مطلق است و بر نزدیک و دور و سفر و غیر سفر دلالت می‌کند و حدیث «من زار قبری» تصریح می‌کند که مسلمان خوب است به زیارت قبر پیامبر برود و حدیث «من جائی زائراً لا تعمله حاجةً إلّا بزیارتی» ظهور در سفر دارد. بنابراین اگر مسلمانی به قصد زیارت قبر پیامبر و عمل به این روایت، سفر کند، به عنوان مقدمه مستحب، مستحب است و می‌تواند با قصد قربت این کار را انجام دهد.

همچنین پیامبر ﷺ به زیارت قبر شهدای اُخذ می‌رفتند و اگر خروج و سفر کردن به مقدار کم جایز است، دلیلی بر انکار سفر به مقدار زیاد وجود ندارد و معنی از پیامبر نرسیده است (ص ۲۱۰).

از دلایل دیگر مؤلف بررسی اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبور، یکی اجماع سلف و خلف بر این مسئله و دیگری عمل صحابه و تابعین و سیره عملی همه مسلمانان در طول تاریخ است. وی می‌نویسد:

من از ابن تیمیه تعجب می‌کنم که در جایی بیان کرده که اصل زیارت، قربت است و بالضروره از دین فهمیده می‌شود، اما سفر برای آن را نمی‌پذیرد و مردود می‌شمرد (ص ۲۲۸).  
پس اگر خود زیارت مستحب است، سفر برای آن هم مستحب است.

#### ◆ باب هفتم: ردّ شبهات ابن تیمیه

مؤلف در این فصل به دلایل ابن تیمیه مبنی بر عدم مشروعیت سفر برای زیارت قبور پرداخته و آنها را نقد کرده است. اولین دلیل ابن تیمیه حدیث: «لا تشدّ الرحال

إِلَّا الی ثلاثة مساجد» است که با استفاده از این حدیث معتقد گشته قصد سفر برای مسجد النبى جایز است ولی قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر مشروع نیست. مؤلف با تحلیل تک تک الفاظ حدیث می نویسد: در اسلام سفرهای فراوان مستحب یا واجب است، ولی تحت این حدیث قرار نمی گیرد؛ مثل طلب علم، جهاد، زیارت والدین و یا هجرت از بلاد کفر به اسلام. پس این حدیث همه سفرها را نهی نمی کند، بلکه به سفر به این مساجد ترغیب می کند.

نووی هم در شرح مسلم گفته: صحیح نزد اصحاب ما این است که سفر به غیر این سه مسجد مثل رفتن به قبور صالحین، نه حرام است، نه مکروه، بلکه منظور این روایت این است که فضیلت تام در شد رحال به این سه مکان است... (ص ۲۳۹).

مؤلف با استناد به سیره پیامبر ﷺ مبنی بر رفتن به سر قبور و طلب استغفار برای آنان و رفتن عایشه بر سر قبر برادرش می نویسد:

حضور نزد قبر به سبب زیارت و دعا برای میت مطلوب است و حدیث لا تشد الرحال هیچ دلالتی بر امتناع ندارد و هیچ یک از علما بر اساس این روایت، فتوا به منع نداده اند (ص ۲۴۴).

مؤلف در ادامه به نکته جالبی اشاره می کند و با ذکر عین عبارات ابن تیمیه می نویسد: «ابن تیمیه خودش هم نمی داند چه می گوید. صدر کلامش اصل زیارت را منع می کند و آخر کلامش سفر را...» (ص ۲۴۹). بنابراین می توان به این تحلیل رسید که ابن تیمیه با خلأ مباحث مختلف، صحیح و سقیم را در هم آمیخته و تفسیر به رأی خود را به احادیث تحمیل کرده و هرگاه حدیثی یا نقل قولی بر خلاف ایشان وجود دارد، با عبارت «كلها ضعيفة بل موضوعة»، آن را رد کرده و جرح را به شدت انجام داده اما تعدیل را رعایت نکرده و به همین علت به فساد وارد شده و بدون دلیل ادعا کرده که «إن الأحادیث الواردة فی الزيارة قبر النبى كلها

ضعیفه بل موضوعة» (ص ۲۴۷).

سبکی در ادامه تک تک کلمات و فتاوی ابن تیمیه را در این موضوع بیان و نقد می کند و این نکته را به مخاطب می فهماند که بسیاری از ادعاهای ابن تیمیه مستند به سنت و سیره نیست و حتی دلایل مخالف بسیار است که با ادعای جعل و وضع ابن تیمیه روبه رو می شود. به نظر می رسد ابن تیمیه با سرعت بخشیدن به فتاوا، هم خود و طرفدارانش را به زحمت انداخته و هم مخالفانش را گرفتار کرده و با تفسیر به رأی خود، بر اختلافات و تفرقه افزوده است. سبکی با اشاره به برخی روش های عجیب و غریب ابن تیمیه می نویسد:

عجیب است که ابن تیمیه می گوید: حدیث «من زارنی..» را ابن ماجه نقل کرده؛ در حالی که این حدیث در سنن ابن ماجه نیست و نیز ابن عقیل را از متقدمین و غزالی را از متأخرین معرفی کرده است. این در حالی است که ابن عقیل متوفای ۵۱۳ و غزالی متوفای ۵۰۵ است. علت این کار این است که سخن خود را نزد عوام صحیح جلوه دهد و بگوید سلف هم با من همراه است و خلف بر خلاف سلف عمل می کند و این روش، روش اهل علم نیست (ص ۳۷۱).

#### ◆ باب هشتم: توسل و استغاثه به پیامبر

مؤلف در ابتدا به این نکته توجه می دهد که توسل به پیامبر به دلیل روایات وارد شده در این باب از امور معلوم دینی است و هیچ کس منکر آن نبود، تا اینکه ابن تیمیه آمد و بدعتی نهاد که فقط ضعیفان در دین را گرفتار کرد و طعن در اموری زد که تا امروز کسی آن را رد و انکار نکرده است.

وی در ادامه با تقسیم توسل به ذکر آنها پرداخته، می نویسد:

اگر به پیامبر متوسل شوید و از او حاجتی بخواهید تا خداوند آن کار را برای شما انجام دهد، به این گونه که خدایا به خاطر پیامبرت فلان کار را

برای من انجام بده، این نوع توسل چه قبل از پیامبر و چه در حیات و چه در ممات او جایز است و خبر صحیح برای آن وجود دارد (ص ۲۹۴).

ایشان با تمسک به حدیث معروف توسل حضرت آدم عليه السلام به پیامبر که در *المستدرک علی الصحیحین* آمده، می‌نویسد: «اگر ابن تیمیه می‌دانست که حاکم نیشابوری این حدیث را تصحیح کرده است، یقیناً نمی‌گفت که این حدیث جعلی است» (ص ۲۹۶).

وی همچنین حدیث توسل حضرت عیسی عليه السلام به پیامبر اسلام، توسل انبیای دیگر به پیامبر را نقل کرده و با ذکر حدیث توسل نابینا به پیامبر و ترغیب عثمان بن حنیف به توسل به پیامبر در زمان ممات پیامبر، این موضوع را از مسلمات مسائل اسلامی معرفی کرده که متأسفانه ابن تیمیه از این امر مسلم بی‌اطلاع است و از روی بی‌اطلاعی به نقد آن پرداخته است.

نوع دوم توسل این است که از پیامبر بخواهیم برای ما دعا کند. احادیث فراوانی بر دعای پیامبر در زمان حیات ایشان دلالت می‌کند و اجماع مسلمانان بر پذیرش این نوع توسل در قیامت وجود دارد.

می‌ماند حالت سوم که توسل به پیامبر در برزخ است. در *دلائل النبوة* بیهقی آمده که در زمان خلیفه دوم قحطی شد و یکی از صحابه به نزد قبر پیامبر آمد و فرمود: «یا رسول الله استسق الله لأمتک فإنهم قد هلكوا» (ص ۳۱۲). که نشان می‌دهد صحابه در زمان ممات پیامبر از ایشان درخواست دعا می‌کردند و هیچ‌یک از صحابه آن را انکار نکرده است.

نوع دیگر توسل آن است که مستقیماً از پیامبر برخی از امور درخواست شود که این نوع به نوع دوم باز می‌گردد، اگرچه عبارات مختلف است.

در اینجا مؤلف تتبع و کوشش سابق را نکرده و با برگرداندن نوع سوم توسل به نوع دوم مسئله را خاتمه یافته فرض کرده است، اما بهتر است در اینجا با توجه

دادن خواننده به زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام و خلق کبوتر و شفا دادن مریضان و امثال آن که در آیات فراوانی از قرآن آمده است، به دیگران تذکر داد که خداوند به برخی از بندگان صالح خود قدرت تصرف در امور را داده است و در همین محدوده تقاضای برخی امور از انبیا و اولیای الهی جایز است.

#### ◆ باب نهم: حیات برخی انبیا

مؤلف با ذکر احادیثی به اثبات حیات برخی انبیا پرداخته و از بیهقی نقل کرده که پیامبر فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون» و حتی در حدیث دیگری در سنن ابن ماجه آمده است که: «فنبی الله حی یرزق». بنابراین پیامبران در قبر زنده‌اند و سخنان زائر خود را می‌شنوند و می‌توانند به آن پاسخ دهند.

مؤلف با ذکر حدیثی منقول در صحیح بخاری درباره اینکه مرده صدای پای مشایعت کنندگان را می‌شنود، به شنیدن مردگان پرداخته و ثابت کرده است که مردگان در قبر نه تنها زنده‌اند، بلکه سخنان کسانی را که به سر قبر آنان می‌آیند، می‌شنوند (ص ۳۴۲).

در روایت دیگری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که در هنگام در قبر گذاشتن مردگان، آنها می‌شنوند و سخن می‌گویند و همه موجودات سخنان مردگان را می‌شنوند، مگر انسان که نشان از زنده بودن و شنیدن و سخن گفتن مردگان می‌دهد که نام آن حیات برزخی است. بنابراین فرقی میان مرده و زنده نیست و مردگان سخنان ما را می‌شنوند، اگر چه ما سخنان آنان را نمی‌شنویم.

#### ◆ باب دهم: شفاعت در قیامت

سبکی در این فصل به شفاعت در قیامت پرداخته و می‌نویسد: «به اجماع امت، شفاعت در قیامت از خصوصیات پیامبر است» و در ادامه روایات مختلف این باب را

ذکر می‌کند که به نوعی خروج از بحث است. آنچه مورد بحث است، شفاعت پیامبر در برزخ است که مؤلف به آن نپرداخته است. وی در خاتمه به ذکر نصوص صلوات بر پیامبر پرداخته که در اکثر قریب به اتفاق آنها لفظ «آل محمد» وجود دارد، اما چرا اهل سنت به روایات خودشان هم عمل نمی‌کنند و ابترگونه صلوات می‌فرستند، نمی‌دانیم؟!



# سکرهاي نبرد نرم

\* احمد ربیعی فر



---

\* . پژوهشگر و دانش آموخته حوزه علمیه قم.

◆ عبدالسلام هروی می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند:

رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا. قُلْتُ: كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛<sup>۱</sup>

خداوند پیامرزد بنده‌ای را که راه و روش ما را احیا کند. به حضرت گفتیم: چگونه راه و روش شما را زنده بداریم؟ فرمودند: علوم و دانش‌های ما را فرا بگیرید و به مردم یاد دهید؛ زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را بدانند، هر آینه از ما پیروی می‌کنند.

به دلیل تغییر مقتضیات و ظرفیت‌های موجود در هر عصر، راه‌های انتقال و نشر معارف نیز با گذشت زمان تغییر می‌یابد. در این میان روش‌هایی مانند سخنوری و نگارش کتاب از دیرباز رواج داشته و اکنون نیز اکثر دانشمندان و نظریه‌پردازان در حوزه‌های مختلف علمی از این دو روش برای انتقال و انتشار نظریات و معارف بهره می‌گیرند.

در عصر حاضر به مقتضای پیشرفت بشر در عرصه‌های علم و فناوری اطلاعات، روش‌ها و راهکارهای جدیدی در این عرصه ارائه شده است که برتر از سایر روش‌ها هستند؛ امتیازاتی همچون:

۱. وسعت‌بخشی به فضای انتشار معارف؛ به گونه‌ای که هر فردی در هر گوشه از جهان می‌تواند به این اطلاعات و معارف دست یابد.

۱. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۸.



۲. دسترسی آسان به انواع معارف و علوم، تا جایی که انسان می‌تواند به راحتی در هر زمان از روز و یا شب به کتب و اطلاعات دلخواه و مورد نیاز خویش مراجعه کند.

۳. سرعت دستیابی به انواع مختلف نظریات و کتب که با این روش‌ها با صرف حداقل زمان، به اطلاعات فراوانی می‌توان دست یافت.

فلش‌های حافظه، کتاب‌های الکترونیکی، انواع نرم افزارها و همچنین فضای مجازی از جمله ابزارهای عصر حاضر برای انتشار انواع معارف‌اند. در این میان فضای مجازی (اینترنت) مزیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا علاوه بر انتشار افکار و اطلاعات، محلی برای تضارب آرا و افکار گوناگون در زمینه‌های مختلف به حساب می‌آید، و حتی به میدانی برای نبردهای فکری، فرهنگی، اعتقادی و حتی سیاسی تبدیل گشته است و هر تفکری علاوه بر نشر نظریات و کتب خود، به نقد و بررسی و ردّ نظریات و افکار مقابل خود می‌پردازد. از این رو، اکثر افراد برای دستیابی به اطلاعات و یافتن جواب سؤالات خود در زمینه‌های مختلف به فضای مجازی مراجعه می‌کنند و همین نکته ضرورت بهره‌گیری بیشتر از این فضا را برای نشر معارف حقه اهل بیت علیهم‌السلام و محاسن کلام ایشان اثبات می‌کند.

در این شماره نیز بعضی از سایت‌های فعال در نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام و مقابله کننده با فرقه ضاله وهابیت را به خوانندگان معرفی می‌کنیم:

#### ۱. سایت مرکز جهانی اطلاع‌رسانی آل‌البیت علیهم‌السلام

◆ <http://www.al-shia.org>

این سایت متعلق به مرکز جهانی اطلاع‌رسانی آل‌البیت علیهم‌السلام است که تحت نظر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج سید علی حسینی سیستانی (دام‌ظله‌العالی) مشغول است.



سایت «الشيعه» به سی زبان زنده دنیا فعال است و بخش‌های مختلفی دارد.



الف) قرآن کریم: متن کامل قرآن کریم همراه چند ترجمه فارسی و جستجوگر آیات و لغات، ترتیل کامل قرآن کریم همراه تلاوت‌های مجلسی و آموزش قرآن کریم.  
 ب) **اهل بیت** علیهم‌السلام: زندگی‌نامه معصومین علیهم‌السلام همراه گزیده‌ای از سخنان گهربارشان، گزیده‌ای از شرح حال اصحاب عترت علیهم‌السلام و متن کامل کتاب‌ها و مقالاتی درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام.

ج) **تشیع:** معرفی اجمالی مذهب حقه شیعه، شرح حال بزرگان شیعه، دفاع از حریم تشیع شامل پرسش‌های شیعیان از اهل سنت و مصاحبه با تعدادی از ره‌یافتگان به مذهب حق تشیع (صوتی).



د) **مراجع و علما:** برگزیده‌ای از زندگی‌نامه مراجع تقلید و علما همراه آثار گران‌قدرشان، نمایش متن کامل رساله عملیه مراجع عظام تقلید، طرح پرسش‌های شرعی از طرف بازدیدکنندگان و رساندن پرسش‌ها به محضر مراجع تقلید دلخواه آنها و نمایش پاسخ سؤالات.

ه) **کتابسرا:** یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌ها در پایگاه‌های اسلامی فارسی، همراه نمایش کامل متن کتاب در موضوعات مختلف، نمایش متن کامل مجله، ماهنامه و فصلنامه، ارائه مقالات مختلف علمی و فرهنگی و مباحث روز، نمایش پایان‌نامه‌های حوزوی و دانشگاهی و اشعار مذهبی.



(و) **گفتمان:** در این گزینه مخاطبین می‌توانند در محیطی دوستانه درباره دیدگاه‌های یکدیگر، در حوزه‌های گوناگون که از پیش مطرح شده، مناظره کنند و در این بین با دوستان جدیدی آشنا شوند.

این سایت دارای بخش‌های دیگری همچون خاورشناسی، اجتماعی، بانک صوتی، حوزه علمیه و اخبار شیعه است.

همچنین در این سایت، پایگاهی با محتوای شاد و اسلامی برای کودکان طراحی شده است:



۳۰۰

۲. **سایت مرکز الأبحاث العقائدية** <http://www.aqaed.com>



مركز الأبحاث العقائدية

این سایت متعلق به دفتر مرکز الابحاث العقائدية است و این مؤسسه تحت نظر دفتر حضرت آیت الله العظمی حاج سید علی حسینی سیستانی (دام ظلّه العالی) فعالیت می‌کند. سایت مزبور به زبان عربی است و برخی بخش‌های آن عبارت است از:

۱. **المکتبة العقائدية:** (کتابخانه عقاید) شامل موضوعاتی همچون: ابن تیمیه، وهابیت، مناظرات، اهل کتاب، المستبصرون، رد الشبهات، اهل البيت، العقائد و المسائل الخلافية و همچنين ميراث عقائدى شيعه.

الكتب الجديدة	موضوعات كتب العقائدية
<p>الشيخ الأکفاني الشيخ ابن عبد البر الشيخ ابن حجر الشيخ ابن القيم الشيخ ابن كثير الشيخ ابن مفلح الشيخ ابن عثيمين الشيخ ابن باز الشيخ ابن الجوزي الشيخ ابن تيمية الشيخ ابن خلدون الشيخ ابن رجب الشيخ ابن سني</p>	<p>موضوعات كتب العقائدية الشيخ ابن عبد البر الشيخ ابن حجر الشيخ ابن القيم الشيخ ابن كثير الشيخ ابن مفلح الشيخ ابن عثيمين الشيخ ابن باز الشيخ ابن الجوزي الشيخ ابن تيمية الشيخ ابن خلدون الشيخ ابن رجب الشيخ ابن سني</p>
الكتب القديمة	موضوعات كتب العقائدية
<p>الشيخ الأکفاني الشيخ ابن عبد البر الشيخ ابن حجر الشيخ ابن القيم الشيخ ابن كثير الشيخ ابن مفلح الشيخ ابن عثيمين الشيخ ابن باز الشيخ ابن الجوزي الشيخ ابن تيمية الشيخ ابن خلدون الشيخ ابن رجب الشيخ ابن سني</p>	<p>موضوعات كتب العقائدية الشيخ ابن عبد البر الشيخ ابن حجر الشيخ ابن القيم الشيخ ابن كثير الشيخ ابن مفلح الشيخ ابن عثيمين الشيخ ابن باز الشيخ ابن الجوزي الشيخ ابن تيمية الشيخ ابن خلدون الشيخ ابن رجب الشيخ ابن سني</p>

۲. **المستبصرون:** در این بخش به بیان زندگی ره‌یافتگان پرداخته شده است که به حقانیت مکتب اهل بیت علیهم‌السلام پی برده و به عروة الوثقی تمسک جسته‌اند. همچنین کتب ایشان معرفی و به چگونگی ارتباط با آنان پرداخته شده است.

قسم المستبصرين
<p>في حقل (من حياة المستبصرين) بكمكم قراءة (213) قصة استبصار للمستبصرين من دول و أدیان و مذاهب مختلفة في حقل (مؤلفات المستبصرين) بكمكم قراءة (120) نص من كتب للمستبصرين من دول و أدیان و مذاهب مختلفة في حقل (المستبصرون يتحدثون بكمكم) بكمكم مشاهدة و استماع (167) محاضرة للمستبصرين من دول و مذاهب مختلفة يتحدثون فيها عن أسباب قصة استبصارهم في حقل (مساهمات المستبصرين) بكمكم مشاهدة (764) مساهمة التي يرسلها المستبصرون حول أسباب استبصارهم من مختلف دول العالم</p>

۳. **الاسئلة العقائدية:** در این بخش مراجعه کنندگان می‌توانند سؤالات و شبهات عقیدتی خود را برای کارشناسان این سایت ارسال کنند و به جواب این سؤالات دست یابند.

۴. **الشيعة والتشيع:** این بخش به معرفی شیعیان در سراسر دنیا و سایت‌ها و مؤسسات شیعی اختصاص یافته است.

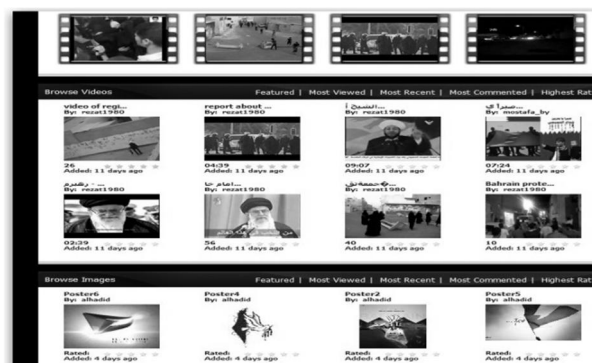
۵. **الندوات العقائدية:** در این بخش مراجعه کنندگان می‌توانند صوت، تصویر و متن همایش‌ها و نشست‌های علمی این مرکز را به راحتی دریافت کنند. در عرصه اطلاع‌رسانی، نشر افکار و ترویج فرهنگ‌ها در عصر حاضر، مقوله صوت و استفاده از رسانه‌های تصویری جایگاه و جذابیت ویژه‌ای نزد مخاطبین دارد و تأثیرگذاری آن هم بیشتر است.

### ۳. **سایت نصر TV:** <http://nasrtv.com>

جذابیت‌های تصویری باعث ظهور شبکه‌های تلویزیونی اینترنتی در فضای مجازی شده است که بحمدالله جوانان شیعه در این میدان نیز به خوبی ظاهر شده و شبکه تلویزیونی نصر تی‌وی را ارائه کرده‌اند.



این سایت با تولید و نشر کلیپ‌ها و فیلم‌هایی با موضوعات مختلف در جهت نشر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و دفاع از این مکتب فعالیت می‌کند.



نکته شایان توجه این است که این سایت مجهز به شبکه‌ای تلویزیونی شده است. این شبکه به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، در ساعاتی خاص به پخش برنامه‌های متفاوتی در جهت نشر مکتب اهل

بیت علیهم‌السلام می‌پردازد.

یکی از سلسله برنامه‌های این تلویزیون، برنامه‌ای است با نام شمشیر شیطان که این نام برگرفته از نقش شمشیر بر روی پرچم آل سعود است. در این برنامه که دارای قسمت‌های مختلفی است، یکی از کارشناسان حوزه، تاریخ آل سعود و

وهابیت و خیانت‌های ایشان به اسلام و مسلمین را همراه مستندات تاریخی بیان می‌کند. بخش‌های دیگر این سایت عبارت‌اند از: ارائه فیلم‌ها و کلیپ‌هایی با موضوعات بیداری اسلامی، مذهبی، مستند، مقاومت اسلامی و ...



همچنین فیلم‌هایی در این سایت در نقد و هایت به اشتراک گذاشته شده است. برای مثال، تصویر ذیل، فیلم گفتگو با آقای عصام العماد است. ایشان در این فیلم، شیوه صحیح مناظره با و هایت را تبیین می‌کند.





# پرسش و پاسخ

(حسین رجبی) ✍



---

✍ . استاد و پژوهشگر حوزه علمیه قم

**سیراج** آیا قرار دادن نام غیر خدا در کنار نام خدا، در دعا و غیر دعا، شرک است؟

**پاسخ:** پیامبران، اولیای الهی و ائمه علیهم السلام مجرای فیض، برکت و فضل الهی اند، به عبارت دیگر، فیض و برکت اولیا همان فضل و برکت الهی است. این نگاه به اولیای الهی، اعتقاد تمام مسلمانان است. از این رو، قرار دادن نام آنان در کنار نام خدا، در دعا و غیر آن، شرک نیست، بلکه مسلمانان آنان را واسطه و سرچشمه عنایت الهی می‌بینند. روشن است که آیه **﴿وَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾**<sup>۱</sup> هرگز این نوع توسل را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا این آیه و امثال آن مربوط به وقتی است که انسان واسطه را صاحب نفوذ و مستقل و کار او را بدون اذن الهی بداند. دلیل این حقیقت، کلمه «مع الله» است. معیت در این گونه آیات به معنای این است که آنچه برای خدا عقیده دارید، برای واسطه‌ها نیز اعتقاد داشته باشید، اما اگر بر این عقیده باشید که آنچه واسطه‌ها دارند، همان است که خدا به آنان عنایت فرموده است، در این صورت معیت بر نگاه استقلالی نهی شده در آیه فوق، صدق نمی‌کند. بدین جهت برخی آیات قرآن، معیت غیر استقلالی را ثابت می‌کند؛ از جمله:

۱. آیاتی که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار نام خدا ذکر کرده و فرموده است که خدا

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

و رسول او، از فضل خود، مردم را بی‌نیاز فرموده‌اند؛ نظیر ﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ  
 أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾؛<sup>۱</sup> «آنان مخالفت نکردند، جز آنکه خدا و رسولش  
 آنان را به فضل خود بی‌نیاز ساختند». در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا  
 آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾؛<sup>۲</sup> «اگر به  
 آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: «خداوند برای ما کافی  
 است! و بزودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند؛ ما تنها رضای او را  
 می‌طلبیم (برای آنها بهتر است)».

در این آیات نام رسول ﷺ در کنار نام خدا آمده است، افزون بر اینکه فیض و  
 فضل الهی را از مجرای وجود آن حضرت می‌داند، نه به صورت مستقل؛ زیرا در آیه  
 فرموده است: «من فضله» و ضمیر را مفرد ذکر می‌کند، نه تثنیه؛ یعنی فضل و  
 فیض خدا و رسول یکی است و خدای بزرگ این فیض را به خود و پیامبرش  
 نسبت داده است. اگر صرف فیض و برکت واسطه‌ها شرک باشد، باید در این آیه به  
 شرک توصیه شده باشد. از این رو، در روایت آمده است که روزی جناب ابوحنیفه  
 در خدمت امام صادق علیه السلام به غذا خوردن مشغول بود، پس از صرف غذا حضرت  
 دعا کردند: «الحمد لله رب العالمین، اللهم هذا منك و من رسولک؛ یعنی ستایش  
 خدایی را که پروردگار عالمیان است. خدایا، این نعمت از جانب تو و رسالت است». جناب  
 ابوحنیفه عرض کرد: «أَجَعَلْتَ مع الله شریکاً؛ آیا برای خدا شریک قرار  
 دادی؟» حضرت فرمود: وای بر تو! مگر در قرآن نفرموده است: ﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ

۱. سوره توبه، آیه ۷۴.

۲. همان، آیه ۵۹.

أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﴿۱﴾ وَ ﴿۲﴾ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ ﴿۳﴾. جناب ابوحنیفه گفت: گویا تا کنون این دو آیه را در قرآن ندیده و نشنیده‌ام.<sup>۱</sup>

۲. در برخی آیات افزون بر ذکر نام پیامبر در کنار نام خدا، دوستی و دشمنی با پیامبر نیز هم‌سنگ دوستی و دشمنی با خداوند قرار داده شده است؛ نظیر: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>. در این آیه کنار رضایت خدا، رضایت رسول آمده است. در آیه بعد نیز در کنار دشمنی با خدا، دشمنی با رسول نیز ذکر شده است: ﴿وَمَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾<sup>۳</sup>.

۳. اگر صرف معیت و همراهی غیر خدا، موجب شرک باشد، چرا در قرآن فرموده است: همیشه با صادقین باشید و از آنان جدا نشوید: ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ یا در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؟ اگر خدا با متقین است، چرا ما همراه متقین و نام آنان نباشیم؟! چرا از روح آنان استمداد نکنیم؟

۴. در آیات فراوانی، اطاعت خدا و رسول با هم بیان شده است؛ از جمله: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۴</sup> «کسی که از خدا و رسول اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنان نعمت داده است؛ مانند پیامبران و راست‌گویان، شهدا و شایستگان». اگر اطاعت غیر خدا شرک است و نباید در معیت خدا غیر خدا را

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۶.

۲. سوره توبه، آیات ۶۲ - ۶۳.

۳. همان.

۴. سوره نساء، آیه ۶۹.

قرار داد، چرا قرآن غیر خدا را هم‌ردیف خدا قرار داده است؟

۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط از خدا کمک نگرفتند، بلکه آن حضرت موظف به استمداد از خدا و مؤمنین بودند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است (فقط بر آنها تکیه کن)». در این آیه در کنار کفایت خدا، کفایت مؤمنان نیز ذکر شده است. آیا این آیه به شرک دستور داده است؟ پس هر نوع معیت و همراهی غیر خدا، شرک نیست.

از آنچه بیان شد، روشن گردید که معیت در آیه ﴿وَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ﴾ با معیت در آیات سوره توبه متفاوت است؛ زیرا معیت به معنای هم‌طراز، هم‌ردیف بودن و در کنار یکدیگر دیدن است که دلالت بر نگاه استقلالی می‌کند، اما قرار دادن نام خدا و رسول و یا پیامبران دیگر و اولیای الهی در کنار یکدیگر به معنای هم‌طراز و در کنار یکدیگر دانستن آنها نیست، بلکه به معنای یکی بودن است، نه دو بودن؛ یعنی بودن آنان به بودن خدا است و فضل آنان به فضل خداست. به عبارت دیگر، چون آنان در طول یکدیگر دیده می‌شوند نه در عرض، معیت صدق نمی‌کند؛ زیرا آیه ﴿وَلَا تَدْعُوا...﴾ نگاه استقلالی را در بر می‌گیرد و اگر معیت غیر استقلالی را شامل شود، با آیاتی که در سوره توبه بیان شد، تنافی پیدا می‌کند.

بنابراین توسل و استغاثه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و استمداد از او همان عقیده‌ای است که در قرآن بیان شده است؛ و بر اساس آیات قرآن، فضل و برکتی که از آن حضرت درخواست می‌شود، همان فضل الهی است که به برکت وجود ایشان به

امت می‌رسد. آیا چنین اعتقادی از مصادیق آیه ﴿وَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ است تا شرک باشد؟

### سیراج منبر آیا تبرک به آثار پیامبران و اولیای الهی شرک است؟

**پاسخ:** تبرک به معنای طلب برکت، و برکت به معنای زیادی خیر است. از این رو، به هر چیزی که خیر بسیار داشته باشد، برکت گفته می‌شود.

#### ◆ دیدگاه وهابیت

از دیدگاه ابن تیمیه که افکار او پایه فکری فرقه وهابیت به‌شمار می‌آید، طلب خیر و برکت از چیزی که شارع مقدس آن را اجازه بدهد، صحیح است؛ نظیر تبرک به بیت الله الحرام و زمزم. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آب زمزم فرمود: «ماءُ زمزم طعامٌ و شفاءٌ سقم». همچنین تبرک به مساجد سه‌گانه<sup>۱</sup> و هر مسجدی که به نام خدا بنا شده باشد، تبرک به سرزمین‌های مقدس حجاز و شام، مجالس علم و ذکر، قرائت قرآن و مجالس صالحان<sup>۲</sup> بدیهی است که تبرک به هر چیزی، مناسب آن خواهد بود. برای مثال، تبرک به خانه خدا با زیارت، طواف، دست کشیدن و دعا انجام می‌گیرد. نیز تبرک خوردنی یا نوشیدنی به خوردن و نوشیدن آن، تبرک به

۱. مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الأقصی.

۲. گفتنی است، هر یک از علمای مذاهب، تبرک را در چیزی جایز می‌دانند که شارع مقدس اجازه داده باشد. از این رو، اختلاف در این است که آیا در برخی از موارد مثل قبور اولیای الهی دستوری از شارع وارد شده یاخیر؟ قائلان به جواز می‌گویند: از قرآن و روایات دلیل وجود دارد که آن را بیان می‌کنیم.

مساجد، با حضور در آنها و تبرک به سرزمین‌های مقدس با اقامت، زندگی و دفن اموات در آنهاست.<sup>۱</sup>

از دیدگاه وهابیت، کسی که جلب منفعت و دفع ضرری را در مخلوقی جستجو کند، او را معبود گرفته است:

مَنْ تَبَرَّكَ بِحَجَرٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ مَسَحَ عَلَى قَبْرِ أَوْ قُبَّةٍ يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهَا  
فَقَدْ اتَّخَذَهَا آلِهَةً، إِنْ مَنْ دَعَا نَبِيًّا أَوْ مَلِكًا أَوْ جِنِّيًّا أَوْ نَدَبَهُ أَوْ اسْتِغَاثَهُ  
بِهِ أَوْ نَذَرَ لَهُ أَوْ ذَبَحَ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ هَذَا هُوَ الْكُفْرُ؛

کسی که به سنگ یا درخت یا دست کشیدن بر قبر تبرک بجوید، آنها را معبود خود قرار داده است و هر کس پیامبر یا فرشته‌ای را بخواند یا از او کمک بخواهد یا برای او نذر یا قربانی کند، از اسلام بیرون رفته است و عملش کفر است.<sup>۲</sup>

از این رو، وهابیت تبرک به آثار پیامبران و ائمه علیهم‌السلام و حتی تبرک به کعبه و ارکان آن را جایز نمی‌دانند و از تبرک به مقام ابراهیم و حجر اسماعیل نیز جلوگیری می‌کنند. این فرقه فقط تبرک به حجرالاسود و رکن یمانی را جایز می‌دانند. تعجب است که آنان تبرک به آثار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در حیات آن حضرت جایز می‌شمرند اما تبرک به آثار آن حضرت را پس از رحلت او شرک می‌دانند؛ در صورتی که این تفکیک نوعی شرک است؛ زیرا آنان اعتراف دارند که در حال حیات می‌توان برای شفای مریض و نزول باران به آثار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تبرک جست، اما پس از مرگ تبرک به آنها درست نیست و این آثار تأثیر ندارند؛ زیرا لازمه اثرگذاری پس از مرگ، اعتقاد به سلطه غیبی، برای آن حضرت است. لیکن سؤال از وهابیت این است که چرا اعتقاد به سلطه غیبی پس از مرگ پیامبر شرک است، ولی در حال حیات شرک

۱. عقیده المؤمن، ص ۱۲۸.

۲. عقیده الشیخ، ص ۳۴۷.

نیست؟ آیا برخی موارد شرک جایز است و برخی دیگر حرام؟

#### ◆ دیدگاه اهل سنت

در *موسوعة الفقهية الكويتية* که بر اساس فقه مذاهب اهل سنت است، تبرک در امور زیر مشروع دانسته شده است:

۱. تبرک به نام خدا (بسم الله) و حمد و ستایش او در آغاز سخن و نوشتار؛  
۲. تبرک به آثار پیامبر اکرم ﷺ: علما در مشروعیت تبرک به آثار پیامبر اکرم اتفاق نظر دارند. از این رو؛ علمای حدیث، تاریخ و سیره، روایات فراوانی درباره تبرک صحابه به آثار رسول خدا، ذکر کرده‌اند؛ نظیر تبرک به آب وضو، آب دهان، خون، موی، باقی‌مانده آب و غذا، ناخن، لباس و ظروف، مکان نماز آن حضرت، بلکه آنچه دست آن حضرت به او رسیده بود (كَانَ الصَّحَابَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَتَبَرَّكُونَ فِيمَا تَلَمَسُ يَدَهُ الشَّرِيفَةَ)؛

۳. تبرک به آب زمزم؛

۴. تبرک به برخی زمان‌ها و مکان‌ها در عقد ازدواج: بیشتر علما اجرای عقد ازدواج را در مسجد و روز جمعه به‌منظور تبرک به آن دو، مستحب می‌دانند.<sup>۱</sup>  
نووی در شرح بر صحیح مسلم در تفسیر پاره‌ای از روایات بر جواز تبرک به آثار صالحین استدلال می‌کند و می‌نویسد این روایات دلالت دارد که تبرک به صالحین و آثارشان و نماز در مکان‌هایی که آنان نماز خواندند، جایز است.<sup>۲</sup>

۱. برای آگاهی بیشتر رک: الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۰.

۲. شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۴۴؛ همان، ج ۴، ص ۲۱۹؛ همان، ج ۵، ص ۱۶۱؛ همان، ج ۷، ص ۳؛ همان، ج ۱۵، ص ۸۲.



عظیم آبادی در *عون‌المعبود شرح سنن ابی داود*، در ذیل «غسلُ السَّوَاكِ بَعْدَ الْاِسْتِعْمَالِ» می‌نویسد: «وَ الْحَدِيثُ فِيهِ ثَبُوتُ التَّبَرُّكِ بِآثَارِ الصَّالِحِينَ وَ التَّلَذُّ بِهَا»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌نویسد: «وَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ دَلِيلٌ عَلَى اسْتِحْبَابِ التَّبَرُّكِ بِآثَارِ الصَّالِحِينَ وَ ثِيَابِهِمْ؛ اَيْنَ حَدِيثٌ بِرِ اسْتِحْبَابِ تَبَرُّكِ بِهٖ اَثَارِ صَالِحِينَ وَ لِبَاسِهَايْ اَنَّا نِ دَلَالَتٌ مِي كُنْد.»<sup>۲</sup>

عینی در *شرح بخاری* می‌نویسد: استاد ما زین‌الدین می‌گوید: بوسیدن مکان‌های شریف به نیت تبرک، همچنین بوسیدن دست و پای صالحین با قصد تبرک پسندیده است؛ زیرا ابوهیریه به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام می‌گفت: جایی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از بدن شما را بوسیده است، نمایان کن تا به قصد تبرک ببوسم، ثابت بنانی دست انس بن مالک را رها نمی‌کرد تا آن را می‌بوسید و می‌گفت: این دست، دست رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را لمس کرده است. همچنین از امام احمد درباره تبرک و بوسیدن قبر و منبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند. در پاسخ گفت: اشکالی ندارد، ابن تیمیه از این نظر تعجب می‌کرد. محب‌الدین طبری می‌گوید: می‌توان از جواز تبرک و بوسیدن حجرالاسود و ارکان کعبه، جواز تبرک و بوسیدن آنچه در آن تعظیم خداست، استفاده کرد.<sup>۳</sup>

رملی شافعی می‌گوید: «اگر کسی قبر پیامبر یا ولی یا عالمی را به قصد تبرک لمس کند یا ببوسد، اشکال ندارد».

شیخ ابراهیم باجوری شافعی می‌گوید: «بوسیدن قبر و دست کشیدن بر آن مکروه است، به‌جز مواردی که با قصد تبرک انجام شود».

۱. شرح سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۲.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۷۰.

۳. عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۴۱.

احمد زینی دحلان می‌نویسد:

توسل، شفاعت و استغاثه، همه به یک معناست و حقیقت آن چیزی جز تبرک به ذکر دوستان خداوند نیست. این تبرک جستن به این دلیل است که خداوند به برکت دوستان خود چه در حال حیاتشان یا پس از آن، به بندگانش رحم می‌کند و مؤثر واقعی، خداوند است.<sup>۱</sup>

#### ◆ تبرک در روایات اهل سنت

در کتاب‌های حدیث، روایاتی وجود دارد که تصریح می‌کند صحابه به لباس، آب وضو و ظرف آب پیامبر ﷺ تبرک می‌جسته‌اند. در اینجا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

۱. «إِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَيَّ وَضُوءُهُ؛ هرگاه پیامبر وضو می‌گرفت، نزدیک

بود که مسلمانان برای به دست آوردن آب وضوی حضرت با هم بجنگند».<sup>۲</sup>

۲. از ام ثابت روایت شده است که: «رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من برخاستم و دهانه مشک را بردم». در کتاب *رياض الصالحين* می‌نویسد: «ام ثابت، دهانه مشک را برد تا جای دهان پیامبر را نگهداری کند و به آن تبرک جوید».<sup>۳</sup>

۳. از اسما دختر ابوبکر نقل شده است که لباسی از پیامبر ﷺ نزد ما بود. هرگاه

مریض می‌شدیم، آن را می‌شستیم و می‌نوشیدیم و شفا می‌یافتیم:

«أَنَّهَا أَخْرَجَتْ جُبَّةً طَيَّالِسِيَّةً كَسْرَوَانِيَّةً لَهَا لِبْنَةُ دِيْبَاجٍ وَ فَرَجِيهَا

۱. الدرر السنينة في الرد على الوهابية، ص ۱۳.

۲. صحيح بخارى، ج ۳، باب ما يجوز من الشروط في الاسلام، از ابتدای باب تا صفحه ۱۹۵.

۳. تبرک الصحابة، فصل اول، ص ۲۹؛ صحيح مسلم، ج ۷، كتاب الفضائل، باب قرب النبي ﷺ من الناس و تبركهم، ص ۷۹.

مَكْفُوفِينَ بِالذِّيَابِ وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَلْبِسُهَا فَ نَحْنُ نَغْسِلُهَا لِلْمَرْضَى نَسْتَشْفَى بِهَا»<sup>۱</sup>.

۴. تبرک حضرت زهراء عليها السلام به خاک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ به گونه‌ای که مشتی از خاک قبر را بر می‌داشت و بر چشمان خود می‌گذاشت و می‌گریست.<sup>۲</sup>

۵. تبرک ابو ایوب انصاری به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله؛<sup>۳</sup>

۶. تبرک بلال به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ در روایت است که بلال اذان‌گوی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت خود را بر قبر او می‌گذاشت.<sup>۴</sup> سمهودی می‌گوید: «مسلمانان به خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و قبر حمزه بلکه به خاک مدینه تبرک می‌جستند».<sup>۵</sup>

۷. انس بن مالک می‌گوید: ابو طلحه نخستین کسی بود که پس از اصلاح و

۱. مشکوٰۃ، ص ۳۶۶ و ۳۸۳.

۲. ارشاد الساری، ج ۳، ص ۳۵۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴؛ الفتاوی الفقهیة، ج ۲، ص ۱۸.

۳. «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضحاً وجهه على القبر فأخذ مروان برقبته، ثم قال: هل تدري ما تصنع؟ فأقبل عليه فإذا به أبوأيوب الأنصاري، فقال: نعم إني لم آت الحجر إنما جئت رسول الله ﷺ و لم آت الحجر» (مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰، شماره ۸۵۷۱؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴).

۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۵۴۴.

۶. به نمونه‌های دیگری از کتب اهل سنت اشاره می‌شود: ۱. قال: رأيتُ عمرَ بن الخطاب قَبْلَ الحجرِ و قال: لولا أني رأيتُ رسولَ الله يقبلك ما قبّلتك (صحيح بخاری، ج ۲، ص ۱۶۲)؛ ۲. انه ﷺ دعا الحالقَ فحلّقه فأعطاهُ أباطلحة فقال: أقسمه بين الناس (صحيح مسلم، كتاب الحج)؛ ۳. عن أسماء بنت أبي بكر أنها أخرجت جبة طيبالسيّة الى ذاتِ أعلام خضر قالت: كان رسول الله يلبسها فنحن نغسلها و نستشفى بها (مسند أحمد، ج ۶، ص ۳۴۸)؛ همچنین ر.ك: صحيح بخاری، كتاب مغازی، باب غزوه خيبر، ج ۳، ص ۳۵؛ ج ۲، ص ۱۰۷؛ كتاب الوضوء، ج ۱، ص ۳۱؛ كتاب الأثرية، ج ۳، ص ۲۱۹؛ كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد و المصالحة مع أهل الحرب؛ صحيح مسلم، كتاب الجهاد و السير، ح ۱۳۲ و...).

کوتاه کردن سر و صورت رسول خدا ﷺ، از موی آن حضرت بر می‌داشت.<sup>۱</sup>

۸. تبرک به ظرفی که حضرت از آن استفاده کردند: «قال أبو بردة: قال لي عبدالله بن سلام ألا أسقيك في قدح شرب النبي فيه».<sup>۲</sup>

۹. تبرک به قبر آن حضرت. این روایت در پاسخ نخست که مربوط به قحطی در زمان خلیفه دوم بود، بیان شد.

۱۰. تبرک به عصا، لباس و انگشتر.<sup>۳</sup>

۱۱. تبرک در اماکنی که رسول خدا در آنجا نماز خوانده بودند:

عَنْ مُوسَى بْنِ عَقِبَةَ قَالَ رَأَيْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَتَحَرَّى أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيقِ فَيُصَلِّي فِيهَا وَيُحَدِّثُ أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يُصَلِّي فِيهَا، وَإِنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الْأَمَكِنَةِ؛

موسی بن عقبه می‌گوید: سالم پسر عبدالله عمر را در سفر دیدم که در پی اماکنی بود تا در آنها نماز بخواند و همواره می‌گفت: پدرم عبدالله در این مکان‌ها نماز می‌خواند و پدرم نماز خواندن پیامبر اکرم ﷺ را در این مکان‌ها دیده بود».<sup>۴</sup>

۱۲. عبدالله بن حنبل می‌گوید:

از پدرم حکم مس، درباره تبرک و بوسیدن منبر رسول خدا ﷺ و قبر آن حضرت برای جلب ثواب خداوند را پرسیدم. ایشان گفت: اشکال ندارد.<sup>۵</sup>

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۴، نقل از کتاب التبرک، ص ۱۰۳.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۴۷، نقل از کتاب التبرک، ص ۱۲۶.

۳. التبرک، ص ۱۷.

۴. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب ۱۸۹، ص ۱۱۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک: التبرک، ص ۱۹۹.

۵. در عمدة القاری شرح بخاری می‌نویسد: قال شیخنا زین الدین...: وأما تقبيل الأماكن الشريفة على قصد التبرک، و كذلك تقبيل أيدي الصالحين و أرجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد و

### ◆ دیدگاه شیعه

بدیهی است که ملاک تبرک در حال حیات و مرگ یکی است. اگر تبرک به آب وضوی پیامبر ﷺ جایز است، تبرک به قبر او که مدفن بهترین انسان‌ها و کامل‌ترین آنهاست، اولویت دارد و نیز به فرزندان ایشان و به قبور و ضریح آنان نیز تبرک صحیح است. کسی که ضریح را می‌بوسد و یا بر آن دست می‌کشد، در واقع به وجود مقدس پیامبر ﷺ و امامان معصومین احترام کرده است. تبرک نشانه محبت و عشق به آنان است. تبرک همان اظهار عشق و تجلی آن است؛ چنان‌که شاعر گوید:

أمرٌ على الدّيار ديار ليلي      و أقبلُ ذا الجدار و ذا الجدارا  
و ما حُبُّ الدّيارِ شغفنَ قلبي      و لكن حُبَّ من سكنَ الدّيارا

❶ النّية، وقد سأل أبو هريرة الحسن رضي الله عنه أن يكشف له المكان الذي قبله رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو سرتة، فقبله تبركاً بآثاره و ذريته صلى الله عليه وآله و قد كان ثابت البناني لا يدع يد أنس رضي الله عنه حتى يقبلها، ويقول: يد مسّت يد رسول الله صلى الله عليه وآله وقال أيضاً: وأخبرني الحافظ أبو سعيد ابن العلاء قال: رأيتُ في كلام أحمد بن حنبل في جزء قديم عليه خط ابن ناصر و غيره من الحفاظ، أن الإمام أحمد سئل عن تقبيل قبر النبي صلى الله عليه وآله و تقبيل منبره، فقال: لا بأس بذلك، قال: فأرناهُ للشيخ تقي الدين بن تيمية فصار يتعجب من ذلك، و يقول: عجبت أحمد عندي جليل يقوله؟ هذا كلامه أو معنى كلامه؟ و قال: و أرى عجب في ذلك وقد روينا عن الإمام أحمد أنه غسل قميصاً للشافعي و شرب الماء الذي غسله به، و إذا كان هذا تعظيمه لأهل العلم فكيف بمقادير الصحابة؟ وكيف بآثار الأنبياء صلى الله عليه وآله؟ ولقد أحسن مجنون ليلي حيث يقول: \* أمرٌ على الدّيار ديار ليلي \* و أقبلُ ذا الجدار و ذا الجدارا \* و قال المحب الطبري و يمكن أن يستنبط من تقبيل الحجر و استلام الحجر و استلام الأركان جواز تقبيل ما في تقبيله تعظيم الله تعالى فإنه لم يرد فيه خبر بالندب لم يرد بالكرهة قال و قد رأيتُ في بعض تعليقات جدّي محمد بن أبي بكر عن الامام أبي عبدالله محمد بن أبي الصيف إن بعضهم كان إذا رأى المصاحف قبلها و إذا رأى أجزاء الحديث قبلها و إذا رأى قبور الصالحين قبلها قال: و لا يبعد هذا، والله أعلم.

یعنی «بر دیار لیلی می‌گذرم. دیوارهای آن دیار را می‌بوسم. دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی‌سازد بلکه محبت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می‌آورد».

تبرک با همان ملاک که در نوشیدن از چشمه زمزم، دست کشیدن به خانه خدا و اقامت در سرزمین‌های مقدس و... شرک نیست، در زیارت پیامبران، اولیا، شهدا و صالحان برای مقام و عظمتی که در پیشگاه خداوند دارند و خداوند روح و قبر آنان را منشأ برکت قرار داده است نیز موجب شرک نیست و ملاک شرک بر آن صدق نمی‌کند. قرآن کریم از قول حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا...﴾؛ «پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم افکنید تا دیدگانش بینا گردد». در آیه دیگر فرمود: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...﴾؛ «آن‌گاه که بشارت دهنده آن پیراهن را بر رخسار او افکند بینایی وی بازگشت».

آیا رفتار یعقوب و یوسف که هر دو از پیامبران بزرگ الهی‌اند، مبنای توحیدی نداشته است؟

البته اگر کسی این اعمال را به قصد عبادت انجام دهد، عمل او بدعت است؛ زیرا عبادت به دستور شارع بستگی دارد، اما اگر کسی از روی محبت و شرافت صاحب قبر، این کار را انجام دهد، عمل او عبادت نیست تا انجام آن حرام باشد؛ چنان‌که آویخته شدن به پرده کعبه و چسبیدن به مستجار، باید به نیت محبت و اشتیاق به خانه خدا و خدای کعبه و نیز تقرب به خدا و امیدواری به نجات از آتش

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲. همان، آیه ۹۶.

دوزخ در روز قیامت باشد.

خلاصه آنکه با مطالعه سیره و روش اهل بیت علیهم السلام و صحابه، به خوبی آشکار می‌شود که صحابه به تمام آثار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی پس از مرگ آن حضرت تبرک می‌جسته‌اند؛ چنان‌که خالد بن ولید در جنگ‌ها، موی آن حضرت را همراه خود می‌برد و آن را مایه برکت می‌دانست. ابن سیرین می‌گوید: یک موی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد من از دنیا و آنچه در آن است، محبوب‌تر است.<sup>۱</sup> بدین جهت از دیدگاه شیعه تبرک جستن جایز است. البته چون طواف از عبادات مختص خداوند بزرگ است، این کار در اطراف قبور ائمه علیهم السلام و بزرگان جایز نیست؛ ولی چنانچه طواف به قصد عبادت انجام نشود، بلکه به قصد تبرک و برآورده شدن حاجت باشد، شرک نیست. در روایات بیان شده است که: «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ».

بنابراین زیارت ائمه علیهم السلام که در ظاهر به صورت طواف دیده می‌شود، در واقع نوعی تبرک‌جویی است و زائر معمولاً دوست دارد در چند طرف قبر دعا کند و با دست کشیدن و بوسیدن ضریح به آن تبرک جوید؛ زیرا بر اساس روایتی که مورد قبول همه مسلمانان است (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)، عمل آدمی به نیت او بستگی دارد. هر عملی که به قصد عبادت غیر خدا انجام گیرد، حرام و شرک است. بدین جهت سپاس‌گزاری مردم از یکدیگر، چون به قصد عبادت نیست، اشکال ندارد.

۱. برای آگاهی بیشتر رک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴ و ج ۷، ص ۱۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴۷، ج ۷، ص ۱۴۷.





شماره اشتراک:

## فرم اشتراک پژوهش نامه سراج نیر

### الف) مشخصات مشترک:

نام: ..... نام خانوادگی: ..... سن: .....  
تحصیلات: ..... شغل: .....  
نام موسسه: ..... نشانی: .....  
صندوق پستی: ..... کد پستی: ..... تلفن: .....  
شماره فیش: ..... مبلغ فیش: .....

### ب) بهای اشتراک:

سالانه با هزینه پست ۱۰/۰۰۰ تومان می باشد.

### ج) نحوه اشتراک:

\* واریز بهای اشتراک به شماره حساب ۱۵۳۱۶۸۹۲۶۳ تجارت - شعبه شهداء - قم  
\* ارسال فرم اشتراک تکمیل شده به همراه کپی فیش بانکی به نشانی دفتر پژوهش نامه،  
صندوق پستی: ۱۱۶۶-۳۷۱۳۵ و یا از طریق پست الکترونیکی: به آدرس: Darolelam.blogfa.com  
و یا به شماره فکس: ۰۲۵۱-۷۷۴۰۷۲۹

### نکات دیگر:

- ۱) اصل فیش بانکی را تا پایان دوره اشتراک نزد خود نگه دارید.
- ۲) در صورت تغییر آدرس در اسرع وقت، دفتر مجله را مطلع نمایید.
- ۳) در صورت عدم دریافت مجله مراتب را اطلاع دهید.
- ۴) برای اشتراک خارج از کشور با دفتر مجله تماس حاصل فرمایید.